پندار نیک　　گفتار نیک　　کردار نیک

پرتوی از

فلسفهٔ ایران باستان

تالیف

دینشاه ایرانی سلیسیتر



از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی



بهمن ۱۳۱۱

پندار نیک   گفتار نیک   کردار نیک

پرتوی از

فلسفهٔ ایران باستان

تألیف

دینشاه ایرانی سلیسیتر

از سلسله انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی



بهمن ۱۳۱۱

چاپخانه هور بمبئی ۷

Printed by R. S. Suren, at Hoor Printing Press, 36, Gowalia Tank Road, Bombay and Published by Rustom Khodadad Kuchebiogi Jt. Hon. Secy. Iranian Zoroastrian Anjuman, Shapur house, Cawasji Patel Street Fort, Bombay.

The Late Mr. Dinshaw Shavakshaw C. Dinshaw.

مرحوم دینشاه پور سیاوش عدن والا

The Late Mr. Dinshaw Shavakshaw C. Dinshaw.
Bar.-at-Law.

اهداء نامه

DEDICATION.

اهداء نامه

بیادگار جوان ناکام «دینشاه پور سیاوش عدن والا» که در ماه آگست سنه ۱۹۳۰ میلادی برای نجات دو تن دوستان خود تهمینه خانم و منوچهر با کاوس عدن والا در دریای «جو» غرق گردید و این یادگار تاثر آو را در خاطر خویشان و دوستان خود برای همیشه باقی گذاشت.

شنیدستی سیاوش را کز آتش برد بیرون جان
نگر «پور سیاوش» جان چسان در آب داد آسان
دُر از دریا عیان آید ز بحر آری گهر زاید
ندیده کس ولی دریا کند دُر و گهر پنهان
فلك بگسسته در گردون تو گوئی خوشهٔ پروین
که سازد چار گوهر را غریق بحر ناگاهان
بلی دینشاه و هم کاوس، منوچهر است و تهمینه
یکی دُر و یکی گوهر یکی لؤلؤ یکی مرجان
جهان دسته گلی روزی بروی آب داد از کین
یکی سنبل یکی نسرین یکی سوسن یکی ریحان

DEDICATED.

to

THE SACRED MEMORY

of

DINSHAW SHAVAKSHAW, C. DINSHAW

(Adenvalla)

You have heard of Shiavush, who came out of the ordeal of fire with body and life unscathed ; now look at this son of another Shiavush, who gave up his life so lightly to the waters !

Pearls come to light from the ocean, indeed the sea brings forth gems ; yet none has known that the sea receives and hides gems and jewels too !

Did the knot of Pleaides get dissolved, that the sky from that bunch of stars threw out four gems therefrom, and all of a sudden drowned them in the sea ?

Indeed, they were Dinshaw and Kawoos, Manucheher and Tehmineh a jewel and a gem, a pearl and a coral !

5 Through spite the world offered a bouquet of flowers one day to the waters ; one was a hyacinth, another a rose, one a lily and another a sweet basil.

نهان در تیره آبی شد چو انجم از سیه ابری
یکی تشتر یکی پروین یکی زهره یکی کیوان
برفتند و فرستادند یاران در تعاقبشان
یکی آه و یکی شیون یکی ناله یکی افغان
هنوز از ماتم آنان بساحل چون رسد طوفان
ز غم کف آورد بر لب گزد از کار خود دندان
ز عمان و عدن آید همی دُر و گهر بیرون
دریغا از « عدن والا » که پنهان گشت در عمان
۱۰ بدند استاده در ساحل در آنگه کاوس و دینشه
چو مینوچهر و تهمینه بغلطیدند از طوفان
بگرداب هلاکت چون بدیدند آن دو همسر را
بدریا دل زدند آن دو همی شستند دست از جان
بلی یاری چنین باشد، محبت را ره این باشد،
وفا را این بود آئین، فداکاری بود اینسان
از آن آب خروشنده فراز آمد در از مینو
چنان کش بر خلیل آمد گلستان آتش سوزان
چو موجی اهرمن آسا فرو بگرفتشان هرسو
بسوی خویش از گیتی بمینو خواندشان یزدان
۱ چو شکوهٔ آب بردندی ز گیتی در بر یزدان
فسرده شد « اناهیتا » وزان شرمنده شد « آبان »

Just like stars behind a dark threatening cloud, a Sirius and a Jupiter, a Venus and a Saturn were sucked down by the dark waters.

They departed and in their wake their friends sent the escort, one of sighs, another of lament, one of wails, another of moans.

Even now, in their mourning when the stormy waters reach the shore they froth at the mouth through grief, and bite their lips in repentance.

From the seas of Omman and Aden pearls and gems are brought forth ; alas for the gems of the Adenwalla family that got drowned in the sea !

10 Dinshaw and Kawoos were standing on the shore when they realised that Manucheher and Tehmineh were being overpowered by the stormy waves ;

When they saw that couple in the jaws of the vortex of death, without the slightest care they threw themselves in the sea and indeed washed their hands of life.

Verily friendship can only be such, Love can only move along such a path ; Fidelity can only acknowledge such a principle, Self-sacrifice can only be made thus !

And then from within the roaring sea the gates of Heaven were opened to them, just as the vista of a garden was opened on Abraham whilst within the burning fire.

When devilish waves enveloped them from every side, the Heavenly Father called them up from this low earth to the Abode Divine.

15 And when from the earth below they carried their complaints about the unkind waters to the Heavenly

بیاد رویشان باشد اگر بینی بفروردین
صبا در آب اندازد یکی برگ گل از بستان

کنون گر بگذری در «جو» بگوش هوش خود بشنو
غریو موج میگوید حکایتها تو را زانان

سرود مرگ میگوید و یا خود نغمهٔ ماتم
اگر بر ساحل دریا سراید مرغ خوش الحان

ز هر جا سخت طوفانی چو پیل مست کف برلب
ز هر سو سهمگین موجی خروشنده است چون ثعبان

۲۰ چو شیر تیر خورده که خروش آرد ز دل از غم
که از ماتم بخود گردد چو مار زخمگین پیچان

گهی زیر و گهی بالا رود چون آه در سینه
هر آن موجی فراز آید از آن دریای بی پایان

سحر گر بگذری آنسو چو روح پاکشان بینی
ز هر سو مرغ اسپیدی فراز موج ها پرّان

گهی بینی «سپنتا» را چو جغدان بر سر سنگی
نشسته با دل غمگین بکار آسمان حیران

بدینشاه عدن والا چو شد تقدیم این نامه
بگیتی نام نیکویش همی ماناد جاویدان

ع. سپنتا

Father, the angel Anahita was distressed and Aban stood sorely afflicted.

Should you now pass by the site on the shores of Juhu, the ears of you fancy may hear the moaning of the waves telling you many a tale about them.

And the voice of otherwise sweet-singing birds will appear to trill songs of death and wails of mourning on the sandy shore.

And whenever a storm comes like a mad elephant foaming at its mouth, when from every side awe-inspiring waves roar like dragons,

You can hear them bring forth a roar from their heart in grief like wounded lions, or through sorrow you can see them writhing at times like wounded pythons.

20 At times going down, at times coming up, as sighs within the breast every rearing wave so heaves in the boundless ocean.

And if by an early morn should you pass by that side, reminding you of their pure souls, you will see all over there white birds hovering over the foaming waves.

You may perhaps see Spenta sitting like a sad owl on a stone with a sorrowing heart astounded at the cruel work of the sky.

As the volume is dedicated to the sacred memory of Dinshaw Adenwalla, I pray that may his name be ever remembered in this world for his good actions.

PREFACE.

The welcome given to my last book Akhlaq-e-Iran-e-Bastan has tempted me to write this second book specially for the study of my brethern the Iranian-Zoroastrians of Persia and India.

I have often had enquiries from those who had come in touch with the Western mode of thought whether the Zoroastrian Religion was compatible with the science and learning of today. I had also heard from those who knew not much of religion, that religion was like a cloak and if it was old, it may be changed for a new one.

I hope amongst my Iranian-Zoroastrian friends, if anybody has happened to think in this fashion, he may realise after a perusal of this book that the ancient religion of Zoroaster is not only in full agreement with recent science and learning but is upto date, and rather than an old cloak, it resembles more an ancient article of gold, more precious today than ever before, because of its antiquity and because of its intrinsic excellence and value. As will appear from the contents, this is not merely my humble opinion, but similar views have been expressed by two great philosophers viz. Samuel Laing of the West and Rabindranath Tagore of the East.

To my Islamic brethern in Persia, I hope this book may prove interesting and show how their forefathers, like themselves, had a fine philosophy which is so near and akin to the beautiful philosophy of Islamic Irfan, thus bringing closer the bond of friendship now existing between the followers of the two great Faiths of Persia viz. Zoroastrianism and Islam.

My best thanks are due to my friends Professor Poure Davoud for going over the whole work, and to my young friend Aga A. Spenta for putting into modern literary Persian my thoughts dictated to him from day to day.

DINSHAH IRANI.

سرآغاز نامه

بنام مزدا اهورا

حسن استقبال از تألیف ناچیز و انتشار کتاب « اخلاق ایران باستان » بنده را بر آن داشت که کتاب دیگری بخصوصه برای مطالعه برادران زرتشتی ایرانی که در هند یا در وطن مقدس‌مان ایران ساکن میباشند تألیف و منتشر نمایم.

مکرر در بمبئی از طرف کسانیکه با افکار غربی مصادف شده اند و بدبختانه از آئین خود کاملاً آگاهی ندارند از بنده سؤال شده است که آیا آئین مزدیسنا با علوم جدیده موافقت دارد یا خیر؟ بعلاوه از کسانیکه اطلاع صحیح از مذاهب مختلفه نداشته اند شنیده ام که مذهب را بلباسی تشبیه مینمایند که چون کهنه شد باید آنرا با لباس نوینی عوض کرد.

من امیدوارم بین برادران زرتشتی ایران اگر کسی دارای چنین تخیلات باشد پس از مطالعه و تأمل در مندرجات این کتاب متوجه گردد که تعلیمات آئین کهن مزدیسنا نه تنها بر طبق اصول عقلی و اساس علم و هنر میباشد بلکه از هر حیث شایستهٔ قرن جدید است و باید آنرا بمثابهٔ طلائی دانست که امروز بواسطه قدمت زمان و پاکی گوهر خود بیشتر از سابق برارزش آن افزوده شده است.

و نیز امیدوارم این کتاب جالب توجه برادران اسلامي ایران واقع گردیده آنها را متوجه گرداند که نیاکانشان نیز در اعصار کهن مانند خود آنها دارای فلسفه‌ای بوده اند که بسیار با فلسفهٔ عالي عرفان اسلامي نزدیك بوده و امیدوارم این کتاب مختصر عقد محبت و ودادی را که بین دو دسته از فرزندان ایران یعنی پیروان دو آئین عظیم اسلام و مزدیسنا برقرار است محکم تر گرداند.

در خاتمه همانطور که در آغاز کتاب اخلاق ایران باستان متذکر شده ام در این نامه از پرفسور پور داود سپاسگذارم که مندرجات این کتاب را از نظر دقیق خود گذرانیده اند و نیز از آقای عبدالحسین خان سپنتا متشکرم که در ترجمهٔ مشکل و نگارش بیانات من بفارسی ادبي ساده در این نامه زحمت کشیده اند.

دینشاه ایراني سلیسیتر

فهرست

سومین مرحله وهوخشترا — از صفحهٔ ۷۲ تا ۸۲

قدرت مقدس ـ خدمت بجامعه ـ عقیدهٔ شاهنشاهان هخامنشی دربارهٔ قدرت مقدس ـ اخلاق پادشاهان هخامنشی و تمجید مورخین یونان ـ معنی حقیقی و مقصود از قدرت مقدس و نتایج عالیه آن.

مرحله چهارم ـ سپنتا آرمئتی ـ عشق مقدس — از صفحهٔ ۸۳ تا ۹۵

پرتو مقدس ایزدی در ابدان بشری ـ نتیجهٔ مهم و تأثیر این عقیده در صلح و سلامت عالم ـ اهمیت محبت و عشق در مزدیسنا ـ شادمانی روحانی و جسمانی در اثر روح عشق و محبت ـ معنی حقیقی عشق و خدمت بدیگران از روی محبت ـ بدست آوردن سعادت درخدمت دیگران ـ ارتباط عشق مجازی با عشق حقیقی و شرط آن.

مرحله پنجم و ششم ـ هروتات و امرتات — از صفحهٔ ۹۶ تا ۱۱۲

سعادت و نجات ـ تعلیم زرتشت در خدمت ابناء بشر ـ مقصود از آفرینش خدمت بجامعهٔ بشریت است ـ عقیدهٔ زرتشت در بارهٔ روان آفرینش ـ کلید سعادت و تعریف زرتشت در باب آن ـ مرکز جمیع کائنات ـ ذرهٔ مینوی در ابدان بشری ـ معرفت نفس ـ ساده ترین تعلیم ـ پندار نیك گفتار نیك کردار نیك ـ بزرگترین تعلیم ـ هفت امشاسپندان ـ نظر اجمالی به شش مراحل.

مرحله هفتم ـ وصال — از صفحهٔ ۱۱۳ تا ۱۲۰

وصال بحقیقت ـ عقیدهٔ زرتشت ـ نخستین شاعر و حکیم ایران ـ تعریف از سرای سرود و نور بر طبق گاتها ـ عقیده و تفکرات شاعر بزرگ و عارف ایران حافظ شیراز در بارهٔ وصل بحقیقت و چگونگی آن ـ عقیدهٔ عرفای دیگر در اطراف این تصورات و شاهد از سخنان آنان ـ نتیجه و خاتمه.

علم و دین

SCIENCE AND RELIGION.

در طی قرون اخیر ترقیات علم و هنر بحدی پیشرفت حاصل نمود که اساس بسیاری از افکار و عقاید قدیمه علمی و غیر علمی را متزلزل بلکه نابود گردانید. اغلب مسیحیون متعصب « داروین Darwin » و پیروان عقیدهٔ او را از دشمنان مذهب و مخالفین ایمان خود پنداشته با نظر نفرت بآن مینگرند. ازطرفی میشنویم اخیراً در پارلمان انگلستان مذاکراتی راجع به تهیه و تنظیم قانونی در میان است که بر طبق آن در مندرجات انجیل تجدید نظری کنند و مسائل آن را با افکار جدید مطابق نموده با ادلهٔ علمی امروزی ثابت نمایند.

بین خود دانشمندان علوم طبیعی نیز اختلاف عقیده کلی موجود است، دانشمندان مشهوری مانند « سرالیور لاج = Sir Oliver Lodge » در انگلستان و « فلاماریون = Flammarion » در فرانسه، و « لمبرسا = Lombroso » در ایطالیا و غیره معتقدند که بر طبق تحقیقات و کشفیات جدیدی که در پرتو علم و هنر بعمل آمده بهتر میتوان بوجود آفریننده کل و مسئله بقای روح پی برد و از حقیقت تعلیمی که از هزاران سال پیش اساس مذاهب عظیمهٔ عالم مانند مزدیسنا و موسویت و مسیحیت و اسلام بوده است آگاهی حاصل نمود.

یکی از جدیدترین دانشمندان علوم طبیعی موسوم به « سر جمس جانس = Sir James Jeans » در سرانجام تحقیقات خود به نتیجه‌ای میرسد که با عقیده مذاهب بزرگ عالم موافقت تام داشته و برای نخستین بار در «گاتهای زرتشت» تعلیم داده شده است؛ باین معنی که کائنات مادی در نتیجهٔ یك قوهٔ فکریهٔ عظیمی صورت هستی پذیرفته است. نویسنده مذکور در اثبات این مطلب مینویسد:—

« اگر کائنات در اثر یك قوهٔ فکریه است، پس خلقت آن هم باید در اثر عملی از روی فکر واقع شده باشد. امروز راجع بمسائلی که در علوم طبیعی بیقین پیوسته یك عقیده بسیطی غالب آمده و آن این است که جریان علم را بسوی یك حقیقت غیر مادی نزدیك میگرداند. بطوریکه بعد از این خلقت را بهتر میتوان یك عمل قوه فکریهٔ عظیمی فرض نمود تا آنکه بترکیبات مکانیکی و ماده و قوهٔ آن عطف توجه ساخت. بعد از کشفیات جدیدهٔ علم و هنر عقل کامل و ارادهٔ مطلقی را که در سراسر کائنات دیده میشود و اساس نظم و تشکیلات عالم کون و موجودات شناخته شده نمیتوانیم یك دخالت کننده اتفاقی و تصادفی پنداریم، بلکه باید آنرا قوهٔ فائقه و آفریننده کل و مبداء اصلی جمیع موجودات دانست. بدیهی است مقصود از این عقل نه عقول انفرادی است بلکه عقل کلی است که ذرات مقدس آن عقول جامعهٔ بشری را تشکیل داده و بالاخره افکار انسان از آن سر چشمه منشعب میگردد. »

دسته‌ای از علمای علوم طبیعی معتقدند که کشف اسرار طبیعت و بسط علوم مثبته عقاید قدیمه را محو و نابود میگرداند. این دسته خود را معتقدین باصول استدلالی عقلی (Rationalists) دانسته و سعی دارند مسائل مجهوله طبیعت را با علوم حسی و تجربی حل کرده ثابت نمایند. عده ای از این علما

نسبت بوجود آفرینندهٔ مطلق در تردید بوده و مسئله بقای روح و معاد اخروی را با نظر شك و ریب مینگرند. بعضی دیگر باکمال اصرار وجود آفریننده و خالق مطلق را نفی و انکار نموده خود را از قید مذهب و ایمان بخدا وارسته دانسته دهری (Atheists) میخوانند.

مؤمنین بذات واجب الوجود که ما نیز جزو آن دسته هستیم معتقد بوجود خالق یگانه و آفرینندهٔ مطلق سرمدی ای هستند که سبب اولیه تشکیلات اساس عالم کون و موجودات و سرچشمهٔ سراسر آفرینشهای ارضی و سماوی میباشد. اوست آرایش دهنده حقیقی و نگارنده اصلی این نقشه فروزان و مناظر وسیع طبیعت که از هرسوی در تجلی است. گرچه در بدو امر چنان بنظر میرسد که بین دستهٔ اخیر یعنی مؤمنین بوجود صانع و دستهٔ معتقدین باصول استدلالی عقلی اختلاف عقیدهٔ موجود میباشد ولی پس از دقت در این مبحث ثابت میگردد که عقاید و افکار دستهٔ ثانی نیز میتواند با حقیقت پیام مقدسی که توسط انبیاء بزرگ بعالمیان نازل گردیده موافقت حاصل نماید. بهترین دلیلی که میتوانیم در اثبات این مدعا اقامه نمائیم بیانات یا بزبان دیگر اعترافات شگفت آور یکی از علمای بزرگ علم طبیعی انگلیسی موسوم به « سر آرتر کیت = Sir Arthur Keith » است که بطور اختصار بشاهد میآوریم:ــ

« من از بدو طفولیت در تحت مراقبت والدینی پرورش یافتم که بطور کامل فکراً و عملاً پابست قیود مذهبی بودند. قرأت انجیل از طفولیت یکی از فرایض زندگانی من شمرده میشد، هر روز یکشنبه دو مرتبه بانگ ناقوس کلیسا از درهٔ مجاور منزل ما، ما را یادآور وظایف مذهبی گردانیده بعبادت پدر آسمانی دعوت مینمود. مواعظ کشیش صافی ضمیر را بگوش اجابت اصغا مینمودیم و

بصحت تعلیمات او اطمینان کامل داشتیم . در آن موقع سراسر مندرجات عهد عتیق در نظر من دارای مقامی بسیار ارجمند بود و در صحت و سقم مطالب مندرجهٔ آن جای هیچ گونه شك و تردیدی باقی نبود، بلکه آنرا یگانه تاریخ مستند عالم می پنداشتم . و نیز راجع ببقای روح و معاد ایمان کامل داشته آنرا از حقایق مسلم عالم می دانستم .

« با وجود این تفکر و تجسم و تفهیم و تفهم یك سلسله از مطالب تورات از قبیل گناه اولیهٔ بشر و کیفیت حقیقی روح برای من از مسائل مجهوله بلکه محال بود که بهیچ وجه قادر نبودم آن عقاید و تعالیم را در تحت مذاقه صحیح آورده و در مخیله خود مجسم گردانم . وقتی در ضمن قرأت تورات باین توصیف برمیخوردم که « یهوه » خداوند ما روحی است لایتناهی و سرمدی نمیتوانستم چنین خداوندی را در دایره تفکر و محیط اندیشه گنجانیده و در عالم خیال مجسم سازم لکن چون در انجیل خواندم خدا خالق و پدر است میتوانستم هیئت چنان خداوندی را در قوه تفکر و توهم خود مجسم گردانم در حالیکه جرأت نداشتم جسارت ورزیده او را با هیچ یك از آثار طبیعت و مرئی تشبیه و مقایسه نمایم . این افکار و عقاید ساده در مخیلهٔ من رسوخ کامل حاصل نموده بود و با چنین عقاید غیر منطقی داخل در مدرسهٔ طب شدم از آن به بعد متدرجاً علم و هنر پرده های اوهام را از پیش نظرم بر افکنده بطلان عقاید سابقم بر من واضح گردیده دانستم کتاب مقدس (انجیل و تورات) را نمیتوان دستور جامع عالم انسانیت قرار داد و بخوبی بر من ثابت گردید که نژاد جوان امروزی ممکن نیست پیرو عقایدی باشد که با علوم مثبته و کشفیات جدیدهٔ علم و هنر منافات داشته و بر خلاف امور محسوسه و علوم مجرب کنونی باشد .

« بنا بر این تورات و انجیل کتب مقدسه پدران ما امروزه از نقطهٔ نظر علمی ارزش و سندیتی دارا نبوده و مندرجات آنرا نمیتوانیم بر طبق علوم طبیعی جدید سنجیده حقیقت آنرا تصدیق نمائیم. پس از درك این مسئله بر من واضح شد که جریانات و تغییرات عظیمه تاریخ بشریت را نباید بتقدیر آسمانی نسبت داد بلکه موجد اصلیه آن ظهور افکار و عقایدی است که بتدریج در قلوب جامعهٔ بشر جاگزین میگردد. در نظر من عقیدهٔ داروین در باب سلسلهٔ نژاد اصلی انسان یك حقیقت مسلمی است که باید مطابق تجربیات و مدارك علمی امروزه بصحت آن اعتراف نمود. کشفیات علوم جدیده مارا ناگزیر میسازد از اینکه معتقد شویم نسب مابنژاد یك قسم میمونی پیوسته است که بمرور دهور با تغییرات تدریجی شگفت آوری بشکل فعلی در آمده است. این عقیده نه تنها از نقطهٔ نظر علمی مطابق با حقیقت است بلکه جنبهٔ معنوی و تاثیرات روحی آن نیز شایان توجه و دقت میباشد چه وقتی که ما از اصول پست نژاد خود آگاهی یافتیم آنگاه بعلل اصلی قصور و نواقص خود و فقدان ادراك واحساسات کامل برخورده طبعاً یك حس رقت و سرافکندگی بما روی داده سعی خواهیم نمود در رفع و اصلاح آن نواقص و عوارض که بطور ارث از نژاد اولیه بما رسیده است بکوشیم وقواء فکریه خود را تقویت بدهیم تا از خصایص بهیمیت و حیوانیت رهائی یابیم. »

« علمای مذهبی (کشیش ها) بر طبق مندرجات کتاب مقدس تمام تمایلات جسمانی و نواقص انسانی را که از بدو تولد با او ظاهر میگردد نتیجه و اثر گناه اولیه بشر در بهشت و ارتداد آدم میدانند. ولی علمای علم الحیات (Biologist) امروزی ثابت میکنند که این نواقص از نژاد اولیه و نسل جنگل نشینی است که بانسان امروزی ارث رسیده است و تغییرات و اصلاحات تدریجی که در این نژاد

بعمل آمده در اثر قانون نشو و ارتقاء طبیعت (Evolution) میباشد. در ضمن باید دانست که این نشو وارتقاء بشر در ادوار مسلسل زندگانی بروح حیوانی و احساسات بهیمیت او خاتمه نداده بلکه بعکس آن را از طرفی تقویت نموده است ولی در عین حال ثابت کرده که در روح ودماغ بشر قدرت فوق‌التصوری وجود دارد که باو قوهٔ تمیز و تسلط بر نفس می بخشد. مبارزه بین نیك و بد که همواره در قلب هر فردی از هیئت جامعهٔ بشر درکار است ستیزه ایست که از برای تسلط یافتن بر نفس و مغلوبیت آن روح حیوانی و بهیمیت بعمل میآید.»

«مطالعات من در این مسئله بالاخره باین نتیجه منتهی میکردد که ذرات فنا ناپذیری در اعماق روح انسانی جا گزین است همان ذرهٔ سرمدی جاودانی است که تا کنون از انحلال و انقطاع نژاد بشر جلوگیری نموده است.»

«خلاصه عقاید و ایمان دورهٔ جوانی من در نتیجهٔ تصادف با علوم جدیده در هم شکست ولی از آنجائیکه روح بشر ممکن نیست هرگز بنفی مطلق معتقد گردد در روی آن بنای کهن اساس عقیده نوینی ریخته شد ودر اثر آن عقاید جدید ایمانی حاصل گردید که روح را تسلی بخشیده قانع نمود. چنانکه گفتیم وقتی ما بنژاد پست خود و عوارض و نواقص آن معترف گردیدیم بدیهی است در اکمال روح و تزکیه نفس وارتقاء دهاء و هوش خود خواهیم کوشید و جامعهٔ بشریت را که همه از آن ذرات جاودانی بهره مند بوده و در عین حال دچار نواقص و علل نژاد و حشی خود هستند با نظر رقت و محبت کامل نگریسته سعی خواهیم نمود بوسایل ممکنه وخدمات لازمه در نشو و ارتقا و اصلاح و بهبودی آنان بکوشیم. بنابراین ثابت شد که در تحت عقاید و علوم ثابته علم و هنر امروزی نیز ممکن است برای خود راه جدیدی بسوی حقیقت مهیا گردانیم لکن در اینجا هم بمسائل

لاینحل مجهولی برمیخوریم که دماغ و تفکر ما را یارای ادراك آن نخواهد بود مانند اینکه :— آخرین مقصود حیات چیست؟ یا مبداء حیات از کجا شروع گردیده و چگونه صورت هستی پذیرفته است؟ »

« در این مسئله جای شك نیست که در اعماق ضمیر انسانی که یك جزء از کل کائنات محسوب میشود قوهٔ مقدس ولی ضعیفی برای کشف اسرار مشکله و مسائل غامضه موجود است لکن باید حدود معین آن را دانسته و بضعف این قوهٔ دراکه معترف باشیم . »

« تا این اندازه را عقل ناقص و قوه فکریه ما به نیکی دریابد که جمیع کائنات در تحت نظم و ترتیب کاملی قرار گرفته و در تمام مبدعات شگفت آور ارضی و سماوی یك طرح و مقصود مخصوص مشهود میباشد که خاص و عام را بوجود واجب الوجود و مدیر کل و نگاهبان کاملی که سراسر کون به ارادهٔ او مدارج نشو و ارتقا را سیر مینماید معتقد میگرداند و به عظمت و ابهت چنین خالقی معترف گردانیده او را مقصد و مقصود اصلی معرفی مینماید که بعقیدهٔ من آن محل نا معلوم که آخرین سرّ سبب خلقت در آنجا مستور و مکتوم مانده نیز جزو این مقصود عظیم بوده و بهمین دلیل از اسرار لاینحل عالم میباشد. »

« طومار روزگار بسی مطول وآگاهی از آن بسی دشوار است ، ما مانند طفلی مبتدی شروع بمطالعهٔ این داستان شگفت آور کرده سعی داریم بزودی نتیجه و مقصود آنرا دریابیم ، بعکس هرچه سعی کنیم بمقصود نزدیك تر شویم از آن دورتر میگردیم و از همین جاست که طبعاً حس تفحص و تحقیق در ما قوت یافته متدرجاً بشکل عقیده قلبی شده جزئی از ایمان ما واقع میگردد بنابر این عجب نیست اگر بسیاری از اسرارکائنات همواره در نظر ما مستور مانده باشد بخصوص سبب

خلقت که این تنها ثمر شجر حیات است که بشر از تمتع آن همواره محروم خواهد بود.

« بنابراین عقیدهٔ من نسبت بعوالم روحانی و ایمان مقدس متزلزل بوده متکی به نقطهٔ معینی نیست و چنین عقیده ای باید مطابق ترقیات و تغییرات علم و هنر ترقی نموده و تغییر یابد. »

« ولی تا این حد بر من واضح است که اگر انسان معتقد شود که بهشت موعود در همین جهان خاکی است، بیشتر در آبادی و ترقی عالم سعی خواهد نمود و ممکن است در نتیجهٔ این عقیده صفحهٔ عالم را بهشت آسا از تمام مزایای ممکنه آباد و مسرت بخش گرداند. »

بیانات یا اعترافات شکفت آور دانشمند بزرگ ساینس (scientist) در اینجا خاتمه می یابد، اینك من که یکنفر از پیروان آئین مزدیسنا هستم، اظهارات دانشمند مزبور را با فلسفهٔ مزدیسنا تطبیق نموده ثابت میکنم چگونه ممکن است کیش زرتشت با فلسفهٔ عالی و سادهٔ خود روح چنین دانشمند در علوم طبیعی را که منکر وجود خداوند نیست ولی مشکوك میباشد تسلی بخشیده و بر طبق علوم جدیده با ادلهٔ کافی او را قانع گرداند و خاطر او را از دغدغه شك و تردید آسوده ساخته و آرامش بخشد بعلاوه نشان میدهم که بر طبق عقیده و آمال دانشمند فوق چگونه مزدیسنا قائل است که باید بهشت مینوی را با تمام محسنات و مزایای آن در عالم خاکی برقرار ساخت.

برای این مقصود لازم است بدواً بعضی نتایج علوم طبیعی جدید را که با موضوع بحث ما مناسبت دارد بطور یادداشت مختصراً متذکر گردم.

۱ — اساس تمام کائنات بر فعل و انفعال (play and interplay) الکترون و پرتون (electron and proton) نهاده شده که در ذرات مخصوصهٔ

H. 1 (Nucleus) HYDROGEN	He. 2 HELIUM	Li. 3 (2:1) LITHIUM	Be. 4 (2:2) BERYLLIUM	B. 5 (2:3) BORON	C. 6 (2:4) CARBON	N. 7 (2:5) NITROGEN	O. 8 (2:6) OXYGEN
F. 9 (2:7) FLUORINE		Ne. 10 (2:8) NEON	Na. 11 (2:8:1) SODIUM	Mg. 12 (2:8:2) MAGNESIUM	Al. 13 (2:8:3) ALUMINIUM	Si. 14 (2:8:4) SILICON	
P 15 (2:8:5) PHOSPHORUS		S 16 (2:8:6) SULPHUR	Cl. 17 (2:8:7) CHLORINE	A 18 (2:8:8) ARGON	K 19 (2:8:8:1) POTASSIUM	Ca 20 (2:8:8:2) CALCIUM	

نقشه تجزیهٔ بیست مواد اوایه و تاثیرات «الکترون و پرتون» در مواد ذرات توسط «سر ویلیم براگ»
در کتاب "Science for All" رجوع به ص ۹

اشیاء وجود دارد و تاثیر این دو قوه متضاد را در مواد ذرات « سر ویلیم براگ = Sir William Bragg » در نقشهٔ جالب توجهی که تجزیهٔ بیست مواد اولیه را نشان میدهد واضح گردانیده است (۱)

۲ — سراسر کائنات برطبق قانون مسلم طبیعت در سیر نشو و ارتقاست ،

۳ — کائنات بسوی یك مقصد کمال نامرئی و غیر معلومی در ترقی است .
ممکن است این جنبش و سیر ترقی همواره یکسان و هموار صورت نگیرد و شاید بارها رشتهٔ این سیر قطع گردیده‌باشد لکن علم و هنر جدید (science) وجود چنین سیری را بسوی تکامل ثابت گردانیده و آنرا جزئی از نقشهٔ بزرگ عالم میشمارد .

تعلیمات زرتشت و علوم جدیده

اینك ما از شرح فلسفهٔ زرتشت نسبت به آفریننده کل و بقای روح صرف نظر کرده تنها بچند نکته از تعالیم زرتشت که خوانندگان بتوانند آنرا با افکار و علوم جدیده مقایسه نمایند اکتفا میکنیم ، آنگاه خواهیم دید چگونه تمدن جهان مرهون تعالیم و آئین قدیم ایران میباشد . اصول فلسفهٔ و تعلیمات زرتشت باختصار بقرار ذیل است :—

۱ — مسبب جمیع اسباب مادی و معنوی یك وجود مطلق لایتناهی است که مبدء و نقشه و مقصد اصلی سراسر کائنات میباشد زرتشت چنین قوهٔ مقدس فائقه ای را بنام « اهورا مزدا » یعنی « صاحب دانا » میستاید .

---

(۱) رجوع شود به :—
Science for All published by Messrs. Ward Lock & Co. Ltd. (at page 108, 1926 Edition.)

۲ — جمیع موجودات اعم از جسمانی و روحانی یا مادی و معنوی در تحت تاثیرات فعل و انفعال دو قوه متضاد « انگره مینو و سپنتا مینو » بسوی مقصد اصلی خود در سیر ترقی میباشد دو قوه‌ای که همواره با یکدیگر توام هستند.

۳ — سراسر کائنات مقید بقانون مسلم تغییر ناپذیری هستند که برای ترقی آنها مقرر گردیده و آن عبارتست از قانون راستی و درستی که اشو زرتشت بنام « اشا » موسوم گردانیده است.

٤ — سراسر موجودات بسوی مقصد مقدس روحانی تکامل در حرکت و ترقی میباشند.

اشو زرتشت راه کمال را به پیروان خود نشان داده و آنها را موظف داشته در ترقی و کمال عالم سعی نموده و آنرا نقطهٔ آمال خود قرار دهند. علاوه نکتهٔ مهم دیگری را نیز خاطر نشان گردانیده میفرماید که هر کس باید عقل خود را میزان قرار داده و مستقلاً با عقیده مختار خود راه راستی و کمال را جستجو نماید. تعالیم فوق با این اجازه و آزادی عقیده مجموعه ایست از قوانین اخلاقی و مذهبی که نه فقط برای مؤمنین بخدا مفید است بلکه برای منکرین وجود خالق یگانه نیز از نقطهٔ نظر علم و هنر کافی و تسلیت بخش میباشد.

همانطور که علوم جدیده ثابت مینماید آئین قدیم ایران نیز تعلیم میدهد که کائنات بسوی یك مقصد غیر معلوم در سیر ترقی است و در این راه زندگانی عبارتست از ستیزهٔ جاودانی ای بین نیکی و بدی و قوت و ضعف و فقط کسانیکه در فکر و اخلاق قویتر هستند در این راه مبارزه حیاتی فیروزمند و باقی خواهند ماند. از اینجاست که آن حکیم بزرگ نوع بشر را در این جنگ عظیم اسلحه‌ای از نصایح و تعالیم مفیده بخشیده و باین وسیله در بر انداختن قواء زشتی

(انگره مینو) که مانع این کمال و ترقی است و برای برقرار گردانیدن سلطنت آسمانی در جهان خاکی بشر را به ستیزه با بدی ترغیب مینماید.

۱ — زرتشت میگوید راه در جهان یکی است و آن راه راستی است راه تغیر ناپذیر و قانون مسلم طبیعت که در سراسر کائنات جاریست و چون به پیروی این قانون مقدس داخل در مبارزه بر علیه زشتی ها گردیدیم جمیع معایب و مفاسد اخلاقی و روحی و اجتماعی و سیاسی در مقابل ما معدوم و منکوب خواهد شد، راه «اشای» زرتشت که در سراسر اوستا تنها وسیله سعادت دنیوی و نجات اخروی دانسته شده همان راه مقدسی است که در « سیتای » هندوان آریا نژاد نیز تعلیم داده شده و امروز سر مشق و تعلیم « گاندی » قائد هندوستان قرار گرفته است، همان کلمهای مقدسی است که در انجیل حضرت مسیح راستی خوانده شده و در قران مجید حق آمده. پیروی از این کلمه ما را به ستیزهٔ سختی برعلیه بدی و دروغ و باطل وادار میگرداند و چون ستیزه ایست بطرفداری پارسائی و نیکی ناگزیر همواره فیروزی و ظفر نیز نصیب طرفداران آن میباشد.

راستی و درستی « اشا » بما قدرت مقدسی عطا مینماید که قادر میگردیم در پرتو آن ترقی جهان و بهبودی جهانیان را تامین ساخته محسنات و مزایای فردوس برین را در عالم خاکی ظاهر گردانیم از اینجاست که اشو زرتشت در دعای خود میفرماید:—

« بشود که ما از زمرهٔ کسانی باشیم که در ترقی و بهبودی جهان بسوی کمال کوشش مینمایند. »

۲ — بعد از این تعلیم مقدس زرتشت راه « وهومن » را نشان پیروان خود میدهد بوسیلهٔ این تعلیم نور حکمت و دانش در قلب انسان تابیدن

گرفته و اورا بسوی معرفت ایزدی راهنمائی مینماید، قلبی که از پرتو « وهومن » یعنی « منش پاك » برخوردار گردید نه فقط دارای معرفت و حکمت است بلکه دارای یك نوع متانت و استقامتی خواهد بود که در مقابل سیلاب حوادث همواره مستقیم و محکم برقرار خواهد ماند و در چنین قلبی همواره صلح و سلامتی و نیکی و محبت جاگزین و باقی است.

۳ — سومین تعلیم « اشو زرتشت » اقتدار مقدس خسروی و پرورش قوه رحهانی برای مقاصد شریف و مقدس و صرف نمودن قوا برای بهتری اوضاع دیگران و استقرار حکومت نیك و درستکار و بالاخره سازش و نیکخواهی و مساوات و مواسات و برادری میباشد و آنرا « خشترا » مینامد که بمعنی « اقتدار مقدس » آمده است.

٤ — اشو زرتشت تعلیم میدهد که قلوب انسانی باید همواره از پرتو عشق و محبت نسبت بجمیع آفریدگان (سپنتا آرمئیتی) منور باشد تا به نتایج حسنهٔ آن که عبارتست از اطاعت بخدا، عشق بنوع بشر، غیرت و حرارت برای کار و بهتری جهان، عشق و سخاوت، ترقی اجتماعی، پیشرفت زراعت و انجام امور راجع بترقی جهان را وظیفهٔ خود دانستن نائل گردد.

۵ — اشو زرتشت تعلیم میدهد برای مبارزه با زشتی و بدی باید قواء جسمانی را تقویت داده آماده و مهیای کار گردانید نتیجه این تعلیم عبارت است از کمال در این جهان، سلامتی و تندرستی، رعایت حفظ الصحه، ضمیر کامل و آرام و بالاخره رسیدن به کمال در زندگانی این جهان.

٦ — اشو زرتشت تعلیم میدهد پس از طی مراتب فوق شخص به مقام کمال حقیقی رسیده و از سعادت و نجات بهره مند میگردد و این مرحله را

«هروتات» نامیده و آن را محل جاودانی و بیمرگی و هستی کامل در حضور معشوق حقیقی در جهان دیگر و وصل و نجات دانسته. و این است آخرین نقطهٔ آمال و انتهای مقصود عموم مزدیسنی کیشان.

این بود مراحلی که اشو زرتشت برای نیل بسر منزل مقصود و برخورداری از نعمت سعادت و نجات به پیروان خود نشان داده و آنرا تنها وسیله آبادی جهان و آزادی جهانیان شمرده عقیده دارد در اثر پیروی این شش تعلیم سلطنت راستی و درستی و عشق و محبت در سراسر زمین مستقر گردیده و صلح عمومی که زائیده عشق عمومی است در عالم برقرار خواهد شد. (۱) بدیهی است شخصی که منکر یا مشکوک در وجود خداوند میباشد نمیتواند بحیات روحانی بعد از مرگ که زرتشت به پیروان خود تعلیم داده قائل گردد ولی تعالیم فوق در زندگانی دنیوی او نیز دارای فواید مهمه بوده او را به منتهای آمال و آرزویش نائل میگرداند بنابراین اگر یکنفر طبیعی منکر ذات واجب‌الوجود نمیتواند معتقد بخالق یگانه ای گردد سعادت خود را باخته ولی با وجود این میتواند برطبق تعالیم فوق امور زندگانی مادی خود را بطور دلخواه مرتب گردانیده و بسعادتی که در نظر دارد برسد در این صورت او نیز در پیشرفت جهان بسوی کمال و ترقی شرکت جسته‌است.

از اینجاست که دکتر سموئیل لنگ میگوید «تعلیمات زرتشت در مقام بلندی واقع گردیده که آنرا با هر فلسفه و علمی میتوان مطابق نموده بعمل آورد» من در این مقاله عقاید دانشمند ساینس دان معروف را فقط با تعالیم زرتشت تطبیق نمودم چه معتقد آن دیانت میباشم ولی در عین حال هیچ گونه

---

(۱) برای شرح مفصل هفت مراحل روحانی در آئین مزدیسنا رجوع شود به صفحهٔ ۶۱

تعصبی نداشته و یقین دارم که اصول جمیع مذاهب عظیمهٔ عالم یکسان و دارای همین فلسفهٔ عالی میباشد. دایره بهر وسعت باشد مرکز یکی است و خطوط مختلفه‌ای که در سطح دایره دیده میشود تمام به یك مرکز که آنرا حقیقت مینا مند منتهی میگردد. تنها افتخار من باین است که نخستین راهنمائی که راه سعادت و نجات را بعالمیان نشان داد و بشر را به پرستش ذات واجب الوجود یکتا متوجه گردانید یکنفر حکیم ایرانی نژاد بود که من پیرو او هستم و خود را زرتشتی میخوانم، این بود قدم اولی که اشو زرتشت در بهبودی و ترقی عالم برداشت و امیدوارم پیروان او که حالیه کورکورانه راهی پیش گرفته میروند وگمان دارند در پیروی آئین او میباشند از حقایق فلسفه و تعالیم اخلاقی او آگاهی یافته راه خود را در پرتو چراغ هدایتش روشن و مستقیم دارند و نیز امیدوارم اگر بعضی در حقیقت ایزدی منکر یا مردد هستند و رباعی عمرخیام را بهانه ای قرار داده در وجود کوزه‌گر متفکر و مشکوك گردیده می پرسند کو کوزه‌گر و کوزه خر و کوزه فروش این مقدمه بتواند آنانرا متوجه مبدء اصلی گردانیده و روح آنها را قانع ساخته تسلی بخشد وبسوی خداوند یگانه ای که نگاهبان سراسر کائنات است راهنمائی نماید.

آئین زرتشت

بقلم

شاعر و فیلسوف معروف هند

رابیندرانات تاگور

در مقدمه ترجمه انگلیسی گاتهای

دینشاه ایرانی سلیسیتر

آئین زرتشت

بقلم شاعر و فیلسوف معروف هند

رایندرانات تاگور

مهمترین وقایع تاریخی ایران ظهور مذهبی است که در چندین قرن پیش بوسیلهٔ زرتشت پیغمبر در جهان منتشر گردید. زرتشت در تایخ عالم اولین شخصی است که مذهب را بیك شکل اخلاقی در آورد و در آن عصر کهن حقیقت وحدت را ببشر تعلیم داده راستی و نیکی را حقیقت کامل و کمال حقیقی معرفی نمود.

اغلب مذاهب سعی دارند، که مردم را به قیود مراسم ظاهری پا بند سازند، گر چه ممکن است مراسم ظاهری نیز در دماغ بشر دارای تأثیرات روحانی باشد و تا حدی شخص را برای شناختن حقیقت حاضر سازد ولی چون مراسم ظاهری دارای قوهٔ نیست که بتواند ما را مستقیماً بحقیقت نزدیك کنند لهذا غالباً در ضمیر شخص تولید اوهام و خرافات نموده سبب گمراهی میگردد.

زرتشت بزرگترین پیغمبری است که در بدو تاریخ بشر ظهور نموده و بوسیلهٔ فلسفهٔ خود بشر را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخت و با کمال جدیت در برانداختن آن کوشیده اساس مذهب خود را بر تعالیم اخلاقی نهاد. اگرچه امروز



دکتر رابیندرانات تاگور

شاعر و فیلسوف معروف هند

بر ما واضح است که کردار نیك موقعی نیك است که فقط از برای خود نیکی بجا آورده شود (نه بامید پاداش یا بیم عذاب) و لی باید در نظر داشت که این حقیقت درخشان موقعی از شخص زرتشت در جهان ظلمانی تابیدن گرفت که بشر درمنتها درجهٔ جهالت گرفتار بود. حتی هنوز هم که قرنها از عمر آن تعلیم میگذرد باز در اطراف خود کسانی را می بینیم که از این حقیقت بی خبر و بامید پاداش یا بیم عذاب کورکورانه پیرو مراسم بیفایدهٔ ظاهری هستند مراسمی که هیچ مبنی براساسی نیست ونتیجهٔ اخلاقی در بر ندارد. در دورهٔ که بشر رب النوعها و پروردگاران متعددرا پرستش مینمود و بتأثیرات جادو معتقد بود زرتشت دین خود را بر پایهٔ اخلاقی نهاد و سعی کرد بشر را از بارهای گران تقلید که هیچ اثر نیك اخلاقی در آن متصور نیست آزاد سازد و بفهماند که مقصود از مذهب پیروی اخلاق نیك و معرفت براستی و درستی است این بود که اصول دین خود را بر اندیشه و گفتار و کردار نیك قرار داد و تنها راه سعادت و نجات را بوسیلهٔ پیروی این سه اصل مسلم دانست.

زرتشت حقیقی را آشکار ساخت که دارای بلندترین درجه فلسفی و اخلاقی است و در عین حال یك نور سادگی جالب توجهی از آن میدرخشد. در زمانی که انسان از اسرار طبیعت و ترقیات معنوی روح کاملاً مطلع نبوده و بآن ذرّهٔ معنوی و پرتو ایزدی که در وجودش ساکن است معرفت نیافته و نسبت خود را بحقیقت نمیشناخته است و در چنین مرحلهٔ که امید و بیم محرك همه احساسات و عقاید او بوده و این دو حس (بیم و امید) دیوانه وار او را به پرستش اوهام و خرافات وادار میساخته زرتشت در هنگامه چنین عقایدی ظاهر شد و اساس آئین و تعالیم خود را بر پایهٔ رفیعی نهاد که از هر گونه اوهام دور و یگانه مجموعهٔ از تعالیم مفید و عالی

است که میتوان آنرا بهترین دستور زندگانی بشر دانست زرتشت همانطوری که درگاتها پیروان خود را از قیود مراسم ظاهری آزاد ساخت همانطور نیز آنها را بوسیلهٔ فلسفهٔ امشاسپندان ببلند ترین درجات روحانی راهنمائی نمود. زرتشت پس از رسالت خویش از همه مراسم ظاهری و قربانیهای خونی و نثار سومَ وغیره که قبل از او در ایران معمول بود رو بگردانید و همانطور که پلوتارك (Plutorck) میگوید؛ آنهـا را تعلیم داده گفت «هیچ فدیه ونثاری جز سپاس و کردار نیك در درگاه اهورامزدا پذیرفته نمیشود.» این اقدام زرتشت نه تنها نمونهٔ از شجاعت و ارادهٔ قوی اوست بلکه درجهٔ معرفت او را بحقیقت کامل نشان میدهد. اینك باید دید فرق وفاصلهٔ بین مذهبی که عقیده بتأثیرات مراسم ظاهری و فدیهٔ خونین دارد باآئینی که تنها مقصود و آمال شخص را محسنات اخلاقی و علو روحانی قرار میدهد تا چه اندازه است زرتشت اولین بشری بود که این فاصله را با یك یقین و معرفت کاملی بفوریت در نوردید همان یقین و معرفتی که بحیات و گفتـار او یك قوهٔ روحانی و مؤثری بخشید. حقیقتی که وجود زرتشت را فرا گرفته چیزی نبوده که از مطالعهٔ کتب یا بوسیلهٔ روایات و احادیث کسب نموده یا آنکه از استادان و دانشمندان باو رسیده باشد بلکه آن راستی و حقیقت اشعهٔ از انوار ایزدی بوده که مستقیماً باو تابیده وجود و زندگانی اورا فروغمند ساخت، بطوریکه او از آن پرتو ایزدی حقیقت را در یافته توانست بمقصود روحانی خود نائل گردد (چنانکه دریسنا ۳۱ قطعه ۸ میگوید)

« ای مزدا همانکه ترا با دیدهٔ دل نگریسته در قوه »
« اندیشهٔ خود در یافتم که توئی سر آغاز که توئی »
« سر انجام که توئی پدر منش پاك که توئی آفریننده »
« راستي که توئی داور دادگر اعمال جهانی »

حقیقتی که در اثر مطالعات و تجسس شخص ظاهر نشده و بر هیچ چیز ظاهری تکیه ندارد و مبنای آن بر عقاید و اعمال بشر نهاده نشده باشد چنین حقیقتی مانند الهامی است که نه از اطراف ما بلکه از خارج بما رسیده و از مبداء حقیقت صادر شده باشد و این حقیقت در وجود بشر موجد یك معرفت و یقین کاملی میگردد. کسی که قادر بپذیرفتن این حقیقت و شایستهٔ آن است، وظیفهٔ راهنمائی دیگران بعهدهٔ او نهاده شده و ما او را پیغمبر میخوانیم. زرتشت وظیفهٔ خود را بخوبی حس کرد و یقین نمود که الهام راستی باو رسیده و باید دیگران را از آن آگاه سازد این بود که با کمال شجاعت قد برافراشته فرمود:

« من میخواهم سخن بدارم اکنون گوش فرا دهید »
« بشنوید ای کسانیکه از نزدیك و دور برای آگاه »
« شدن آمده اید اینك همه تان آن را بخاطر خود »
« بسپرید چه او (مزدا) در تجلی است نکند که »
« آموزگار بدخواه و طرفدار دروغ بازبان خویش »
« آئین دروغین را منتشر نموده حیات جهان دیگر »
« را تباه کند » (یسنا ٤٥ — ۱)
« ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار »
« داشت برخوردار گشتید و از خوشی این گیتی »
« و سرای دیگر و از رنج جاودان و زیان دروغ »
« پرستان و از بهره و سود راستی خواهان آگاه »
« شدید آنگاه در آینده روزگار همیشه خوش »
« خواهید بود » (یسنا ۳۰ قطعه ۱۱)

بسا اقوام رحمت ایزدی را تنها بخود تخصیص داده و برای آن حدودی معین نموده قوم و ملت مخصوصی را شامل آن میدانند و سعی دارند بوسائل مختلفه خداوند را از خود خوشنود سازند تا قوم ایشان را رستگار سازد. اما چون حقیقت آشکار گردد و بشر نسبت بآن معرفت حاصل نماید آنگاه بطلان این عقیده واضح خواهد شد وخواهند دانست که رحمت ایزدی بیك قوم وملت مخصوص متعلق نبوده وبرای آن حدودی معین نتوان نمود. زرتشت نخستین پیغمبر جهان بود که مذهب را از این دایرهٔ تنگ رهائی داد و رحمت ایزدی را بجمیع اقوام و طوایف بدون هیچگونه فرق شامل ساخت و همهٔ نیك اندیشان و نیك گفتاران و نیك کرداران را شایسته نجات دانست و این نیز یکی از خصایص دین مزدیسنا و حقیقت مسلمی است که در تاریخ مذاهب عالم دیده میشود.

« از تو میپرسم ای اهورا براستی مرا از آن آگاه »
« فرما دین که از برای بشر بهترین چیزهاست و آن »
« دین من که با راستی یکسان است امیدوارانیکه با »
« گفتار و کردار پارسا و نیك پیرو آئین من هستند »
« ببخشایش تو خواهند رسید ای مزدا . ؟ »

(یسنا ٤٤ قطعه ۱۰)

بعقیدهٔ من این عقیدهٔ پاك و فکر عالی آخرین مرحله و بلند ترین درجهٔ مقام روحانی و کمال انسانی است که بالاخره باید بشر بحقیقت آن پی برد و چیزی که بیشتر از همه چیز جالب توجه است این است که این فکر عالی موقعی در جهان منتشر شد که هنوز خورشید تمدن طلوع نکرده بود، و بشر در منتها درجهٔ جهالت میزیست در دورهٔ که آریا نژادان رب النوعها و آثار طبیعت را می پرستیدند و برای

نجات و سعادت خود متوسل به پروردگاران باطل شده و سعی داشتند ارواح خبیثه را از خود خوشنود سازند، شاید هم در طی جریان این افکار و عقاید، عقاید دیگری نیز وجود داشته است که به آثار طبیعت و پروردگاران متعدد اعتنا نکرده و محسنات اخلاقی را براسم ظاهری ترجیح میداده ولی این عقیده در اقلیت واقع بوده وقابل توجه جامعه واقع نمیگردید اما همانطور که حیات نبات در تخم ناچیزی تمرکز دارد و در موقع خود از آن سربرآورد نفوذ این عقیده نیز متدرجاً قوي گردید، در چنین موقعی بود که آن استاد بزرگ (زرتشت) بظهور رسید و آن حقیقتی که تا آنوقت از نظر بشر مکتوم مانده بود بوسیله او آشکار گردید و راستی مانند کوهی که قرنها خاموش بود یکبار مشتعل و شروع بآتش فشانی نمود.

افکار و عقاید جدید در قرون متمادی در بین اشخاص متفرق به پنهانی دور میزند و گاه گاه زمزمهٔ آن بگوش میرسد ولی چون زمان مناسب را دریافت علناً آوازهٔ آن بلند خواهد شد زیرا آن عقیده که در بدو امر انفرادی بوده اینك عمومی و اجتماعی شده و میتواند علناً خود را آشکار سازد.

ندای حقیقت آوازهٔ جنگی است که خلق را حاضر میسازد تا بر علیه دروغ و آنچه شخص را پابند بقیود جسمانی و مادی میسازد بستیزند. ندای زرتشت ندای جاودانی و زنده ای است که تا امروز بگوش میرسد و این ندا نه فقط برای راهنمائی یك قوم قلیل بود بلکه تعلیمات اخلاقی زرتشت را در هر دورهٔ و هرجا باید بهترین راهنمای جامعه بشر دانست. زرتشت شخصی نبوده که اتفاقاً بحقیقی برخورده و فلسفهٔ را کشف کرده باشد یا مانند کسی که در نتیجهٔ یك استکاك اتفاقی چراغی را افروخته و تنها خود و اطرافیان نزدیك را اجازه داده باشد تا از نور آن استفاده برند. بلکه زرتشت مانند پاسبانی بوده که منفرداً بر قلهٔ کوه رفیعی منتظر طلوع

خورشید ایستاده بود وقتی که دید اولین اشعهٔ خورشید از افق نمودار گشته بوجد آمده عالم خفته را با بانگ سرود نور از خواب غفلت بیدار ساخت. زرتشت ظاهر کرد که خورشید حقیقت و پرتو رحمت ایزدی بدون هیچگونه فرق بر همه آفریدگان یکسان میتابد و اشعهٔ آن ازدور و نزدیك همه را بهره مند میسازد. البته چنین عقیده همیشه مخالف دارد بخصوصه کسانی که عادت به تقلید و تعبد داشته در ظلمت جهل و تعصب غوطه ورند هرگز با این حقیقت همراه نخواهند شد. این بود که در زمان حیات زرتشت بین پیروان پیغمبر و مخالفین که پا بست مراسم و احادیث قدیم بودند بضد حقیقت قیام کردند و جنگ سختی درپیوست. گویند زرتشت از خانوادهٔ سلطنتی بود و نخستین پیروانش که در بدو امر به آئین او گرویدند از دستهٔ فرمانروایان بودند ولی پیشوایان مذهبی «کاوی» و «کرپانها» با آئین جدید موافقت نداشتند بنابر این در این جنگ مذهبی رؤسای طوایف به دو دستهٔ مخالف تقسیم شدند. بدترین مخالفین زرتشت «بندو» Bendva بود که در قطعات اول و دوم از یسنای ۴۹ از او نام برده و طرفدار گمراه کنندگان معرفی شده است. مخالف دیگر «گرهما» Grehma بود (یسنا ۳۲ قطعه ۱۲ — ۱۴) که با کاوی و کرپان‌ها با تمام قوا در بر انداختن پیغمبر و پیروانش میکوشید این جنگ مذهبی بین مؤمنین ومعاندین زرتشت مکرر اتفاق افتاد و در گاتها پیغمبر ازاهورا مزدا خواستار است که طرفداران اورا فیروزی بخشد هنگامی که صفوف دو سپاه بیکدیگر مقابل شوند بر سپاه دشمن شکست افتد.

نظیر این جنگ در روایات ما هندوان نیز دیده میشود که در بین پیروان عقیده کهن و خشتری Kshtriyh واقع شده بخصوصه در هند نیز جنگ مذهبی بین یك قوم سلطنتی و دیگران بوده است.

این نکته بسیار جالب توجه است که عقیده وحدت در دو مملکت مختلف ایران و هند بدو شکل ظاهر شده و دو نتیجهٔ دیگرگون داد همانطور که عقیدهٔ وحدت در ایران نتیجه اخلاقی بخشید در هند موجد یك نتیجه فلسفی گردید بدیهی است این تأثیرات مقتضی و موافق طبایع این دو ملت بود زیرا ایرانیان قدیم مردمان کاری و شجاع و خواستار خوشی و زندگانی نیك بودند و هندوان آسایش فکر و خیالات فلسفی و انزوا را بر آن ترجیح میدادند.

آب و هوای این دو مملکت نیز در خصایص روحی و اخلاقی آنان دخالت کلی داشت زیرا آب و هوای ملایم هند و مزارع زیاد زندگانی هندوان را آسان ساخته و هیچ اشکالی از برای آنان متصور نبوده که تا در زندگانی با آن مبارزه نمایند بر عکس آب و هوای ایران و زمین پر از کوه و تپه و زندگانی مشکل ایرانیان را بر آن داشت که بسختی بر علیهٔ بدی و زشتی بجنگند و از برای فیروزی، اهورا مزدا را پشت و پناه خود قرار دهند.

عقیدهٔ هندوان این است که هر کس باید بوسیلهٔ ریاضت و اعمال شاقه و کشتن نفس و بی اعتنائی به غم و شادی جهان خود را از عالم مادی و جسمانی دور ساخته به حقیقت و اصل گردد و عقیده دارند عالم جسمانی و مادیات سدیست که مارا مانع از رسیدن بعالم روحانی و معنوی میسازد. آمال ایرانیان قدیم کاملاً اخلاقی و اجتماعی بوده آنها زندگی را مبارزهٔ بین نیکی و زشتی میدانستند و سعی داشتند همیشه در مقابل حملهٔ دروغ و زشتی پایدار مانده در این زدوخورد فاتح گردند. بعلاوه ایرانیان عقیده داشتند که باید در ترقی و کمال جهان مادي کوشیده از آسایش و سعادت این عالم بهره مند بود.

این یك حقیقت مسلمی است که در عالم دو قوهٔ متضاد همیشه در گیرودارند که یکی را باوج سعادت و نجات میرساند و دیگری را به حضیض شقاوت و هلاك میکشاند ما در مدت زندگانی مجبوریم برای کسب سعادت و نجات بر علیهٔ هر زشتی و بدی استوار بایستیم رعایت قانون این جنگ بسیار مشکل است زیرا که هیچ قسم مصالحه و مسامحه در آن اجازه داده نشده است .

« هیچ یك از شما نباید بسخنان و حکم دروغ »
« پرست گوش دهید زیرا که اوخان و مان »
« و شهر وده را دچار احتیاج و فساد سازد »
« پس باسلاح او را از خود تان برانید . »
(یسنا ۳۱ قطعهٔ ۱۸)

این تعلیم مقدس بود که ایرانیان را بشجاعت و دلاوری ترغیب نمود بطوریکه بالاخره در پرتو راستی و دلاوری بیرق خود را بر ممالك دور دست کوبیده و به نیروی شمشیر خود یك سلطنت وسیع تشکیل داده بر دنیای آنروز حکمرانی نمودند و وسعت نفوذ و تسلط ایشان از یکطرف به هند و از یکسو بممالك مغرب اروپا رسید ایرانیان خوشی جهان را باکمال میل پذیرفتند آمال آنان آمال جنگی بود و میخواستند با قوهٔ منش پاك و اعتماد بنفس و استقامت جهان را آباد و از نعمت هروتات بهره‌مند شوند تا در جهان دیگر نیز از بخشش امرتات بهره مند گردند

باب اول

(مقدمهٔ سموئیل لنگ)

امتحان مقناطیس ـ اصول ضدین ـ قانون اساسی کائنات
امثله در عالم روح ـ آئین زرتشت ـ تغییرات قرن
جدید ـ لزوم تغییر در مذاهب و فلسفه مطابق علوم جدیده

اگر مقداری ذرات آهن را روی صفحهٔ شیشه ای بپاشیم و آهن ربائی را نزدیك آن آورده شیشه را بملایمت حرکت دهیم خواهیم دید در اثر انجذاب مقناطیس آهن ربا ذرات آهن بیک ترتیب منظمی تشکیل خواهد یافت.

همچنین اگر یک سر آهن ربا را بطور عمودی نزدیک مرکز شیشه آوریم ذرات آهن در امتداد خطوط مرتبی واقع خواهد شد که همهٔ آنها بمرکز شیشه که نزدیکترین نقطه بآهن رباست متصل میشود، و نیز اگر آهن ربا را بر پشت صفحهٔ شیشه بطور افقی قرار دهیم خواهیم دید ذرات آهن خطوط منحنی مرتبی تشکیل داده اطراف نقطه که آهن ربا به پشت آن وصل است مجتمع خواهد گردید. این امتحان ثابت میکند که ذرات بیجان و بدون

اراده ممکن است در تحت تاثیرات یك قانون طبیعی بصورت مرتب و منظمی تشکیل یابد. این تجربه ساده ما را بیك قانون مسلم و مهمی آشنا میسازد که در سراسر کائنات (تا آنجائیکه قوهٔ فهم ما بدرك آن قادر است) حکمفرماست و آن قانون اساسی طبیعت و « اصول ضدین » است.

از امتحان فوق نتیجه چنین حاصل گردید که تأثیر مقناطیس آهن ربا که در ذرات آهن تولید شده هر ذرهٔ آنرا یك آهن ربای کوچك با دو سر مثبت و منفی میسازد.

اینك باید دانست مقناطیس چیست؟ مقناطیس مصدر قوه و قانون مخصوص « ضدین » است که در سراسر کائنات موجود میباشد، و « انرژی » موقعی میتواند از حالت سردی و سستی بحرارت و سختی تبدیل یابد که این دو قوهٔ متضاد در آن بظهور رسد.

همانطور که ثابت شد بدون تولید دو قوهٔ مثبت و منفی وجود یک مقناطیس محال است همانطور نیز این قانون تغییر ناپذیر طبیعت در سراسر کائنات دیده میشود چنانکه هیچ عمل بدون انعکاس عمل و هیچ مثبتی بدون منفی ممکن نیست وجود داشته باشد.

کیفیت الکتریسته را نیز میتوان ازیك مقناطیس امتحان نمود زیرا اگر مفتول مسی را بدور صفحهٔ آهن ساده ای نصب کرده و قوه الکتریسته را بآن وصل نمائیم در نتیجهٔ جریان الکتریسته صفحهٔ آهن دارای قوهٔ مقناطیسی خواهد گردید، و این نتیجه و اثر دو قوه ضدین است زیرا الکتریسته ای که آهن را مبدل بآهن ربا ساخت بهر طور ساخته شده باشد قطعاً از دو قوهٔ مثبت و منفی تشکیل یافته که هر یك قوه مخالف را جذب و موافق را دفع مینماید.

بواسطهٔ همین قانون طبیعی و اصول ضدین است که نظم و ترتیب مخصوص در سراسر کائنات بر قرار است و بهمین دلیل هرجا نظم و ترتیب است این دو قوهٔ متضاد وجود دارد. این قانون نه فقط در عالم جمادات است بلکه در حیوانات و در حیات بشر، در نمو کائنات و در مذاهب و فلسفه ها نیز کاملاً مؤثر میباشد که ثبوت این مسئله با امثلهٔ ظاهری موضوع این کتاب است.

در اینجا لازم میدانیم احتیاطاً اشتباه پروفسور دروماند Drummond را متذکر گردیم، پروفسور مذکور در کتاب خود موسوم به « قانون طبیعت در عالم روح » Natural Law in the Spiritual World. مطالب را بمسائل آمیخته و راجع باصول ضدین شرحی داده که خالی از انتقاد نیست

البته چنانکه گفتیم بطور یقین قانون ضدین در هر دو عالم مادی ومعنوی بر قرار است ولی نمیتوان ادعا کرد که همه قوانین فیزیکی که در عالم مادی وجود دارد عیناً بهمینطور در عالم روحانی نیز موجود میباشد و نسبت نیکی به بدی و خوشی بغم و زیبائی بزشتی را نمیتوان مطابق همین قانون جاذبه و دافعهٔ ذرات موجوده تعیین نمود. ما همینقدر میدانیم که این اصول مسلّم در هرجا و هر چیز حاضر است و تا حدودیکه عقل بشر بآن دسترس دارد این قانون اساسی کائنات حکمفرماست ولی علت وسبب اصلی آن از عهده و حدود فهم ما خارج است.

در عصر حاضر در میان همهٔ عقاید و مذاهب موجوده مذهبی که بهتر و موافق تر باین زمان است آن مذهبی است که بوجود این اصل مسلّم طبیعی «ضدین» قائل شده و آنرا یك شرط دائمی و قانون فنا نا پذیر کائنات دانسته و مبداء آنرا بنام اهورا مزدا موسوم ساخته بدی و زشتی ها را باهریمن نسبت داده است، مذهبی که با یك احترام وسکوت فوق‌العاده بآن قوهٔ مقدس که در پس پردهٔ غیب

خارج از منطقهٔ عقل و تفکر ما پنهان میباشد نگران‌است همان قوهٔ فائقه ای که بالاخره (بوسیلهٔ که ما از فهم آن عاجزیم) این دو قوهٔ متضاد را مطابق نموده و نیکی را بر بدی چیر خواهد ساخت. چنانکه تینیسن Tennyson میگوید:

Oh, yet we hope that somehow good.
Will be the final goal of ill.

« هنوز ما امید واریم که در هرحال در سر انجام زشتیها نیکی پدید آید »

مطلبی را که شاعر انگلیسی در قرن نوزدهم و در عصر تمدن بشر بیان میکند در چهل قرن پیش از این فلسفهٔ آن بوسیلهٔ فیلسوف و پیغمبر بلخ در جهان آشکار گردیده و در آن عصر جهالت این حقیقت کامل به بشر تعلیم داده شده‌است.

بهترین دلیل بر نیکی یك مذهب این‌است که در زمان خود نتیجهٔ ترقیات و تغییرات مهمه و مفیدی گردیده در بین اطرافیان خود اثرات نیك بخشیده باشد، این مذهب تا وقتی که با مقتضیات وقت موافقت دارد کافی‌است ولی چون در محیط تغییرات جدید حاصل گردید و موقعی که افکار جامعه باز شده و علم و هنر ترقی میکند و بر وسعت اطلاعات مردم میافزاید، آنگاه مذهب را باید موافق مقتضیات زمان تغییر داد تا بتواند کار خود را بخوبی انجام داده مؤثر واقع گردد و الا قابل قبول نبوده و بر طبق آن عمل نباید نمود.

من اگر خود را یکنفر زرتشتی میخوانم معنی نمیدهد که میخواهم مذهب جدیدی را تعلیم وانتشار دهم یا دیانت کهنهٔ را زنده سازم ویا آنکه میخواهم کلیسیای مسیحیان را تقدیم هرمزد نمایم یا جبهٔ دراز کیششهارا بجامهٔ مغان تبدیل کنم مقصود این نیست بلکه در نظر من مذاهب عقاید عملی‌است که در ادوار مسلسل بین نژادهای مختلفهٔ بشر برای تسلی آرزوهای انسان و برای مطابقث علم زمان

با عقیدهٔ روحانی آنهـا ظاهر شده‌است . یگانه فلسفه و مذهبی مرا قانع میسازد که یك عقیدهٔ عملی و راه مفیدی مطابق مقتضیـات امروزه بما نشـان دهد و اساس آن بر راستی نهاده شده شامل همهٔ محسنات سایر مذاهب و فلسفه ها باشد .

من مایلم قارئین مثل خودم که متجاوز از هفتاد مرحله عمر را گذرانیده‌ام با دقت تفکر نمایند که چه تغییرات و ترقیات محیرالعقولی در عرض یکدورهٔ سی سالهٔ اخیر در تمدن بشر قرن نوزدهم ظاهر گردیده‌است . خوب یاد دارم پنجاه سال قبل از این موقعی که من در دارالفنون کمبریج Cambridge تحصیل میکردم علم هیئت فقط یك جزو از علم طبیعیات بود و اطلاعات راجع بآن منحصر بود بقانون انجذاب و حرکات کواکب و سیارات ، و از ماهیت و سایر کیفیت آنها هیچ گونه اطلاعی در دست نداشتـند علم معرفت‌الارض تازه شروع بظهور ابتدائی خود نموده بود و بطوری در این مدت بتکمیلات عالیـهٔ خود افزود که اطلاعات راجع بسلسلهٔ زندگانی جهان را یك رشتهٔ جداگانهٔ علم و هنر ساخت .

در آن زمان که هنوز پرده از چهرهٔ علم وهنر بر داشته نشده بود واسرار طبیعت از نظر بشر مکتوم بود و عقاید طوفان عالمگیر نوح و احداث دنیا وآفرینش حیوانات و انسان در خاطر بشر کاملاً جا گزین شـده و ایمان آنهـا بر این قبیل روایات و افسانهـا استوار بود و این قبیل عقاید را دلیل آن میدانستند که خلقت در تحت نفوذ و ارادهٔ کائنات صورت گرفته‌است . در آن هنگام بیش از یك نیمهٔ علوم معرفت‌الارض بر ما مکشوف نشده بود و از کیفیت کوچکترین ذرات وجود جز بعضی نظریات و حدس های واهی اطلاعی در دست نبود ، و از علم شیمی و سبب اصلی وقانون حرارت و نور والکتریسته و جنبش و انجذاب ذرات و غیره اطلاع کاملی نداشتیم بعلاوه در آن موقع هنوز فلسفهٔ داروین Darwin

و تألیفات او منتشر نشده وقانون نمو و ارتقا کشف نگردیده بود، وتحقیقاتی درقدمت نوع بشر و ترقی بتدریج از نژاد اصلی وحشی آن بعمل نیامده بود که عقیدهٔ آفرینش جهان را بایك طرز معجز نما وخارق‌العاده که در اذهان بشر جاگیر بود از میان‌ببرد

در عرض پنجاه‌سال اخیر درنتیجهٔ کشفیات جدید علم وهنر یکطرف وعقاید مذهبی ومعجزات در طرف دیگر دائماً با یکدیگر در زدو خورد بودند و در هر موقع ظفر نصیب علم و هنر بود و در اثر توسعهٔ دایرهٔ علم وهنر بطوری عقیده بمعجزات و غیره که اجداد ما قائل بودند متدرجاً محو شده و میشود که پس از چندی اثری از آن باقی نخواهد ماند که آیندگان آنرا در خاك فراموشی مدفون سازند. بطور کلی باید گفت تغییراتی که در عرض پنجاه سال اخیر در جهان روی داد زیاد تر از آنست که در پانصد سال قبل از این یا به بعضی مناسبات در پنج هزار سال پیش روی داده است. با این همه تغییرات مختلفه و ترقیات فوق‌العاده که در این مدت در عالم علم و هنر ظاهر گشته بدیهی‌است اغلب عقاید و افکار متعلق بدورهٔ پیش برای این زمان مقتضی نیست وبمنزله لباس زمان طفولیت‌است که در هنگام رشد غیر قابل استعمال میباشد ، همانطور که شخص چون لباس تنگ و کهنهٔ خود را از بدن دور کند باید لباس نو بپوشد، امروز هرکس باید برای خود یك عقیدهٔ باز و روشن و ساده و مختصری انتخاب کند که بتواند در زندگانی بر طبق آن عمل نماید تا باین وسیله آمال و آرزوهائی که هرگز از دماغ بشر خاوج نمیشود با علم و هنر و کشفیات جدیده مطابق گردد.

بنظر من آئین زرتشت یك عقیدهٔ نیك و مفید و قابل اجرائی است که بیشتر از سایر عقاید و ادیان مسائل غامضهٔ طبیعت و مشکلات اجتماعی واخلاقی را حل مینماید وبخوبی میتواند مارا بیك اخلاق نیك راه نمائی نموده زندگانی را بیك‌شکل

مرتب وصحیحی اداره نماید . این است که وظیفهٔ خودرا چنان میدانم بوسیلهٔ این انتشار وعظ خود را بگوش سایرین رسانیده و آنانرا از این حقیقت آگاه سازم تا بدانند در این آئین هیچگونه تباین و منافاتی با ترقیات و مقتضیات عصر حاضر وجود ندارد و امیدوارم اظهارات صمیمانه یکنفر بی تعصب در فکر و عقیدهٔ خوانندگان مفید ومؤثر واقع گردد .

باب دوم

آئین زرتشت

(باب ۱۳ کتاب سموئیل لنگ)

تشخص زرتشت ـ پارسیان ـ ایرانیان شاخهٔ نژاد آریا ـ مؤسس آئین زرتشت در بلخ ـ دین پذیرفتن گشتاسب ـ بهترین مذاهب ـ وحدت ـ اصول ضدین ـ بیانات دکتر هوگ Haug ـ هرمزد و اهریمن ـ انکتیل دو پرون Anquetil du Perron ـ موافقت مذهب زرتشت باافکار جدید ـ ردمعجزات ـ مجموعهٔ اخلاق ـ تکمیل آن ـ خیر خواهی ـ مراسم مخصوصه ـ ستایش آتش ـ مراسم راجع باموات ـ نتایج عملی ـ پارسیان بمبئی ـ امانت و درستی ـ حفظ حقوق و مقام زنان ـ توسعهٔ تعلیم و تربیت ـ سخاوت و خیر خواهی پارسیان ـ احصائیهٔ متولدین و متوفین .

آئین زرتشتی بنام مؤسس آن زرتشت موسوم است و نام این حکیم و پیغمبر بلخ که معاصر شاه گشتاسب بوده اززمان بسیار کهن بما رسیده است. راجع بشخص زرتشت دانشمندان عقاید مختلف دارند؛ همانطور که بعضی موسیٰ مؤسس دین یهود و سکیا مونی Sakya Mouni بانی مذهب بودا را بواسطهٔ معجزات و خارق‌العاداتی که بآنها نسبت داده‌اند اشخاص جعلی و موهوم دانسته‌اند، چنانکه برای هرکولس Hercules نیز بمناسبت چند افسانه راجع بخورشید و غیره که باو منسوب است همین عقیده را دارند همانطور راجع بزرتشت هم اظهاراتی نموده اند، لکن این ادعا

بکلی باطل و بعید بنظر میرسد   زیرا بتجربه رسیده است که مذاهب برای انتشار عقیده ای مطابق مقتضیات وقت همیشه خودرا در یک شخص فوق‌العاده مرکزیت میدهند، بطور کلی تمام مذاهب امثال دین بودا و کنفسیوس و مسیح و اسلام و غیره دارای موسسین تاریخی بوده اند   و نمیتوان گفت عیسی نامی وجود نداشته زیرا که باو خوارق‌العادات نسبت میدهند واو را با وجود بشریت مظهر روح القدس میپندارند.

راجع بشخص زرتشت بیشتر شواهد تاریخی و اسناد در دست است زیرا نام او با سلطنت وامکنهٔ تاریخی مناسبات کلی دارد، گذشته از این در تاریخ او هیچ مطلب محال و امر خارق‌العاده ای دیده نمیشود و تنها اورا یک واعظ عالم و ناطق فصیح و بلیغ و شخص فوق‌العاده ای معرفی کرده اند که مثل لوتر Luther عقاید مذهبی و اخلاق اجتماعی دورهٔ خودرا در تحت یک شکل مرتب و اصول صحیحی قرار داد و با قوهٔ راستی و درستی و فصاحت بیان و فلسفهٔ عالی و اخلاقی خود قلوب را مجذوب ساخته و زنگ اوهام وخرافات را از دلها زدوده آنرا از پرتو مهر مزدا روشن گردانید.

موضوع این کتاب تحقیق در حقایق اصول اساسی آئین زرتشت است، بشخص و وجود او معتقد بوده بحث در آنرا توضیح واضحات میدانم. من در این کتاب میخواهم ثابت کنم که حقیقت آئین زرتشت بطور حیرت انگیزی پس از قرنهای متمادی امروز تازه ترین فکر و مطابق با علوم و کشفیات جدید است.   این آئین با وجود قدمت زمانی که از تاسیس آن گذشته است بطوری اساس آن محکم و صحیح بجا مانده که بخوبی میتواند احتیاجات مادی و معنوی امروزهٔ بشر را رفع نموده لوازم یك زندگانی سعادتمند نیکی را فراهم آورد و قادر است که بآسانی اختلافات بین ایمان وعقاید مذهبی را با علم و کشفیات جدیده مرتفع سازد.

زرتشتراً یا بطوریکه معمولاً میگوئیم زرتشت و آئین اورا که بنام او موسوم است ما بوسیلهٔ کتب مقدسه ای که تا کنون در دست پارسیان محفوظ مانده میشناسیم . پارسیان بقیهٔ ایرانیانی هستند که قرنها قبل از این در تحت سلطنت عظیمی که بوسیلهٔ کورش یکی از بزرگترین سلاطین دنیای قدیم تشکیل یافته بود میزیسته اند و پس از استیلای عرب از شدت ظلم و تعصب از ایران مهاجرت کرده هندوستان را پناه گاه خود قرار دادند .

پارسیان قوم کوچك ولی بسیار با هوشی هستند که آئین قدیم خودرا نگاه داشته و خوشبختانه قسمت مهمی از کتب مقدسه خودرا تا کنون از دستبرد روزگار محفوظ داشته اند ، قدیمترین کتب مقدسهٔ آنها گاتهاست که بزبان اوستا یا زند که معاصر سانسکریت بوده نوشته شده است و نسبت آن با سانسکریت بهمان اندازهٔ نسبت لاتینی است به یونانی .

نژاد آریای قدیم در دوران بسیار کهن وقتی که بدو شعبهٔ منقسم شده از وطن اصلی خود آسیای مرکزی مهاجرت نموده شعبهٔ بطرف جنوب و پنجاب و هند سفر نمودند و شاخهٔ بسوی مغرب درباختر و ایران وطن گزیدند و امواج دیگر این سیلاب آریائی که بطرف جنوب و مغرب سرازیر شده بود تا حدود مغرب پیش رفته باروپا رسید و بمرور ایام متدرجاً اقوامی که قبلاً ساکن آن نقاط بودند مستهلك نژاد آریائی گردیدند .

تقسیم شعبهٔ هند و از اریا بسیار قدیم است و هنوز تاریخ نتوانسته است بطور یقین زمان آنرا تعیین نماید زیرا اختلافات بین زبان وعقاید هندوان و ایرانیان از زمان کهن موجود بوده است ، « ریگ ویدا » Rig-Veda که تقریباً زمان آن بچهار هزار سال قبل میرسد و بزبان سانسکریت نوشته شده فرق آن با زبان

کاتها چنانکه گفتیم همان نسبت یونانی را دارد به لاتین و نیز اختلاف بین عقاید مذهبی این دو فرقه از زمان قدیم دیده میشود ، مثلاً بین هندوان و سایر ملل آریا نژاد لفظی که برای خدا و ارواح مقدسه استعمال میشده از کلمهٔ « دیو » Div اشتقاق یافته که بمعنی منور و فروغ بخش است در سانسکریت « دیوا » Deva در یونانی « زیوس » Zeus و « تیوس » ,Theos در لاتین « دیوس » Deus در آلمانی « تیوس » Tius در زبان ایرلند « دیو » Dew که همهٔ این اسامی بمعنی اصلی سانسکریت یعنی منور و درخشان ولی در زبان ایرانیان بر عکس معنی داده شده و دیو روح پلید دانسته شده است. منشاء تمام تصورات و عقاید مذهبی آریای قدیم تفکر در قواء طبیعت و مناظر طبیعی آسمان با فروغ و انوار گوناگون آن بوده است چنانکه برای خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باد و آب و خاك علائم و اشکال مصنوعی درست کرده و آنها را قواءخدا یا خدایان کوچك میدانستند و کم کم این تصورات سبب تولید عقیده بخدایان متعدد و شرك گردیده به بت پرستی منجر شد.

درچنین دورهٔ ضلالت و کفر زرتشت پیغمبر (همانطور که حضرت محمد در دورهٔ دیگری بین قوم بی تربیت تر از آریائی ها ظهور کرد) آشکار گردید و مانند یك پیغمبر و مصلح جدی شروع بانهدام بنیان کفر و دو پرستی نموده و بطوری ایمان و عقیده اصلی آریائی را بشکل جدید و بلندی بر اساس یکتا پرستی کامل نهاد که برای یك جامعهٔ متمدن شایستهٔ قبول باشد خوشبختانه آن اسناد ذیقیمت و تعالیم گرانبها تاکنون بیك شکل ثابت باقی مانده و اگر چه از حیث زمان بسیار از ما دور است ولی میتوانیم بخوبی حدس بزنیم او چگونه شخصی بود و تعالیمش دارای چه مزایائی میباشد. ما میتوانیم منظرهٔ عظیمی را که قریب سه هزار و دویست سال پیش از این در شهر بلخ پایتخت باختر

تشکیل یافت در نظر خود مجسم نمائیم، پادشاه و درباریان منتظر استماع بیانات یك واعظ بزرگی میباشند که میخواهد بآنان تعلیم جدیدی آموخته ایشان را براه بهتری دلالت نماید. گشتاسب باظهارات زرتشت گوش میدهد و بالاخره همانطور که سخنان آگستین Augustine در خاطر ایتلبرت Ethelbert مؤثر واقع شد زرتشت نیز بقوهٔ عقل و فصاحت با دلایل متین شاه و درباریان را پیرو عقیدهٔ خود ساخت، این ترویج عقیده بدون هیچ گونه معجزه انجام گرفت زیرا چنانکه خود زرتشت فرموده و در یسنای ۳۰ ضبط است او فقط بر دلایل عقلی اتکاء داشته و مطابق منطق و بیان ادعای خودرا ثابت نمود.

عقاید مذهب زرتشت فوق‌العاده ساده و آسان است، اساس آن بر یکتا پرستی نهاده شده و خداوند یگانه‌ای را قائل است که از هرگونه جنبه جسمانی منزه و مبراست، نامی که در مزدیسنا بخداوند اطلاق شده «اهورا مزدا» است که مختصر آن هُرمزد میباشد و بمعنی سرور دانا از هر چیز آگاه است، او بافروغ بی پایان یکسان شمرده شده و در انوار بیکران جای دارد، در مزدیسنا اهورا مزدا یك مبدء کل و آفرینندهٔ یگانه ای دانسته شده که باید با احترام و محبت فوق‌العاده اورا شناخت ولی فهم چگونگی آن از عهده ما ساقط است.

فرق بزرگی که بین مزدیسنا و سایر ادیان موجوده دیده میشود این است که بکلی عقیدهٔ «جبر» را تعلیم نمیدهد و همهٔ زشتی و بدی را باراده مطلق خدا واگذار نمی نماید بلکه اورا یك سرور بزرگی تصور مینماید که مطابق قانون مخصوصی و منظمی رفتار مینماید، یکی از آن قوانین که سبب آن بر ما مجهول است قانون ضدین است که در تمام موجودات برقرار میباشد و هیچ نیکی و زیبائی بدون بدی و زشتی وجود ندارد.

دکتر هوگ Dr. Haug که یکی از اعاظم علمای علم سانسکریت است و سخن او سند سایرین میباشد میگوید: «زرتشت پیغمبر پس از اثبات آفرینندهٔ یگانهٔ غیر قابل تجزیه این مسئلهٔ بزرگ را که از زمان قدیم تا کنون دقت جمعی از علما را بخود جلب نموده که این همه نواقص و بدی و زشتی که درجهان دیده میشود چگونه مناسب با عدالت خداوند و شایستهٔ خلقت اوست، این سر غامض را با فلسفهٔ ضدین حل نمود، این دو قوه که از آغاز آفرینش وجود دارند اگر چه مخالف یکدیگرند ولی هم در دنیای مادی و هم در عالم معنوی با یکدیگر توام میباشند و بهمین جهت است که آنها را دو گوهر همزاد مینامند، این دو قوهٔ متضاد سبب اصلی جنبش و تغییرات در سراسر کائنات است و در همه جا حاضر میباشد. این دو قوه را در اوستا سپنتا مینو یعنی قوه نیك و انگره مینو قوه بدی نامیده شده است و غالباً انگره مینو با اهریمن در معنی یکسان آمده و سپنتا مینو را باهورا مزدا نسبت داده اند.

چنانکه گفتیم اهورا مزدا یگانه مبدء کای است که قوهٔ فهم از ادراك چگونگی آن عاجز میباشد و این دو قوه از آن مبدء اصلی صادر گردیده که بالاخره قوهٔ نیکی که پسندیده و ارادهٔ اوست بر بدی چیر شده آنرا تباه خواهد ساخت.

آنکتیل دو پرون Anquetil du Perron قدیمترین مترجم زند و اوستا در کتاب خود موسوم به: تحقیقات و مراسم مذهب زرتشت (۱) آئین پارسیان را مختصراً چنین شرح میدهد «اولین عقیدهٔ مذهب زرتشت این است که سرور همهٔ نیکی هارا میشناسیم و میپرستیم، آن سروری که مبدء راستی

---

(۱) Critical View of the Theological and Ceremonial System of Zar-thurst.

و درستی است ، یعنی اهورا مزدای یکتا و آفرینندهٔ سراسر موجودات را ، با تمام پندار و گفتار و کردار نیك با جسم وروح پاك سپاس و نیایش میکنیم آن ایزدانی را که پاسبان جهانند ، ما آرزو مندیم آن صفات ایزدی را در کردار روزانهٔ خود بجا آوریم تا آن ترتیب و نظم که در همهٔ کائنات وجود دارد در زندگانی ما نیز حکمفرما گردد و در هر حال اهورا مزدا آفریننده یکتای کل و قادر مطلق را در نظر داشته باشیم ، و با تمام قواء هرگونه بدی و زشتی را از تن و روان خود دور داشته و همواره برای جلال و عظمت مزدا درکار و کوشش باشیم و بنای ظلم و زشتی و اساس بدی را از جهان بر اندازیم .»

این مذهب ساده و عالی را بهر نامی بخوانیم آئینی است که با افکار جدید بیشتر موافقت مینماید . مذهب زرتشت بطوری مطابق علم و تربیت جدید است که میتوان گفت علمای علمساینس مانند «هو کسلی» Huxley و فلاسفه ای چون «هربرت سپنسر Herbert Spencer» وشعرائی مثل «تینیسن Tennyson» همه باطناً علاقهٔ تامی بفلسفه مزدیسنا داشته اند حتی روحانیون بزرگ مسیحی امثال دکتر تمپل Dr. Temple, نیز از این عقیده دور نبوده اند . اگر مسیحیان فرض کنند که عیسیٰ نیکو ترین مظهر سپنتا مینو بود کاملاً مطابق عقیدهٔ مزدیسنا است ، در این صورت ممکن است یکنفر در یکموقع هم زرتشتی باشد و هم عیسوی و هیچ اختلافی بین این دو عقیده حاصل نشود . آئین زرتشت در یك مقام عالی و در منطقهٔ افکار و خیالات آزاد و جدیدی واقع است که بهیچ وجه مانند عیسویت بارهائی از احادیث و معجزات بپیروان خود حمل نکرده ، عقاید مزدیسنا درچندجمله مختصر کنجانیده شده که یکی ازمهمترین آنها همان فلسفه ضدین است که یکی از عوامل مهم طبیعت است که از مبدء کل صادر شده ، بنظر من این

تنها یك عقیده و فلسفه ای نیست بلکه ذکر حقیقت است و این آخرین نقطهٔ حکمت و حقیقتی است که فکر بشر بآن تواند رسید.

ترقی علم و هنر و کشفیات جدیده بهر اندازه پیش برود با این قانون تباین حاصل نخواهد نمود بلکه بر عکس هرچه دایرهٔ علم و هنر توسعه یابد حقیقت این مطلب بهتر واضح و ثابت خواهد گردید، و این دلیل خود بر اثبات حقیقت یك مذهب کافی است.

مذهب یعنی احساسات مقدس محبت آمیز نسبت بآن مبدء کل وقوهٔ فائقه‌ای که مافوق فهم وادراك بشر است، مطابق این تعلیم ما میتوانیم خدای خودرا باکمال حقیقت بوسیلهٔ وجدان خود ستایش کنیم بدون آینکه فکر خود را راجع باصل روح‌القدس مغشوش نمائیم و راجع بمسائلی که هرگز حل نخواهد شد فکر کنیم که چگونه یك در سه و سه در یك میگنجد و معنی و فلسفهٔ تثلیث مسیح کدام است.

عقیده بمعجزات که مانند یك سنگ آسیای گرانی بگردن عیسویان بسته شده هرگز دردین زرتشت دیده نمیشود و آئین مزدیسنا از این قبیل عقاید بکلی مبرا است. اگرچه برخی از احادیث و روایات راجع بمعجزات از قبیل نوشیدن مادر زرتشت جام هوم را وغیره در بعضی از قطعات پهلوی که اخیراً نوشته شده دیده میشود لکن این قطعات جدید جزو آئین زرتشت نبوده و بهیچ وجه قابل استناد نیست، در کتب مقدسهٔ اصلی که سخنان و تعالیم برگزیدهٔ خود پیغمبر است هرگز دعوی معجزه و الوهیت نشده و در همه جا اساس دین بهی را بر قبول عقل و وجدان نهاده و نتیجهٔ این تعلیم آن است که پایهٔ آئین مزدیسنا بر اساس تغییر ناپزیر محکمی مانده است زیرا تربیت شدگان عصر حاضر محال است ظهور آنهمه معجزات گوناگون را که در سایر مذاهب وجود دارد باور کرده تصدیق نمایند

چنانکه می بینم متدرجاً آنچه شهادت و دلیل برای اثبات معجزات انبیاء یافته شده در اثر کنجکاوی های دقیق و کشفیات عصر حاضر باطل و معدوم میگردد، بر عکس آئین زرتشت دارای مقام بلندیست که کشفیات و توسعهٔ علم وهنر جدید نمیتواند در ارکان محکم و متین آن خللی وارد آورد اختراع " تلسکوپ گالیو Galileo یا کشف قانون جاذبهٔ نیوتن Newton هرگز سبب تزلزل عقیده پارسیان نخواهد گردید و هیچ لازم نیست که در مقابل این قبیل کشفیات جدیدآنها برای اثبات طوفان نوح یا طرز خلقت بطوریکه در سفر پیدایش تورات مسطور است سعی کرده دلایل بتراشند.

یکنفر پارسی کاملاً مطمئن است که هرگز کشفیات جدید با عقاید مذهبی او تباین و اختلافی حاصل نخواهد کرد، نه افسانهٔ رانده شدن آدم و حوا از بهشت و نه عقیدهٔ بسلسلهٔ نژاد بشر از حیوان وحشی ونمو و ارتقاء تدریجی آن هیچکدام سبب تزلزل عقیدهٔ او نخواهد گردید، و لی بین عیسویان متعصب کیست که بتواند ادعا کند در نتیجهٔ کشفیات و علوم جدیده در ایمان او نسبت به مندرجات کتب مقدس تورات و انجیل تزازلی واقع نشده‌است؟

بهمان اندازه که فلسفهٔ مزدیسنا دارای مقام عالی است تعالیم اخلاقی آن نیز قابل دقت و یك مجموعهٔ اخلاقی کاملی میباشد که شخص را بانجام وظایف انسانیت وادار میسازد. دکتر هوك Dr. Haug اعمال ذیل را از منعیات و نواهی مزدیسنا شمرده است که ارتکاب آن از گناهان بزرگ است و تاکنون عموم پارسیان از آن احتراز میجویند: قتل، سقط عمدی، مسموم ساختن، زنا برای مرد و زن، جادوگری، غلام بارگی، فریب دادن در وزن و پیمان، عهد شکنی خواه با زرتشتی خواه با غیر، دروغ، بد قولی، بدگوئی،

شهادت کذب، کسب ثروت بطور غیر مشروع، رشوه دادن و گرفتن، مزد وحق کسی را ادا نکردن، مال وقف خوردن، غصب حق یا تصرف زمین کسی، هرج ومرج اوضاع حکومت، سرکشی بر علیه دولت عادل و سلب امنیت در مملکت.

بعلاوه صفات ذیل در مذهب زرتشت اکیداً منع شده: جدا ماندن از شوهر، نپزیرفتن اولاد، ظلم برعایا و زیر دستان، حرص، کاهلی، بخل، تکبر، حسد، گذشته از این اوامر و نواهی چند فرمان نیز که مخصوص آئین زرتشت است قابل توجه و دقت میباشد از جمله رعایت حفظالصحه، ترحم و پرورش حیوانات مفید، مهمان نوازی و غریب پروری، احترام به بزرگان، کمك و امداد بفقرا و بی نوایان.

بطور کلی باید گفت آئین زرتشت مجموعهٔ کاملی است از جمیع تعالیم نیك و صفات حسنه‌ای که درهمهٔ مذاهب وجود دارد آنچه تعالیم نیك در ادیان بنی‌اسرائیل دیده میشود بطور بهتر و کاملتر در این آئین مقدس گنجانیده شده حتی بعضی تعالیم نیز درمزدیسنا وجود دارد ازقبیل منع و مخالفت با تنبلی و گوشه نشینی و نهی ریاضت و اعمال شاقه و انزوا و رهبانیت که در دیانت عیسی از آن نام برده نشده.

درتعالیم اوستا تنها بامثله اکتفا نشده است از قبیل اینکه «بهمسایهٔ خود چون خود محبت نمائید» بلکه تعالیم خود و نتایج آن را واضحاً شرح داده وحسن و قبح هر عملی را در نظر خواننده روشن میسازد، در تعالیم مزدیسنا یك حقیقت عاری از تعصبی وجود دارد که‌بیشتر از هر چیز جالب توجه و جای حیرت است چنانکه مکرر بما میگوید «این دستور اخلاقی نه فقط برای زرتشتیان لازم است بلکه برای سایرین نیز مفید میباشد و هرکس مطابق آن عمل نماید خودرا خوشبخت و رستگار میسازد»

تعالیم مزدیسنا بطوری عملی و قابل اجراست که از لوازم زندگانی اجتماعی شمرده میشود، مثلاً رحم و شفقت و پرورش حیوانات مفیده یکی از تعالیم آن است برعکس زجر و آزار آنان و نرساندن خوراك بآنها بموقع یا زدن و کشتن آنها بدون جهت جمله از گناهان بزرگ شمرده شده و پیروان مزدیسنا باید از آن احتراز جویند، اما این سفارش مانند حکم بر همنان نیست که کشتن و آزار حیوانات موذیه را نیز منع مینماید، بلکه مزدیسنا بر خلاف این عقیده ضعف نفس را به پیروان خود تعلیم نمیدهد.

دیگر از قوانین و تعالیم مزدیسنا که قابل آن است در قرن نوز دهم در ادارهٔ صحیه انگلستان بموقع اجرا گذاشته شود این است که میگوید: «آب را با پلیدی نباید آلوده ساخت»، این نیز از آن تعالیمی است که هرگز کهنه نخواهد شد و همیشه برای رعایت حفظ الصحهٔ بشر لازم و مفید خواهد بود.

فقط دو رسم بین پارسیان حالیه معمول است که با وضع اجتماعی و تمدن جدید اروپای امروز موافقت ندارد. یکی ستایش در مقابل آتش مقدس و دیگر وضع تدفین اموات، ما تصدیق میکنیم که آتش یکی از مظاهر خداوندی و فروغ ایزدی است و همانطور که مسیحیان آب را برای غسل و تعمید بکار میبرند و کاتولیك‌ها در موقع ادای مراسم مذهبی شمع افروخته و ابخرهٔ معطر میسوزانند، این مراسم ظاهری برای مرکزیت دادن و مجسم ساختن تفکرات ستایش کنندگان است، زرتشتیان نیز که در موقع عبادت اهورا مزدا متوجه فروغ آتش میکردند بهمین نظریه است، اما در عصر جدید که مردم آتش را از نقطهٔ نظر فیزیکی مینگرند بدیهی است بمقصود روحانی آن پی نخواهند برد، بخصوصه برای غیر زرتشتیان که تا کنون آتش را در امور روزانه بکار میبرده اند خیلی مشکل است آنرا با نظر

احترام و تقدس بنگرند. امروز اگر بخواهیم مراسم مذهبی را بوسایل و علائم ظاهری انجام دهیم باید مطابق مقتضیات دورهٔ جدید آثار مناسبی از قبیل موسیقی وغیره انتخاب نمائیم.

رسم دیگر پارسیان که در عصر حاضر قابل اجرا نیست وضع دفن اموات در دخمه هاست که بآن وسیله جسد را خاك یا بطریق دیگری دفع میسازند بنای اینگونه دخمه در نتیجهٔ عقیدهٔ شاعرانه ای بوده است که چهار عناصر را نباید آلوده بنا پاکی و فاسد ساخت، ولی این رسم با تمدن و تربیت امروزهٔ بشر موافقت ندارد و اجرای آن در بین مللی که در نقاط سرد زندگانی میکنند محال است، (۱) بنا بر این ممکن نیست که با این مراسم و عادات جمعی داخل قوم پارسیان و زرتشتیان گردند ولی بسیار ممکن است که متدرجاً عقاید مذهبی و افکار بشر بطوری ترقی کنند که مطابق اساس مقدس آئینی گردد که پیغمبر بلخ در چندین هزار سال پیش آنرا منتشر ساخت.





---

(۱) هرچند در قطعات نسبتهً متاخر اوستا از دخمه سخن رفته اما اساساً این قسم تدفین جزء آئین زرتشت نبوده بلکه عادتی است که از روزگاران بسیار کهن درمیان ساکنین ایران زمین متداول بوده است، پیش از آنکه ایرانیان از مقر اصلی خود مهاجرت نموده بایران برسند این رسم در میان ساکنین اصلی آنسرزمین معمول بوده و بعد ها بنو رسیدگان سرایت کرده است، بنابر این نه فقط این رسم ایرانی و زرتشتی نیست بلکه آریائی هم نیست، چه درمیان دستهٔ دیگری از آریائیها که هندوآن باشند نیز از زمان قدیم چنین رسم و عادتی سراغ نداریم و خود کلمهٔ دخمهٔ بخوبی یاد آور رسم تدفین آریائیهاست چه کلمه مذکور بمعنی داغگاه است یعنی جائی که در آنجا مردگان را میسوزانند. (مترجم)

هر آن روزی که این عقیده که کائنات بیك طرز حیرت انگیزی خلقت یافت از میان برود اعتقاد دیگری که انسان را بآمال و آرزوی خود رساند و او را باصول مسلم قوانین علم و هنر آشنا سازد در خاطر بشر جای خواهد گرفت و این اعتقاد عبارت است از ایمان داشتن بیك مبداء کل ، چیزی که ادراك بکنه و کیفیت آن خارج از محیط عقل است . این مبداء کل همان قوهٔ فائقهٔ ای است که در سراسر ذرات وجود مؤثر است و آنانرا در تحت قانون طبیعت به نمو و ارتقا وادار میسازد و متدرجاً بطرف کمال سیر میدهد مهمترین عامل این نمو و ارتقا در کائنات همان اصول ضدین میباشد که در جهان مادی سبب ترقی و تحلیل و افزایش و کاهش موجودات است این دو قوهٔ مخالف نه‌تنها در جهان مادی موجود است بلکه درعالم روحانی و در اخلاق و فلسفه ها و مذاهب بشر نیز کاملاً مؤثر و جلوه‌گر است .

مذهب حقیقی مذهبی است که این حقیقت مسلم را بشناسد و احساسات و احتراماتی نسبت بآن مبداء کل نامفهوم داشته باشد و بهتر ازهمه آنکه آثار نیك طبیعت که در اشکال مختلفه ظاهر است حتی صنایع مستظرفه و آثار علم و هنر و پاکی را با یك نظر محبت و احترام بنگرد و آن مزایای طبیعت را بستاید ، یا بعبارت دیگر هر آنچه از نیکی و زیبائی بهره مند است باید آنرا اثر یا مظهر آن مبداء کل دانسته در حفظ و پرورش آن بکوشیم و با تمام قواء در بر انداختن زشتی و بدی کوشا باشیم .

چنانکه گفتیم مذهب زرتشت نخستین آئینی‌است که این سر طبیعت را کشف نموده و جهان را میدان مبارزهٔ نیك و بد دانسته است و بهمین مناسبت است که هرچیز نیك و زیبا را مقدس شمرده و قابل ستایش قرار داده است و بدی و زشتی را از آثار اهریمنی دانسته . مزد یسنا بعالم مادی و جهان جسمانی بنظر تحقیر ننگریسته بلکه پیروان خود را تعلیم میدهد که از جمیع خوشیهای دنیوی و نعمت های طبیعت

بهره مند و برخوردار گردند.

از ابتداء ظهور مسیحیت یك لکه تیره گونی از انزوا وگوشه نشینی که مخصوص عقاید آسیائیهااست بر آن نهاده شده وتا امروز نیز آن مذهب نتوانسته است خودرا از آن نجات دهد در قرون وسطی و دوره انحطاط سلطنت روم این عقیده بحدی تقویت یافت که متدرجاً به پرستش زشتیها و زندگانی کثیف منجر شده بود بطوریکه هرچیز نیك و زیبا طرف تنفر دینداران و مؤمنین واقع گردیدو تقرب بآن از گناهان شمرده میشد و عبادت و اعمال حسنه را عبارت از رهبانیت و انزوا و و ریاضت باعمال شاقه میپنداشتند.

این قبیل عقاید باطل بر ضد تمدن اجتماعی و مخالف حیات مدنی بشر است و نیز بهیچ وجه مطابق تعالیم مؤسس دیانت مسیح نمیباشد، عیسی یکی از افراد بنی اسرائیل بود که بین آن ملت ظاهر گردید و صلاح و مقتضیات وقت را در نظر گرفته آنانرا براه حقیقت راهنمائی نمود و بار گران مراسم سخت مذهبی و اوامر و نواهی مشکل انبیاء سابق بنی اسرائیل را ازدوش قوم برداشت. چنانکه وقتی روز سبت از مزارع میگذشت وشاگردانش خوشه میچیدند کاهنان یهود متغیر شده سبب پرسیدند جواب داد:

پسر انسان مالك روز سبت است نه سبت مالك انسان

عقیده به انزوا و عدم توجه بعالم مادی و ریاضت و رهبانیت مسیحیان در دورهٔ جدید سبب شده است که عدهٔ زیادی در اروپا بکلی از قید مذهب آزاد شده یا برخلاف آن رفتار مینمایند. مسیحیان پا بند پارهٔ قوانین ومراسم بی فایده هستند که بهیچ وجه درعصر حاضر قابل اجرا نمی باشد مثلاً معتقدند روز یکشنبه روز توبه است و رفتن بکلیسا را بطوری از فرایض حتمی و لازم میشمارند که این مسئله خود

اسباب زحمت مردم شده و اگر از آن اطاعت نمایند بعنف واجباراست نه بمیل ورغبت
برای کارگران که تمام ایام هفته را بزحمات مختلفه اشتغال دارند بسیار ناگوار
وسخت است که روز یکشنبه که تعطیل آنهاست رفتن برای بازی و گردش و تماشای
موزه‌ها و قرائتخانه‌ها برایشان حرام باشد ومجبور باشند برای خشنود ساختن خدا
در زوایای تاریك کلیساها گرد هم مجتمع گردند.

در آئین زرتشت نظیر چنین اوامر سخت و بیجا دیده نمیشود و بهمین
سبب است که با افکار جدید نزدیك‌تر وبهتر موافق با تمدن کنونی است.

مذهب زرتشت پیروان خود را در این قبیل امور مذهبی آزاد قرار داده
وتنها اعمال نیك آنانرا سبب خوشنودی خداوند میداند وهیچگونه مراسم بیفایده
ومشکلی را برآنها تحمیل ننموده وآنهارا بقیود اوهام وخرافات پا بست نساخته‌است

اینك از آنجائیکه قسمت عملی یك مذهب مهم‌تراست از قسمت فلسفی آن
باید دید پیروان زرتشت چگونه آن آئین را درعمل آوردند و قوانین مزدیسنا چه
تأثیراتی در آنها بخشید. چون بدقت درتعالیم زرتشت و اثرات آن در بین زرتشتیان
تعمق نمائیم خواهیم تصدیق کرد که ادعای آن مذهب که خود را آئین بهی میخواند
کاملاً مقرون بصحت است.

پیروان این آئین قوم قلیل پارسیان میباشند که در هندوستان مسکن دارند
ودر نتیجهٔ هوش وذکاوت فطری وکاروکوشش و راستی ودرستی وسخاوت وجوانمردی
دارای مقام عالی گردیده‌اند و در تجارت وصنعت وعلم وهنر ترقیات فوق‌العاده از
ایشان آشکار شده چنانکه میتوان آنها را پیشقدم ترقی و تمدن هندوستان دانست
چنانکه اولین کسانیکه در بمبئی بکشتی سازی و احداث راه آهن وتاسیس کارخانجات
اقدام نمودند پارسیان بودند.

در امور تجارتی و غیره بین پارسیان قرار دادهای کتبی ندرتاً نوشته میشود وتنها قول آنها برای اطمینان طرف کافی‌است . در نقاط دور دست هندوستان مانند عدن وزنگبار نیز تجار پارسی بدرستکاری وامانت معروف وطرف اعتماد عموم میباشند فضایل اخلاقی وتمایل فوق‌العاده بکار وکوشش در امور خیریه را باید یکی از خصایص روح پارسیان شمرد که در بین عموم طوایف هند مشهور و موصوف بآن میباشند پارسیان در نتیجهٔ این صفات حسنه در هندوستان دارای مقام عالی شده اند و اهالی آنسرزمین همواره بایشان با نظر احترام مینگرند چنانکه وقتی برای ریاست بلدیه بمبئی اخذ رای بعمل آوردند باکثریت آراء همهٔ اقوام هندوستانی و اروپائی یکنفر پارسی را بآن مقام انتخاب نمودند .

بهترین نشان تمدن و دلیل لیاقت یك ملتی حالت ومقام زن در بین آنان‌است هر جامعه‌ای که مردان آن زنان خود را پست و زبون و محروم از بعضی حقوق‌مدنی دانند دلیل پستی و زبونی آن جامعه و ملت است ، جامعه‌ای که افراد آن بمقام حقیقی زن پی نبرده‌اند روح نجابت و نیکی در آن ملت وجود ندارد ، احترام زن وشرکت او در حقوق اجتماعی تنها شرط ونشانه‌ایست که بوسیلهٔ آن ملت متمدن و نجیب را از وحشی وبی تربیت میتوان تمیز داد ، گذشته از اینکه احترام زن نشان نجابت است قوه ایست که مردم را از هوا و هوس نفسانی نیز نجات میدهد .

از این حیث نیز پارسیان از تمام ملل شرقی گوی سبقت را ربوده‌اند ومقام زن در جامعهٔ پارسیان کاملاً مطابق باتمدن اروپائی میباشد واین تمدن نتیجهٔ تعالیم مقدسی‌است که ازهزاران سال‌قبل بوسیلهٔ زرتشت بآنها رسیده دراوستا کتاب مقدس پارسیان همیشه زن یك جزء مهم جامعه شناخته شده و در همهٔ حقوق اجتماعی حتی در مراسم مذهبی نیز با مرد برابر و همسر است در ادعیه زرتشتیان هر جا از فروهر

در گذشتگان یاد شده فروهر زنان پارسا نیز ستوده شده است.

سابقاً بواسطهٔ آمیزش و زندگانی که قرنها پارسیان با ملل مختلفهٔ هندوستان داشتند مجبور بودند مطابق قوانین و رسوم فرمانفرمایان هندو و مسلمان رفتار نمایند از این جهت زنان آنان نمیتوانستند ظاهراً درجامعهٔ دارای مقام عالی شوند، با وجود این درجه و مقام زن در خانوادهای پارسی باقی بود تا آنکه پس استقرار حکومت انگلیس درهندوستان خانمهای پارسی توانستند مانند متمدن ترین ملل عالم آزادانه در امور اجتماعی با مردان خود شرکت جویند، جامعهٔ پارسی بطوری در این باب ترقی کرده که باید گفت خانمهای پارسی در تعلیم و تربیت و کسب علم وهنر حتی ازطرز لباس زیبایشان بهیچ وجه از خواهران مغرب خود عقب نیفتادهاند، در جامعهٔ پارسی یك علاقهٔ فوق‌العاده جالب توجهی به تأسیس مدارس و توسعهٔ دایرهٔ معارف دیدهمیشود عموم طبقات پارسی غنی یا فقیر بدون‌استثنا تحصیل‌علم وکسب هنررا یکی از فرایض وجدانی ومذهبی خود میشمارند و بهمین جهت است که اغلب آنها در زمینهٔ علم و هنر دارای ترقیات فوق العاده میباشند و درجاتی را که در مدارس عالیه حائز میکردند با اسکاچ Scotch آلمان و سایر درجات علمی ممالك متمدنه اروپا مطابق است، در این تعلیم و تربیت دختران پارسی نیز شرکت دارند چنانکه درمدرسهٔ طب عدهٔ از دختران پارسی بدون هیچ مانعی با پسران در یك کلاس همدرس میباشند، کسانیکه از پستی و پرده پوشی زنان مشرق زمین آگاهی دارند قیمت این روح آزادی و حقیقت که در مذهب زرتشت وجود دارد بخوبی میتوانند بشناسند.

دیگر از صفات مشهور و خصایص اخلاقی پارسیان نوع پرستی و معاونت عمومی است که نسبت بعده و ثروتشان بسیار زیاداست و چیزی که بیشتر جلب توجه میکند این‌است که خیرات و سخاوت پارسیان نه تنها برای ملت خودشان است بلکه

بدون هیچ گونه فرق نوع پروری آنان شامل حال همهٔ ضعفا و فقرا میباشد و صدها ملل و اقوام مختلفی که در هندوستان وجود دارند از مؤسسات خیریهٔ پارسیان بهره مند میگردند، چنانکه اخیراً یکی از پارسیان دویست هزار روپیه برای تأسیس یك مریضخانهٔ زنانه تخصیص داد که در تحت ریاست دکترهای زنانه (دکتریستها) اداره شود، بدیهی است چنین مریضخانه ای فقط برای پارسیان نیست زیرا زنان پارسی رجوع بدکترهای مرد را بد نمیشمارند بلکه زنان هندو و مسلمان زیاد تر از آن مریضخانه استفاده میبرند، این روح حقیقت و نوع پروری که درملّت پارسی دیده میشود یکی ازمزایای آنان است که درسایر اقوام مشرق‌زمینی دیده نمیشود حتی باید انصاف داد که در این باب ملل اروپائی خودمان نیز از پارسیان عقب افتاده اند، در انگلستان مبالغ زیادی راجع بامور خیریه تخصیص داده میشود ولی بد بختانه خیلی کم دیده شده که برای امور عام‌المنفعه و خیرات عمومی بدون فرق مذهب و ملّت بمصرف برسد برعکس بین پارسیان در کمك بفقرا و امداد ضعفا یك جنبش و علاقهٔ مخصوصی دیده میشود چنانکه سالی نمیگذرد که شنیده نشود یکی از پارسیان متمول مؤسسهٔ خیریهٔ بنا ننموده و خدمتی بنوع نکرده است، بهترین نمونهٔ این قبیل اشخاص سر جمشید جی جی جی باهای Sir Jamsedjee Jijibhoy است که نام او در سخاوت و دستگیری بینوایان در سراسر هند و اروپا ضرب المثل و مشهور است او یکی از هزاران اشخاصی است که نام پر افتخار پارسی را بنوع پرستی و خیر خواهی عمومی در جهان مشهور ساختند.

این روح سخاوت و خیر خواهی پارسیان در نتیجهٔ مذهب پاك و آزاد آنهاست که تا این درجه روح آنها را بپاکی و نیکی پرورش داده، پارسیان در مقابل آنهمه صدمات اخلاق وروح پاکی را که از مذهب آنها بآنها رسید فراموش ننمودند

و اگر چه چندی گرفتار دستبرد روزگار غدّار واقع گردیدند ولی افتخار دارند که ستمکش بودند نه ستمگر .

مذهبی که تعالیم آن در روح پیروانش تا این درجه موجد اثرات نیك گردد بیشك باید تصدیق کرد که بهترین مذاهب عالم است ، درختی که دارای چنین بارهای نیکو باشد البته درست و نیکوست .

احصائیهٔ هندوستان خود بهترین شاهدیست که حکایت از نجابت و بزرگواری پارسیان و اثرات تعالیم مذهب آنها مینماید ، چنانکه در احصائیهٔ شهر بمبئی متوفّیات پارسیان نسبت بنفوسشان کمتر از سایرین است و در شهری که ده هزار گدا از ملل مختلفه وجود دارد پنج گدای پارسی دیده نمیشود ، این احصائیه شاهد تعالیم مذهب پارسیان و اثرات نیك آن است که پس از قرنها روح آنان را هنوز بمزایای اخلاقی محفوظ داشته البته عمل مطابق چنین مذهب و تعالیم مقدّس برای ترّقی و تمدّن بشر کافی است .

اگر چه ما همه زرتشتی نمیشویم لاکن بزرتشتیان رشك میبریم که دارای چنین مذهب مقدّس و تعالیم عالی میباشند که در عالم معنوی دارای آن فلسفه و روحانیّت کامل و در حیات اجتماعی بشر تا این درجه سود بخش و مفید است .

فصل ۱٤

(از کتاب سموئیل لنگ)

طرز ستایش



چند شعر از « بایرن Byron » - بیانات « کارنیگی Carnegie » - ستایش طبیعت بین پارسیان - یکشنبهٔ عیسویان - وعظ - تأثیرات موسیقی در روح - آئین زرتشت قانون عملی زندگانی است - نظافت و صحّت - ادعیهٔ زرتشتیان - مذهب آیندهٔ جهان -

« بایرن » شاعر مشهور میگوید:

« بیجا نبوده که ایرانیان باستان، محل ستایش خود را بر قلهٔ کوه های بلند قرار میدادند، محلی که از آنجا مناظر زیبای طبیعت نمایان است، در آن ستایشگاه باز و آزاد و بدون دیوار روح مقدسی ستوده میشده که در مقابل عظمت و جلال آن همهٔ معابد مصنوعی بی‌قدر و قیمت است. این همه ستونهای منازل پروردگاران یونان را به بین و با آن ستایشگاه های طبیعی ایرانیان یعنی زمین و آسمان مقایسه کن. آری آن ستایشگاه هائی مقدّس است که در آنجا ستایش تو محدود نیست » (چیلدهرالد ۳ ۹۱.) Byron's Child Herald

ملیونر مشهور امریکائی « اندروکارنیکی Andrew Carnegie در ضمن سفرنامهٔ خود بدور دنیا مطالب جالب توجه ذیل را راجع بعبادت زرتشتیان که خود در بمبئی دیده بیان میکند:

« هنگام غروب موقعی که آخرین پرتو خورشید در پس دریای موّاج فرو میرفت و اشعهٔ سیمین هلال ماه از افق میدرخشید، جمعی از پارسیان با زنانشان با لباسهای زیبا و مجلل در ساحل دریای هند جمع بودند. این روز بواسطهٔ رؤیت هلال ماه نزد این ستایندگان طبیعت مقدس بود. آتش مقدس ببهترین وضعی در آن محل تابان بود یعنی که خورشید در منتها درجهٔ زیبائی خود آخرین پرتو گلگون خود را از صفحهٔ گیتی بر میگرفت. امواج عظیم اقیانوس هند با ابهت تمام در حرکت و نسیم دلکش ملایمی از روی آن بساحل میوزید. پارسیان با قیافه‌های پر از ایمان در مقابل چنین منظره‌ای که روح هربینندهٔ با ذوقی را مجذوب میساخت مشغول عبادت اهورا مزدا خداوند یکتا بودند. در حقیقت هیچ ستایشی را بهترو ساده تر از این نمیتوان تصوّر نمود، این طرز ستایش طبعاً روح بیننده را متأثّر نموده متوجه یك مبدء کل میسازد و از برای ستایش آن بر می انگیزد. چنانکه من نیز بی اختیار در این طرز ستایش با آن جمع پارسی شریك شده در مقابل عظمت طبیعت سرودگوی آفرینندهٔ یگانه گردیدم. در این ستایشگاه طبیعی جز آواز موجهای عظیمی که بساحل دریا میغلطید موسیقی دیگری نبود و در واقع نیز جز این موسیقی مقدّس طبیعی هیچ ارغنونی لایق آن نیست که با سرود ستایش خداوند هم آواز گردد. »

اگر طرز ستایش زرتشتیان را باکلیساهای خود مقایسه نمائیم وضع عبادت ما در مقابل آن بکلی بی معنی خواهد بود. پارسیان از آثار

طبیعت متوجه بآفریننده و مؤثر حقیقی شده از معرفت ایزدی بهره مند میگردند. در موقع ستایش یك روح حقیقت و فلسفی ساده و راستی در آن توام دیده میشد که در سایر معابر دیده نمیشود، من در آنساعتی که قلباً با این عده مشغول عبادت بودم در یك عالم روحانیت و حقیقی سیر نموده لذت میبردم همان روحانیت و حقیقتی که در آن ساعت سر تا سر آن فضای مقدس را احاطه کرده بود، من در مسافرتهای خود مکرراً مراسم عبادات گوناگون ملل و مذاهب مختلفه را دیده ام که غالباً غم انگیز و با آه و ناله صورت میگیرد ولی تاکنون ستایشی باین طرز نیك که در بین پارسیان معمول است ندیده و در آینده نیز امید ندارم که مراسم مذهبی ای به بینم و مرا مانند آنچه در ساحل دریای بمبئی دیدم مجذوب خود سازد.»

بیانات «کار نیگی» از حقایق مسلّمی است که من از صمیم قلب آنرا تصدیق مینمایم زیرا این طرز ستایش ساده‌ترین و بهترین وسیله ای است که رشتهٔ ایمان و محبت بشر را بآن مبدء کل متصل و محکم میسازد. اگر این مراسم سادهٔ طبیعی را بنظر آورده و بامراسم مذهبی و طرز عبادت روز یکشنبه عیسویان مقایسه نمائیم خواهیم دید ما فرسنگها از حقیقت عبادت دور افتاده ایم و بطوری خود را آلوده به مراسم بیجا و بیفایده ساخته‌ایم که حدّی از برای آن متصوّر نیست.

سابق مواعظ مذهبی «لتیمر .Latimer» و «ژان کناکس.Jhon Knox» دارای اهمیت بود زیرا در ضمن مواعظ مذهبی مسائل مهم سیاسی و اجتماعی را گوشزد جامعه مینمودند و در واقع مجلس وعظ درس نصیحت بود که مردم را براه صواب و صلاح رهنمائی میکرد ولی امروز در نتیجهٔ توسعهٔ دائرهٔ مطبوعات از اهمیت وعظ های مذهبی کاسته بلکه بکلی بی فایده است

زیرا آنچه سابقاً بوسیلهٔ مواعظ انجام داده میشده حالا بتوسط انتشار مقالات جراید صورت میگیرد در عصر حاضر اگر بخواهیم راجع باوضاع مملکتی و قضایای اجتماعی کسب اطلاع کنیم یا آنکه نواقص اجتماعی خود را گوشزد جامعه نمائیم باید رجوع بجراید کنیم نه آنکه بمجالس وعظ حاضر شده گوش بروایات و احادیث قدیمه دهیم. مجالس وعظ کنونی در حقیقت بمنزله قالبي‌است که اشکال مختلفهٔ سنّتی در آن ریخته شده و تنها موضوعیکه در آن مجالس مطرح مذاکره واقع میگردد و در اطراف آن صحبت میشود جملات و مطالب نا لازمی‌است که مکرر شنیده و میدانیم که هیچگونه استفادهٔ معنوی از آنها متصوّر نمیباشد.

در مدت عمر خود بسیار تجربه‌ها کرده ام و در اثر دخول در اجتماعات مختلفه‌و معاشرت با ملل متّنوعه و رجوع بکتب گوناگون و استماع مواعظ بیشمار باعقاید و افکار بسیاری آشنا شده ام و بسا مواعظ و نصایح آنانرا شنیده و فهمیده ام. باوجود این نمیتوانم بگویم در نتیجهٔ این کنجکاویها از آن تعالیم و مواعظ در من تغییری شده باشد و مرا بهتر و نیکوتر ساخته باشد، اگرچه این دلیل بر عیب وعظ ونقص واعظ شمرده نمیشود، بسیاری از آن وعاّظ نیز اشخاص پارسا ونیك بنظر میرسیدند و شاید اگر خود من نیز بجای آنان بودم نمیتوانستم بهتر از آن وظیفهٔ خود را انجام دهم. ولی چیزی که از تاثیر کلمات و مواعظ آنها کاسته بود این بود که آنها بطوری خود را بزنجیرهای گران اوامر و نواهی بسته بودند و چنان گرفتار قیود بیهوده مختلفه بودند که بهیچ وجه نمیتوانستند از راه معمولی خود قدمی فراتر نهند، و مجبور بودند در همان راه تنگ و تاریکی سیر کنند که از هزار سال قبل اجداد شان پیموده اند.

در مراسم مذهبي و عقیده عیسویان یك نقص بزرگ موجود است که بیش از حدّ مارا پابند فلسفه و روحانیت صرف ساخته بطوریکه فرصتی برای تفکر در زندگانی اجتماعی باقی نمیگذارد. خوب بود در زمان تجدید نظر در مراسم مذهبي در این موضوع دقّت شده بود و بر خلاف عقیدهٔ کشیشان اساس دیانت مسیح را بر شالودهٔ عقل و علم مینهادند آنوقت ممکن بود مندرجات انجیل عقیدهٔ ثابت دنیای مسیحیت بشود. همچنین اگر مبنای مواعظ نیز بر روی عقاید معقول و مطابق علم بود یقیناً بیشتر مورد توجه و مؤثر واقع میگردید ولی پیشوایان مذهبي بطوری خلق را گرفتار اوهام و خرافات و پابست اوامر و نواهی بیجا نمودند که متدرجاً تاثیرات مذهبي از جامعه زایل خواهد گردید وکسی حاضر باطاعت قوانین و قبول روایات مخالف عقل و علم نخواهد شد، امروزه برای اصلاح این نواقص و تهیّج احساسات مذهب دوستی بهترین وسیله انتشار کتب مفیده است و همچنین بوسایل مختلفه مانند موسیقی ممکن است در روح اشخاص تولید احساسات روحانی نمود. موسیقی زبان مذهب و بهترین مترجم روح است، نه فقط بواسطهٔ ظرافت و زیبائی خود دارای این مزیّت میباشد بلکه برای آنکه میتواند بطور غیر مستقیم مارا متوجّه افکار وآرزوهای روحانی گرداند یا بزبان دیگر موسیقی بهترین وسیله‌ای است که میتواند احساسات خمودهٔ بشر را بهیجان آورد و روح را بسوی مطلوب خود هدایت نماید.

اگر «دیمنسرات Demonstrat» و «توماس اکویناس St. Thomas Acquinas» یا «دناس سکاتوس Duns Scotus» با شرح و بسط بخواهند ثابت کنند که چند فرشته میتوانند بر سر یك سوزن بنشینند ابداً فلسفه

و منطق آنها در خاطر من اثر نخواهد نمود ولی وقتی آهنگ دلنواز موسیقی روحم را باهتزاز آورد میتوانم فرض کنم که آواز فرشتگان بگوش میرسد. از یك حیث کلیسای کاتولیك‌های رُم بر سایر کلیساهای عیسویان مزیت دارد زیرا آنها سعی دارند بوسایل ظاهری نظر شخص را بحقیقت مذهب متوجّه سازند، لباس کشیش، زانو زدن و حرکات او، نماز بزبان لاتین، شعله شمع ها که بطرف آسمان زبانه میکشد، عود سوزان و بُخُور خوش که صعود میکند، موسیقی‌ای که بوسیلهٔ اساتید آن فنّ در ترنّم است، همهٔ اینها وسایلی است که روح و احساسات شخص را بیك نقطهٔ عالی و مخصوص که‌آنرا مذهب مینامند معطوف میدارد.

از این لحاظ نیز دین زرتشت کاملاً بدین های دیگر ترجیح دارد زیرا در آن آئین همهٔ آثار نیك طبیعت که میتواند ما را یادآور آفریدگار یگانه گرداند ستوده شده زیرا چون چیز نیك و زیبائی را مینگریم و از حسن آن متحیّر یا متلذّذ میگردیم آنگاه بی اختیار بسازنده و آفرینندهٔ آن از صمیم قلب درود فرستاده وُ خاموشانه آن قوّهٔ توانا و فروغمند را نیایش میکنیم که موجد اصلی این نیکی و زیبائی میباشد. این طرز ستایش با این پاکیزگی و سادگی یکی از خصایص آئین زرتشت است که از قرنهای پیش به بشر تعلیم داده شده است. تمام ظلمت فجایعی که در قرون وسطی سطح اروپا را فرا گرفت از این سبب بود که زهد و تقویٰ با کثافت و اوهام مخلوط گردیده بود بطوریکه دلیل زهد و تقویٰ آن بود که زاهد در پیراهن ضخیم کشیفی بسر برد که از آن کرم بریزد و عابد در منتها درجه کثافت زندگانی کند که هیچکس رغبت ننماید باو نزدیك شود. این قبیل عقاید سخیفه در آئین زرتشت دیده نمیشود بلکه برعکس ریاضت و قلندری و زندگانی مجرّد و

کثیف در مذهب زرتشت از گناهان شمرده شده است. امروز وقتی ما شرح زاهدان مسیحی قرون وسطی را میخوانیم که چگونه در کثافت غوطه ور بودند و آنرا دلیل زهد و تقویٰ میدانستند بر آن عقاید سخیفه میخندیم لکن اگر بدقت ملاحظه شود خود ما نیز در این عصر تمدن بطور دیگر پابست اوهام و خرافات میباشیم مثلاً روز یکشنبه اجتماع در هوای گرفته و تاریك کلیساها را نیك پنداشته و امیدواریم باین وسیله خود را سعادتمند و رستگار سازیم در حالی که این نیز خود یك قسم از اوهام و عقیدهٔ بی نتیجه ای است که در دماغ عیسویان جا کرده است.

تعادل بین عوالم روحانی و جسمانی یکی از مهمترین تعالیم آئین زرتشت است که پس از هزاران سال عقیدهٔ دنیای متمدّن جدید امروزی گردیده است کارگران و رنجبران که عمر خود را در زوایای شهرهای پر جمعیت در کمال سختی و سیه بختی میگذرانند بهتر متوجّه این نکتهٔ مهم میباشند که اوّلین شرط نمّو و ترّقی اخلاق و روح همانا آسایش زندگانی مادّی است. اگر ما بخواهیم کسانی را که از کاروان تمدّن و ترّقی باز مانده اند براه سعادت هدایت نمائیم بهترین وسیله این است که وسایل آسایش آنها را فراهم آوریم بهمین ملاحظه است که خیر اندیشانی که در صدد خدمت بنوع میباشند همواره سعی دارند ابناء جامعه و اطفال خورد سال را از حدود محیط زشتی و فحشا دور داشته در ده های خوش آب و هوا وسایل تعلیم و تربیت آنان را فراهم آورند تا جسماً و روحاً آسایش آنان تامین گردد. این طریقهٔ تعلیم و تربیت بهترین وسیلهٔ تهذیب اخلاق و نجات سیاه کارانی است که در اثر جهالت یا خرابی محیط در گرداب فحشا غوطه ورند. جای خوشوقتی است که در انگلستان باین نکته مهم برخورده اند چنانکه در بهترین نقاط لندن موسوم به «انتهای شرقی لندن» "East End of London." مؤسّسه عالی ای بنام

« قصر عمومی People's Palace » برای انجام این خدمت تشکیل داده شده است فواید این قبیل مؤسسات فوق العاده بحال جامعه مؤثر و حقیقةً قابل قدر دانی و تقدیس است در واقع باید آنرا یك هدیه و نذر برازندهٔ دانست که بر ضدّ اهریمن تقدیم اهورا مزدا میگردد.

هیچکس نمیتواند منکر این حقیقت شود که طرز ستایش زرتشتیان دارای عالیترین فلسفهٔ روحانی و اخلاقی میباشد زیرا در مذهب زرتشت ستایش یعنی شناختن همهٔ نیکی ها و زیبائی های صوری و معنوی. یکنفر زرتشتی برای انجام ستایش و عبادات خود منتظر موقع معیّنی نیست نور خورشید از آغاز طلوع تا هنگام غروب، پرتو سیمین ماه جهانتاب، گنبد نیلگون آسمان و ستارگان درخشنده، قطعات ابر سپید رنگ که در اطراف افق پراگنده است، کوه های عظیم و با ابهت، مزارع زمرّدین رنگ، دریا و امواج خروشان آن که بر بستر ریگ میغلطد، همهٔ این آثار طبیعت وسیله و واسطهٔ عبادت زرتشتیان است و هر یك از آنها کافی است که آفرینندهٔ یگانه و موجد اصلی را یاد آور آنان سازد. این تعالیم زرتشت باندازه‌ای ساده و عملی است که اگر یکی از زرتشتیان از مرکز و وطن خود دور مانده و در شهر بیگانه‌ای وطن گزینند نیز از این نعمت ایزدی محروم نخواهد ماند و لازم نیست برای ادای عبادت خود بجستجوی مکان و زمان مخصوصی بپردازد، یك نظر بآسمان پر از ستاره و ماه درخشان اگر چه از خیابانهای لندن هم باشد کافی است که او را یاد آور اهورا مزدای یکتا سازد. نه تنها این آثار طبیعت بلکه جمیع آثار صنایع مستظرفه نیز قادر است که روح و احساسات یکنفر زرتشتی را بهیجان آورده متوّجه معبود خود سازد زیرا در آئین زرتشت بستایش هر چیز نیك و زیبا و سود رسان دستور داده شده است، بطوریکه

اگر در نقطه‌ای برای اصلاحات سیاسی ، ادبی ، تجارتی ، علمی ، اقتصادی و غیره انجمنی دائر گردد و جمعی برای مصالح ملّت و مملکت مصمم خدمتی گردند یکنفر زرتشتی حقیقی میتواند بگوش هوش آواز آرزوی بشر را بشنود و مطابق تعالیم زرتشت بر خود فرض داند که با تمام قواء در شرکت با آن جمع همراهی نماید تا شاید بتواند وظیفهٔ مذهبی خود را انجام داده در بهتری وسعادت جهان کوشش کرده باشد. این است که هر زرتشتی در دعای خود میگوید :

« بشود که ما با همه نیکان و راستان هفت کشور زمین همکار »

« و انباز شده در بهتری و نیکی جهان و جهانیان بکوشیم »

Printed by R. S. Süren, at Hoor Printing Press, 36, Gowalia Tank Road, Bombay & Published by R. K. Kuchabiogi, Jt. Hon. Secretary, The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street, Fort, Bombay.

هفت مراحل روحانی

مرحلهٔ نخستین

فروغ راستي

بنابر تعلیمات زرتشت تکامل در این جهان و پس از آن جاودانی در سرای دیگر در ساحت اهورامزدا که آن را در اوستا بخشایش هوروتات و امرتات گویند باید غایت آمال هریك از نوع بشر باشد بعبارت دیگر بزبان تصوف چنین میتوان گفت که در این دنیا پس از طی مراحل پارسائی و نیل باوج کمال در دار بقا شایسته صحبت معشوق بی‌همتا توان شد.

زرتشت وسائل نجات و راهیکه ما را بسر چشمه حیات ابدی رساند در تحصیل صفات امشاسپندان موعظه کرده همی فرماید :—

با عزم راسخ و ثبات در ایمان روح فنا ناپذیر یعنی آن شعله معنوی که در خاطر هریك از ما زن و مرد بدون استثنا بودیعه گذاشته شده قادر است که این صفات ایزدی را فرا گرفته از پرتو آن بسر منزل مقصود رسد چیزیکه زنجیر دست و پای ما گشته ما را از تکاپوی بسوی مدارج بلند باز میدارد همان طرز زندگانی است که خود آن را فراهم آورده ایم ار نه میتوانیم با حافظ هم آواز گشته گوئیم:

« فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد »

غالباً حافظ ازآستان پیر مغان جویای حل معما و خواستار داروی درد درونی خویش و فیض روح القدس است گوئیا در پیر مغان تائید نظر مزدا است که نزد شاعر شیراز چراغ معرفت و دانش و هادی راه راست گردید.

نخستین صفت اهورا مزدا که زرتشت هر یك از ما را بداشتن آن توصیه نموده صفت راستی و درستی است در آئین مزدیسنا «امشاسپند اشا و هیشتا» بمعنی آن قرار داده شد قرنها پیش از مسیح فیلسوف یونانی فیثاغورس گفت که «برطبق تعلیمات زرتشت (مُغ) خداوند با راستی یکسان است و از پرتو راستی میتوان ببارگاه قدس خداوندی رسید»

خوان فیض راستی ایزدی در همه جا و از برای همه کس گسترده و مهیّاست بقوم و یا مذهبی تخصیص ندارد فقط غرور و تعصب است که ما را از استفاده از این مائده آسمانی محروم میسازد دل انسان سرچشمه این فیض ربانی و منزلگه این نور ازلی است آموزگار حقیقی و هادی ره راستین کسی است که بما میگوید :ـ «ازکان دل خویش گوهر تابناك سعادت بجوی، از جام جهان نمای دل خویش خواستار فیض سرشار باش، بکوش تا استعداد درونی تو صورت خارجی گیرد، و ازآن خط سیرت روشن و درخشان خواهد شد.

«رو تو زنگار از دل خود پاك کن بعد از آن آن نور را ادراك کن»

کسیکه مدعی است که او فقط مالك این صفت است و این فروغ بیکران ایزدی در شخص او حدود و ثغوری پذیرفت و هرچند که دیگران در طلب تکامل کوشا باشند بدون پیروی او روی نجات نه بینند و بسر منزل مقصود نرسد چنین کسی خود کاملاً از صفت رحمانی برخوردار نیست.

زرتشت تعلیم میدهد که هر زن و مرد شخصی آزاد و در انتخاب ره

راستین و دروغین مختار است؛ این تعلیم از یك قطعه اوستا در جائیکه میگوید « اَیوُپِتا و ُیواشهه » بخوبی بر میآید یعنی « فقط یك راه برای نجات موجود است و آن راه راستی است »

این طور زرتشت مذهب آزاد راستی را بیك ملّت آزاد ارائه داد. امتیاز دادن میان بدی و خوبی را بهوش فطری انسان برگذار کرد یکانه اعتمادش بقوه راستی بشر است و از برای پیشرفت رسالتش فقط بهمین قوه چشم دوخته است چه او بخوبی میداند که استعداد مرد دانا بکدام طرف او را خواهد کشاند « به پیروان خود نیز میگوید همین راستی است که نعمت جاودانی را نصیبتان ساخته بآفریدگارتان ملحق خواهد نمود »

زهی جای مباهات است از آنکه قوم آزاد ایران در قدیم طوری خط سیر خود را برگزید و بقسمی دارای صفت ایزدی شد که در تمام دنیای متمدن براستگوئی مشهور و مایه سرافرازی وطن مقدس پیغمبرش گردید امروز از این افسرده‌ایم که از نام و ننگ پارینه ما جز در صفحات تاریخ روزگار اثر و نشانی نیست بیاد عهد درخشان کهن و بنام فر و فروغ همای راستی ایرانیان را عموماً و زرتشتیان را خصوصاً باید که در طلب گمشده خویش پویا و بدست آوردن گوهر اخلاق نیك و راستی و درستی که در چاه دلها مستور مانده کوشا باشند.

اینك به‌بینیم که چگونه میتوان دگر بار کامیاب گشته بصفت ایزدی آراسته گردید، نخست باید شك و تردیدرا از خود دور ساخته بطور حتم و یقین بدانیم که کاوش ما بیهوده و عبث نیست و کوشش ما نه از قبیل شکار عنقا و اکسیر احمر است بلکه آن گوهریکه جویای آن هستیم در باطن خود ماست و پس از چندی کوشش و پارسائی بدست خواهد آمد پس باید مانند جلال الدین رومی گفت:

« چون ز چاهی میکنی هر روز خاك   لاجرم روزی رسی بر آب پاك »

نه آنکه ما این گوهر و یا روح مینوی را از اثر کار خویش خواهیم آفرید و از کتم عدم شعله‌ای خواهیم برانگیخت این روح پیش از آنکه ما پا بدایرهٔ زندگانی بگذاریم وجود داشت از طرف عالم بالا بقالب عنصری ما بودیعه گذاشته شد تا در طی زندگانی مشعل هدایت ما باشد فقط ما ازهوا و هوس دنیوی خیره گشته شپ پره سان از نور حق روی برتافتیم و پرده ظلمت شهوات میان ما فاصله گشته از خصلت ایزدی بیگانه و با خوی زشت اهریمنی آشنا گشتیم ارنه بقول مرد دانائی چراغ راستی همیشه افروزان است اگر ما از شعاع آن محروم شدیم دلیل عدم نور افشانی نیست

پس با چنین ایقان و عزم راسخ که آنچه در خود ماست بعرصه ظهور خواهیم آورد و از غرفه دل خودمان است که فروغ راستی تابیده خط سیر ما را تا بمنزلگه دوست و منبع فروغ بی پایان روشن خواهد نمود باید در دومین وحله پس از دریدن کلیّه پرده های شك و ریب زبان خود را که کلید مخزن دل است همان دلی که طلوع صبح سعادت راستی را از افق آن خواستاریم بدروغ نیالائیم چیزی بزبان نیاوریم که دل را از آن خبری نباشد باید بدانیم تا دیو دروغ و هوا و هوس نفسانی را در ما راهی است فرشته راستی از سراچه دل پا به بیرون نخواهد گذاشت باید بدانیم که غرض و کینه و حسد و حرص و طمع و تملق بعزم ما سکته وارد آورده رأی ما را علیل و قوه کوشش را از ما سلب خواهد نمود باید خود را بکلی فراموش کنیم طوری نباشد که میل و خواهش ما بتواند بقوه ممیزه ما اثری کند باید همیشه بصدای باطنی خویش گوش فرا دهیم صحت و سقم اعمال خود را از خروش دل خود بشنویم

اضطراب و سکون وجدان خود را میزان کردار زشت و نیك قرار دهیم اگر برفع موانع موفق گشته پای ثبات ما در طلب شاهد روحانی نلغزید در سومین وحله سراسر وجود ما محل نزول نور ایزدی گشته چیزی جز از راستی در خود مشاهده نخواهیم کرد وقتیکه عنان اختیار ما بکف راستی سپرده شد در هیچ قدم و مرحله بخطا و خطر نخواهیم افتاد کاری جز از اعمال نیك از ما برنیاید وطن و ملت ما از خدمات صادقانه فرزندان حق شناس برخوردار گشته خود چراغ هدایت و معلّم و مُشوق راستی و رستگاری دیگران خواهیم شد.



مرحله دوم

پاکی منش

در مزد یسنا زندگانی عبارت است از طی مدارج سعادت و کمال در این جهان و از پر تو آن بساحت قدس پروردگار پیوستن در جهان دیگر.

در تعلیمات پیغمبر ایران زرتشت چنین آمده‌است : هریك از مابا کوششیکه از روی معرفت و دانائی است بصفات ایزدی که شش امشاسپندان مظهر آنها قرار داده شده‌اند آراسته تواند گردید و از پرتو آن بمقصد مذکور در فوق تواند رسید.

برای نیل بصفت راستی که یکی از اوصاف اهورا است و در اوستا اشاوهیشتا (اردیبهشت) معنی آن است صحبت داشتیم اینك در این مرحله از صفت وهومن که روح پاك منشی و انتهاء درجه معرفت و حکمت است سخن میرود زرتشت در «گاتها» و در سایر قسمتهای اوستا از دولت منش پاك و فروغ منش پاك و ثمرهٔ منش پاك موعظه میکند که هر کس بداشتن آنها موفق تواند شد و از آن رو به بخشایش هوروتات (کمال) و امرتات (جاودانی) تواند رسید در اینجا لازم است بگوئیم که لفظ «وهومن» که ما آنرا بمنش پاك معنی میکنیم و بواسطه تنگی عبارت از وسعت مفهوم آن میکاهیم در واقع دائره معنی آن بسیار وسیع تر است

در اوستا از دو قوهٔ دماغی سخن رفته است یکی معرفت اکتسابی که بواسطه کوشش خودمان بدست میآید و آن جزوی از منش پاك محسوب میشود پس در این صورت تحصیل معرفت بر طبق تعلیم زرتشت یکی از وظایف مذهبی هر مرد و زن است دیگر معرفت فطری که ودیعه خداوندی وموهبت عالم غیبی است (۱) برای آنکه بتوانیم پی بمعرفت فطری و این فروغ باطنی بریم باید از دو قوهٔ معنوی یکی تفکر و دیگری تخیل که در تشکیل اخلاق و استعداد دماغی هریك مدخلیت تمام دارد وقوفی داشته باشیم عجالةً بهمین قدر اکتفاء نموده تا بعد بسر آن بر گردیم.

بوسیله تعلیم، قوّهٔ خیال و فکر ومنش و نهاد وضمیر ما مانند دو کفه ترازو که بهیچ طرف تمایل نکند معادل و میزان خواهد شد کسیکه ضمیرش موازنه شد همیشه درست و ثابت است و کسیکه خط سیرش موزون و مستقیم است بنا بفرموده زرتشت دارای دولت منش پاك (وهو من) میباشد زرتشت بنور باطنی ضمیر موزون وآگاه فروغ منش پاك (وهو من) نام نهاد و زندگانی نیك و سعید مرد نیك نهاد و روشن ضمیر را ثمره منش پاك (وهو من) خواند

پس از دانستن این مقدّمه میتوان دریافت که مقصود پیغمبر ایران ازصفت ایزدی وهومن چیست اینك به بینیم که چگونه باین صفت میتوان رسید

۱ نخست بواسطه تربیت و تعلیم چنانکه اشاره کردیم در آئین مزدیسنا کسب علم وظیفهٔ هر یك ازجنس بشر است باید هوش خداداد را طوری بادانش اکتسابی آراست که بتوان بآمال و مقاصد زندگانی پی برد و انسان را بر آن وادار کند که بقدر قوه در دائره خویش هر چند که آن دائره تنگ باشد برای بهبودی حال خانواده و مملکت خویش وجامعهٔ جنس بشر بکوشد پس تکلیف هر پدر ومادری

---

(۱) هفت امشاسپند رجوع شود به پشت تفسیر آقای پور داود فقره ۱ و ٦

است که در تعلیم و تربیت فرزندان خویش سعی وافی کنند مقصود از تعلیم و تربیت فقط تحصیل تصدیقنامه و دیپلم نیست بلکه اطفال باید از اولیاء خود چنان تربیت یابند و باندازهٔ اخلاق نیك بآنان آموخته شود که خود بتوانند راه پاك و روشنی که بآنان نموده میشود پیموده استعداد خود را در طلب معرفت بکار اندازند

۲ دوم برای داشتن فروغ باطنی که بآن اشاره کردیم باید خوب ملتفت شویم که قوّه خیال تا بچه اندازه در تشکیل اخلاق و بخت و نصیب هر فردی دخالت دارد و بدانیم که قوه تفکر چیست و نتیجهٔ آن کدام است ؟

لازم است در اینجا متذکر شویم همانطوریکه در قانون حساب بدون هیچ شکی دو ودو چهار میشود امروز علماً ثابت است که انسان بواسطه خیال زندگانی خود را مانند بهشت و یا دوزخ میسازد ونیز علم امروزی بما ثابت میکند که غالباً شخص خود معمار بنای حظ و نصیب و مقدّرات خویش میباشد آنچه که باید بعدها صورت خارجی بگیرد نخست بتوسط خیال در فضای ضمیر ما ساخته میشود .

بخصوصه دقّت قارئین را باین نکتهٔ مهم که داری اساس علمی و منطقی است جلب میکنیم که در آن اندکی غور کنند و آنرا شبه و وهم تصور نکنند

قوه خیال

شاید همه کس ملتفت نباشد که اندیشه خاموش و آرام را چه قوّه و نیروئی است خیال موجد همه چیز است کاری در عالم بوجود نمیآید که خیالش از مغز نگذشته باشد غوغای زندگانی و هیاهوی جهان بازگشت آواز طبلی است که در باطن مافرو کوبیده میشود زمام توسن ما در دست اندیشهٔ ماست در میدان کارزار دنیا آنطوریکه میل و ارادهٔ خیال است این توسن در جولان و تکاپو است اعمالیکه تکرار میشود بتدریج جزو عادات ما خواهد شد اخلاق و کردار ما عبارت است از همین عادات و اعمال مکرره .

مطابق علم ثابت است خیالی که در مدت طولانی در مغز جای گزید هرقسم باشد خوب یا بد ناگزیر روزی انسان را بعمل وادار خواهد کرد از مردمان بزرگ وخوب کارهای پسندیده و مفید و از اشخاص پست و شریر اعمال مذموم بروز خواهد داد شکی نیست که خیالات تشویش و تردید و خشم و حسد و نفرت که متصلاً در مغز خطور میکند بالاخره اخلاق شخص را فاسد و زندگانیش را تیره وتباه میسازد همینطور خیالات پارسا و پاك و محبت و سخاوت و رحم و مهربانی و توکل و امید در صورتیکه همیشه آمال و آرزوی کسی گشته پیش چشم او مجسم باشد لاجرم اثراتی در او نموده اخلاقش را شریف و طبعش را عالی و خرّم خواهد ساخت از نتیجهٔ آن زندگانی خوش و سعید نصیب خود آن کس نموده و از برای سعادت دیگران نیز امید بهبودی در دلش خواهد پرورید.

« ای برادر تو همه اندیشهٔ مابقی تو استخوان و ریشهٔ »

« گر بود اندیشهٔ ات گل گلشنی ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی »

« مثنوی »

زرتشت در هزاران سال پیش این حقیقت علمی را که یکی از مسائل مهم و مشکل زندگانی ماست بیان نموده است و ارکان عمده آئین خود را در روی بنیان « هومت » یعنی « اندیشه » پاك برافراشته است.

چون همه چیز ما ناشی از خیال است اگر بآن تسلط پیدا کنیم در واقع بنفس خویش تسلط یافتیم وکلیه اعمال خودرا در تحت نظم و نسق خواهیم درآورد. اینك به بینیم که چگونه میتوانیم دارای چنین تسلطی گردیم نخست با عزم راسخ و ثبات قدم در هر امری بخدای خویش توکل نمودن، از برای انسان هیچ پناه و پشتیبانی محکم‌تر و مطمئن‌تر از او نیست، با قوّت قلب میتوان رأفت

مزدا را تکیه‌گاه قرار داد چه او مانند پدر مهربانی در هیچ مرحله و هنگام پناه خود را از ما دریغ نخواهد نمود با چنین توکلی باید همیشه راستی و خیر خواهی و عشق نسبت بجامعه بشر را که در مذهب ما تعلیم داده شد آمال و آرزوی شریف خود قرار داده و همواره آنها را در مقابل دیدگان باطنی خویش مجسم بداریم.

دوم آنکه در هر یك از مراحل زندگانی در پی همین آمال و آرزو باشیم و جهد کنیم که خار خیالات خشم و نفرت و بیم و تشویش و تردید را از ضمیر خود برکنیم و بیاد خود آوریم که در فضای منش تخم توکل با وجود خار سرسبز و خرم نگردد دو خیال متضاد در آن واحد در مغز نگنجد اگر اندیشه زشت در مزرع نهاد ما ریشه و بنی گرفت شاخه و برگی یافت لاجرم بتدریج جای اندیشه نیك تنگ گشته از ترقی و نمو باز ماند تا آنکه بکلی در کنار گیاههای هرزه و خود رو بی جان و خشك گشته از میان برود.

قوهٔ تفکر

اینك قدمی پیشتر گذاشته به بینیم چگونه خودمان موجد اخلاق زندگانی خویش میباشیم تفکر عبارت است از خیال دائمی و تأمل در سر یك مسئله و کوشیدن بکنه آن رسیدن و بحقیقت آن پی بردن این خود یك قانون دیگر علمی است که آنچه سبب تفکر دائمی ماست بالاخره روزی در ما حلول خواهد کرد اگر ما در موقع فکر و تأمل خویش آلایش و غرضی نداشته باشیم لاجرم خود پاك و بیغرض خواهیم شد بهمین مناسبت است که عرفا تفکر را روح و جوهر عبادت میشمرند بنا براین اخلاق ما از قوه تفکر تولید می یابد و نیز خود این قوه در طی زندگانی مربی ماست.

زرتشت تعلیم میدهد که نجات هر یك در دست خود اوست اگر خواسته باشیم از قید غم و اندوه آزاد گردیم و از بار گناه شانه تهی کنیم اگر

خواسته باشیم که از برای رستگاری خویش قوه و استطاعت کار و کوشش بهمرسانیم اگر خواسته باشیم که از دولت آسایش و نعمت سازش برخوردار باشیم باید که در راه راست در آمده مقصد غائی خودرا رسیدن بصفـات مخصوصه اهورا مزدا قرار دهیم یعنی که از برای راستی کرانه و حدّی نشناسیم نسبت بهمه راستکردار باشیم و از جام سرشار ایزدی شربت عشقی نوشیده کلیه فرزندان پدر حقیقی را بچشم اخوت و ملاطفت نگریم بطوریکه بتوانیم بگوئیم که کاملاً از منش پاك برخوردار و با خصلت ایزدی آشنا و یگانه ایم چه خوش است که انسان پایه منش پاك را تا بجائی رساند که غبار سیئات گذشته را از آئینهٔ ضمیر پاك نموده آن را فراموش کند و دامن تقوی را از گرد گناه پارینه شسته در سراسر وجودش اثری که یادآور جرم پیشین باشد باقی نگذارد.



سومین مرحله

وهوخشترا

دریافتن معنی زندگی و اقتدار متعلق بآن منوط بشناختن سر چشمه‌ایست که از آنجا زندگی و اقتدار مربوط بآن بر خاسته نصیب انسان میگردد بمحض اینکه باین اصل عمده پی بردیم که آنچه در باطن ما در کار و کوشش است و آنچه در طی زندگانی باسم اقتدار خود را بهر یك از ما ظاهر میسازد از سر چشمهٔ بی پایان ایزدی‌است آنگاه مناسبات خود را با آفریدکار خویش شناخته خواهیم دانست که ممکن‌است از همان سر چشمه کلیه صفات رحمانی شامل حال ما گردد و خواهیم دریافت که کالبد انسانی محط اقتدار مقدس ایزدی قرار داده شده است.

نظر بهمین معنی است که شاهنشاهان نامدار هخامنشی مثل «کورش» و «داریوش» بآنهمه عظمت و قدرت رسیدند چه آنان و بسا از پادشاهان دیگر ایران قدرت ایزدی را برای خیر نوع بشر در وجود خود حلول کرده می پنداشتند، و خود را مظهر سلطنت خداوندی میدانستند کورش فقط یك فاتح دلیر و زبر دستی نبود بلکه عدالت ومروت همواره در فتوحات هم‌عنان آن شاهنشاه مقتدر بود مجد و جلال سلطنت دیدگان او را خیره نکرده خود پرستی وغرور را پیشهٔ خود نساخت بنصایح خیر خواهان گوش میداد در مقابل

ارشاد نیك حق شناس بود با زیر دستان و کسان رسم مروت و انصاف را از دست نمیداد و با دشمنان مدارا میکرد صفحات تاریخ راجع باین پادشاه پر از عفو واغماض ومردانگی و آزادی خیال است دین و آئین ممالك مغلوب خود را محترم میداشت چنانکه رفتار وی نسبت بمذهب یهود نیز همین آزادی خیال را نشان داد اسرای یهود را که در بابل بودند اذن داد که بکنعان مراجعت کنند و ظروف طلا و نقره معبد « بیت المقدس » را که پادشاه بابل « نبوکدنزر » غارت کرده بود بآنان پس داد وامر کرد که معبد خراب شده خود را برپا کنند « تورات » در کتاب « اشعیای نبی » (در فصل ٤٥ فقره اول) کورش را مسیح دین موسی خوانده که خداوند او را از برای نجات بنی اسرائیل بر انگیخت .

شاعر یونانی اشیلس Aschylos که در سال ٥٢٥ تولد یافت و ٤٥٦ قبل از میلاد در گذشت و خود در ردیف یونانیان در جنگ (مارا تن) و سلامیس برضد ایرانیان میجنگید در کتاب معروف خود موسوم به « ایرانیان » کورش را بهترین پادشاه برازنده سلطنت و مقنن نیك میشمرد .

بقول « هرودت » ایرانیان او را پدر میخواندهاند (۱) و در نیکی و خوبی هیچکس را نظیر و مانند او نمیدانسته اند (۲) و بعدها کزنفون و افلاطون نیز او را بنیکی یاد کرده اند.

همچنین «داریوش» سومین پادشاه هخامنشی مثل «چنگیز و تیمور» فاتح خونخوار و بیرحمی که جز کشتن وسوختن و خراب کردن و غارت نمودن آرزوی دیگری نداشتند نبود بلکه وجود او مایه آبادی و نظم بود چون خودرا مظهر اقتدار ایزدی میدانست کاری که شایسته مقامش نبود نمیکرد از اقتدار

---

(1) III, 89 (2) III, 69

خویش سوء استفاده نمی نمود؛ خود در کتیبه بیستون گوید « اهورا مزدا و فرشتگانش مرا یاری نمودند زیرا که من و خاندان من کینه ور و ستمگر و دروغگو نیستیم »

بی شك این شاهنشاهان درست بمعنی حقیقی اقتدار پی برده قدرت را آلت انعدام وانهدام قرار نداده بلکه آن موهبت ایزدی را از برای خوشی و آسایش ملك و ملت خود بکار انداختند.

یگانه اقتداری که شایسته است آرزو شده نهال آن را در بستان دل خود آبیاری نموده بپرورانیم همان اقتداری است که با جمیع شعبات آن فداکارانه از برای بهبودی حال دیگران بکار آید همان اقتداری که نه فقط در سر زمین خود بلکه در سراسر جهان اصول حریت ومساوات واخوت برپا سازد همان اقتداری که در این سرای خاکی سلطنت مینوی ایزدی بر انگیزد و علم خسروی روحانی بر افرازد همان اقتداری که روح ومفهوم آن در آئین مزدیسنا در تحت کلمه (وهوخشتر) بیان شده است.

برای بدست آوردن چنین اقتداری باید نخست بدیو نفس خود لگام افکنده آنرا بزیر تسلط و اقتدار خود در آوریم مادامی که تشویش واضطراب در ما راهی دارد و در باطن خود انقلاب و تزلزلی حس میکنیم باید آن را دلیل و علامت شمریم که هنوز آنطوری که شاید نفس سرکش مطیع و منقاد نگشته وکاملاً از دولت اقتدار ایزدی برخوردار نیستیم و عجز خود را در رام نمودن توسن سرکش نفس از اهمال شخصی خود بدانیم نه نقصانی از طرف قوه واقتدار باطنی ما که در باطن هر یك از ما موجود است عمل و اثر آن منوط باراده قوی و عزم راسخ هریك از ماست.

برای اینکه در این جهان بشئونات انسانیت پی بریم و قدر و مرتبه خود را بشناسیم و از گردش روزگار مانند اجرام بلا اراده سرگشته و سرگردان نمانیم باید بمبدأ خود روی آوریم و محور سیر خود را بدست او بسپریم دست توسل بدرگاه ملجاء حقیقی بر آورده و از (وسایل) ظاهراً صلح خیز و باطناً فتنه انگیز روی بگردانیم این مبدأ اهورا مزداست که باطمینان خاطر می توانیم در توسل و توکل باو استوار مانده از پرتو قوه باطنی خود جهان را رام و حوادث آن را مطیع و محکوم بامر خود شمریم اینك باید دید که چگونه انسان می تواند بمبدأ خود پیوندد و بانچه که غفلت و اهمال انسان را از آن دور نموده دگر باره عقد مودت محکم کند.

دست انسان وقتی باین مبدأ میرسد که همیشه با صفت ایزدی و اقتدار رحمانی یکانه باشد باندازه قوه و استطاعت خویش در نیکی بکوشد و کاری از اوسر نزند که خواست پروردگار در آن نباشد در این صورت پروردگار نیز پناه و یاری خود را از کسانی که با ایمان کامل باو تکیه نموده مجری میل و اراده ایزدی هستند دریغ نخواهد نمود کسی که محرم اسرار حیات و واقف بر رموز اقتدار است، در هرکار و موقعی با قوت قلب مقاصد نیك خود را بموقع اجرا تواند گذاشت، آزورشك باو راهی نخواهد داشت، بیم و هراس باو دست نخواهد یافت، نه از کسی متنفر خواهد بود و نه اندوه والمی در دلش رخنه خواهد نمود، جز همان راه راستی که بدو نموده شد راه دیگری نخواهد پیمود، تا آنکه بشاهراه وهو خشترا در آمده دری از اقتدار ایزدی برویش گشوده گردد.

آری وقتی که راه راست پیمودیم بزودی از برای خدمت بنوع بشر

قدرتی در خود حس خواهیم کرد و آن وقت است که خواهیم دانست کلیه سعادت و شقاوت در دست خود انسان است، ممکن است تمام عمر را در دوزخی که خود در مغز خود احداث کرده است بسر برد و همچنین ممکن است در فردوس برین خیالات پاکش خوش و خرم بگذرد.

این چنین ما می بینیم که از برای هر کسی ممکن است که در یك زندگانی مستقل و مستغنی بسر برد زیرا کسی نیست که صمیمانه آرزوی خوشی دیگران را داشته باشد و بفراهم آوردن اسباب آن موفق نشود، بسا از اوقات باشخاصی برمیخوریم که فقط حضور آنها غم را مبدل بفرح و ترس را مبدل بجرأت و نومیدی را مبدل بامید و ضعف را مبدل بقوه می نماید این گونه اشخاص کسانی هستند که مبدأ مذکور در فوق را شناختند و شخصیت خود را که دارای اقتدار ایزدی‌است دریافتند بهر کجا که روی آورند اشعهٔ از آن اقتدار بدیگران می تابد چون بمبدأ خود پی برده‌اند و نفس خود را شناخته‌اند و از قواء و اقتدار خویش واقف گشتند لاجرم خیالاتی که از ضمیر آنان سر میزند پر از قوه و اقتدار و استحکام و فایده است و خالی از هر شك و ریبی است زیرا که آنان بخوبی میدانند که بمبدأ خود یعنی براستی و اقتدار رحمانی پیوسته‌اند آنان همیشه برای توفیق وکامیابی کوشا میباشند وکسانی را که در پیرامون آنان هستند یاری و دستگیری میکنند چون آنان بسر چشمه مربوط اند آمال و آرزوهائی می افزایند و با عزم راسخ که فقط از شناختن این اقتدار ایزدی نصیب آنان شده‌است خیالات سود بخش و آمالهای خودشان را بموقع اجرا میگذارند این است آنچه حقایق زندگانی وکارهای «کورش» و استعداد و ذکاوت «داریوش» را برای ما روشن میسازد.

شهامت و شجاعت مایه کامیابی‌است چنانکه بیم و ترس سبب عدم کامیابی هر مرد و زنی که بمبدأ خویش که آبشخور راستی و قدرت‌است استوار ماند دارای قوهٔ و جرأت خواهد شد که بجمیع حوادث روزگار مسلط تواند شد و آوازهٔ اقتدار خود را بگوش عالمیان خواهد رساند بر خلاف هر مرد و زنی که عاری از ایمان راسخ باشد و لنگر خود را بجای محکم و مطمئنی فرود نیاورده باشد لاجرم تلاطم بحر حیات پیوسته او را بقلق و اضطراب انداخته بیم و هراس بر او مستولی خواهد شد و شهد زندگانی را بکام وی شرنگ خواهد نمود از این جهت‌است که دانایان ایران در عهد ساسانیان گفته اند «مرگ بهتر از زندگی با ترس و بیم‌است»

فقط اشخاصی دچار ترس‌اند، که هنوز ایمان کامل در آنان ریشهٔ محکمی نگرفته‌است و هنوز بمبدأ خود نپیوسته‌اند برای کامیابی و تحصیل اقتدار و صفت ایزدی و از برای خیر نوع بشر انسان باید در زندگانی خود دارای عقیدهٔ راسخ باشد و بقوهٔ عقیده پیدا کند که از برای صلاح حال عموم بکار آید خدای خود را آنطوری که باید بشناسد و بالاخره بشخص خود اطمینان کامل پیدا کند و بداند که میتواند مصداق «دگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد» واقع شود با چنین ایمانی بود که زرتشت برفع تمام مشکلات موفق آمده از تهاجم حوادث ناگوار و هولناك ایمن ماند در یسنا ۳٤ قطعه ۷ وقتی که از واقعهٔ تعاقب دشمنان و بی یار و مددکاری خود صحبت میدارد ایمان کامل خود را براستی و درستی اظهار می نماید پس از آن در قطعات دلکش ذیل میفرماید:ـ

«از هر چیز بهتر و ستوده‌تر این است ای مزدا اهورا که تو را بهمه کس

پیروزی است و بکسی که قصد تباهی من کند که من ظلم دروغ پرست را بضد
عشقم باز توانم داشت » یسنا ۳۲ ، ۱۶

« (زرتشت گوید) آیا روانم پس از مرگ میتواند از کسی امید پناهی
داشته باشد یقیناً میدانم که آن کس جز از راستی و منش پاك و تو ای مزدا که
در همین جهان به استغاثه‌ام اجابت نموده بمن و ستورانم یاری میکنی کسی دیگر
نخواهد بود » یسنا ۵۰ ، ۱

بواسطه همین ایمان کامل بود که زرتشت بآمال خود رسید و در
آن عهد تیره و تار، یك شعله خاموش نشدنی از راستی بر افروخت ایمان کامل
وقتی که بدرستی مفهوم شود و بدرستی بکار برده شود قوه‌ایست که هیچ سدی جلو
آن را نتواند گرفت همین ایمان کامل بما تعلیم میدهد که آنچه راست است و آنچه
از برای پیشرفت راستی است باید بدون ملاحظهٔ بنتایج مادی آن را بجای آوریم .

انسان در جستجوی قدرت و اقتدار بهر طرف میتازد برخی بامید بدست
آوردن آن در جمع نمودن ثروت میکوشند ولی در نتیجه این کوشش خود را اسیر
ثمن مادی میسازند گروهی دیگر برای رسیدن باقتدار بوسایل سیاسی متوسل
میشوند بالاخره پس از رسیدن بمقامی و پس از چندی باختن آن مقام حالشان
مثل حال همان کسانی است که ثروت اندوخته خود را از دست داده و در نتیجه
اقتدار مصنوعی آنان نیز روی بضعف نهاده باشد. گذشته از اینها بسا قوهٔ جسمانی
نیز توجه مردمان و ملل را بطرف خود کشیده است اما معظم‌ترین دول که بنای
اقتدار آنها بروی بنیان قوه جسمانی نهاده شده پس از سرآمدن یك دوره معین مثل
سرآمدن دورهٔ جوانی یك شخص سست و ناتوان با خاك پست یکسان شدند هستند

بسا از جانورانی که بزرگتر و قوی‌تر از انسان اند اما انسان بواسطه اقتدار معنوی و سرمایه قوهٔ تفکر برتر و دارای رتبهٔ ای ارجمندتر است.

بنا بر این مردمان و مللی که بسرمایه روحانی خود افزوده و در بسط و توسعهٔ اقتدار معنوی خود کوشیده اند باشخاص و اقوام نیرومند جسمانی از هرحیث تفوق دارند چه تکیه‌گاه آن یکی نلرزیدنی و تغییر نیافتنی است و پناه دیگری هرلحظه در معرض خطر حوادث روزگار است هر آنی که ما باین حقیقت پی برده و دریافتیم که ما از برای جستن اقتداری که از برای نفع عمومی باشد قابل هستیم بدون درنگ با گامهای فراخ بطرف مقصد شتافته تغییراتی در سرنوشت خود و ملت خود توانیم داد.

بسا از مردم از وقایع ناگوار محیط خود و از بخت و نصیب خود و یا از آلامی که میراثاً بآنان رسیده شکایت میکنند اگر حوادث ناگوار و قضا و قدر زشت و کلیهٔ بلایا و مصائب را در انسان نفوذ و تسلطی باشد بی‌شك تأثیرات آنها بیشتر در اشخاص و اقوامی است که تن بمصائب داده دست بسته تسلیم حوادث شده اند اما اشخاص و اقوامی که علو قدرت روحانی خود را شناخته اند جز از قدرت و قوت ایزدی که از مبدأ خود یافته اند میراث دیگری از برای خود تصور نخواهند نمود همان قدرت و قوتی که وارثان روح ایزدی را بسرحد کمال رسانیده جمیع حوادث ناگوار و نفوذ محیط زشت و آلام میراثی در مقابل آنان مانند مه در مقابل اشعهٔ خورشید برطرف و زایل خواهد شد.

یگانه اسباب نجات قومی و مایه ناز و نعمت وی این است که از قدرت روحانی برخوردار شود و استعداد خود را چنانکه اشو زرتشت فرموده است بشناسد و بداند که او میتواند خود را تا بپایه ای رساند که شایسته مقام ایزدی گردد قومی که باین پایه رسید در سرزمین خود سلطنت بی زوال مینوی «وهوخشترا» را

برقرار تواند ساخت شرط برانگیختن چنین اقتداری چنانکه در پیش اشاره بدان کردیم فقط در این است که در هر مرد و زنی شریفترین آمال و آرزو تولید کنیم و همواره یك مقصد بلند و بزرگی پیش چشم آنان مجسم سازیم و همواره آنان را برای رسیدن بآن مقصد بکار و کوشش واداریم.

راه کوشش همان است که بیان شد و آن گفتیم جستن مبدأ و مرکز است و بآن وسیله خود را بروح قدرت کاملهٔ ایزدی ملحق کردن است هر آنوقتی که بسرچشمهٔ پیوستیم دامنهٔ اندیشه را بالا زده پیرامون چیز های کوچك نخواهیم گشت بعادات و تقیدات پشت پا زده از تملق و دروغ و خودنمائی که جمله از ضعف است روی خواهیم گرداند یك تشخص مخصوصی در خود حس خواهیم کرد برخی گمان کرده‌اند که این مقام و شخصیت بمردان و زنانی تخصیص دارد که اساساً جلال و قدرتی دارند ولی این تشخص و استغنا و این حس قوت و قدرت که بدون امتیاز در هر یك از ما ودیعهٔ رحمانی است نزد توانگر و درویش یکسان است هر که خواستار جلوه و ظهور آن باشد از باطن خود بعرصهٔ بروز تواند آورد بهرمقام و منصبی که باشید خواه شاه مملکتی یا فرمانده لشکری و یا قاضی محکمه ای بیاد آورید که روح تان ذره‌ایست از انوار ایزدی و این ذره قابل است جمیع صفات حسنه بدور خود تنیده شما را در معامله روزانه با هرکسی که باشد مانند آفریدگار مهربان، رحیم و مهربان سازد و تمام قوای تان برای آسایش و خوشی کسانی که در تحت اقتدار شما هستند بیغرضانه بکار برید بی‌شك عدالت و رحم و مروت تان شما را بتأسیس نمودن سلطنت مینوی که مراد از آن صلح و مسالمت و مساوات میان عموم افراد مرد و زن و اخوت در میان نوع بشر از هرقوم و نژادی که باشند موفق خواهد شد.

اگر مرد سیاسی یا خطیب باشید یا از زمرهٔ نویسندگان و شعرا نیز از روح رحمانی خود غفلت مورزید عنان زبان و قلم خود را بدست هوا و هوس مسپرید و آنهارا بگفتن و نوشتن وبادای خیالات معمولی ومتداولی مگمارید بلکه زبان وقلم خود را با روح ایزدی خود مربوط دانسته آنچه از آن آبشخور معنوی تراوش کند همان را بپرورانید تا آنکه نهال مساوات وحریت واخوت که نعمت صفت رحمانی « وهو خشترا » است درمیان نوع بشر برگ و بری گیرد اگر پدر یا مادر یا یکی از اعضاء خانوادهٔ هستید بفراخور اقتدار خویش برای صلح و سازش و محبت خانواده خویش بکوشید اعضاء آن دودمان را بهم دیگر مهربان سازید نسبت بکسان و بستگان و دوستان عشق و شفقت در دلها تولید کنید چه خانوادهٔ اشخاص سر چشمه عشق و محبت است همان عشقی که درمیان خانواده تولید یافته باید پر و بال گشوده ملت و مملکتی را در زیر سایه رأفت خویش خوش و خرم سازد اگر برزیگر ویا کارگر هستید ونان روزانه خودرا از نیروی بازوان خود بدست می آورید بیاد داشته باشید که از مصدر اقتدار ایزدی، قدرت و قوهٔ هر یك از افراد نوع بشر یکسان تقسیم شده است قسمت اعیان و اشراف در آن میراث ایزدی بیش از بهره و سهم کشاورز و رنجبر نیست نجات تنها در این نیست که بطمع جاه و جلال کسانیکه وضع زندگانی شان از شما بهتر است خاطر آزرده سازید و دلهای خود را لانه رشك اهریمنی نمائید بلکه باید از خود صرف نظر نموده کوششهای دلیرانه و مردانه خود را از برای خیر عموم صرف نمائید در نتیجهٔ خود نیز از فیض نعمت عمومی بهره مند گشته از خوان گسترده صلح و مسالمت توشهٔ توانید برد.

این است معنی « وهو خشترا » یا قدرت و اقتدار در آئین مزدیسنا اگر عموم باین اصول پی برند هر آینه آن را بجای خود بکار برده قدرت وقوهٔ را که موهبت ایزدی است آلت قتاله و وسیله ظلم و غارت قرار نخواهند داد « وهو خشترا » گوهری است از گنجینهٔ قدرت ایزدی که دسترس هر یك از افراد نوع بشر قرار داده شده است این قدرت در صورتی که حقیقةً قدرت ایزدی باشد نه چیزی ظاهراً موسوم باین اسم و در واقع ظلم و جور اهریمنی، بلکه برای این باشد که در جهان مادی هر یك باندازه خویش جهد نموده در بهبوی حال دیگران بکوشد و در معنویات آن را برای کمال نفس خود صرف کنند.

زرتشت تعلیم میدهد که انسان میتواند باستعانت قوهٔ « خشترا » دارای عزم واراده گشته باغیرت و ثبات گریبان خود را از دست نکبت ضعف برهاند و بسعادت ابدی و صفات رحمانی که امشاسپندان مظهر آنها قرار داده شده‌اند متصل گردد انسان از هر نژاد و پیرو هر دینی که باشد وقتی که از خود گذشته خیر عامه را منظور داشت در خود یك قدرت مخصوصی حس نموده بی پروا در اجرای اعمال نیك خواهد کوشید و مجری کننده امر زرتشت و نماینده اقتدار ایزدی وهو خشترا خواهد شد.

زرتشت در نخستین قطعهٔ یسنای پنجاه و یك میفرماید « ای مزدا کشور نیك گرانبها مثل قسمت پارسای راستی بکسی داده شود که با غیرت نیکوترین اعمال بجای آورد اینك خواستاریم که دارای چنین قسمتی شویم »

مرحله چهارم

سپنتا آرمیتی

عشق مقدس

مطابق تعلیمات اشو زرتشت روح پرتو مقدسی از انوار الهی و این گوهر تابناك و طایر افلاکی در جسد خاکی و قفس وجود انسانی پنهان و برای مدتی معین بودیعه نهاده شده است، همه ارواح از یك محل و از یك حقیقت واحد صادر شده و جمیع افراد بشر در این نعمت الهی شریك و سهیم و از این گنج شایگان بالتساوی برخوردار و بهره مند میباشند اندك توجه بر اسرار کائنات بما ثابت می کند که «همه نورها پرتو نور اوست» و ارواح ذرات مجردهٔ هستند از آن خورشید حقیقت که منبع جمیع انوار و مصدر ارواح انسانی است یعنی تمام ارواح در معنی یك روح واحد و از یك منبع صادر گردیده و در ظاهر تعدد پذیرفته و در ابدان مختلفه ساکن گردیده چنانکه مولوی معنوی فرماید:

منبسط بودیم یك گوهر همه	بی سر و بی پا بدیم آنسر همه
یك گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون بصورت آمد آن نور سره	شد عدد در سایهای کنگره

این عقیده طبعاً حس محبت و اخوتی در جمیع ما ابناء انسان تولید می کنند و در مقابل این تصور و تفکر جمیع صفات رذیله چون بغض و حسد وخشم و نفرت مغلوب و معدوم گردیده عشق حقیقی و محبت کامل جا نشین آن خواهد گشت، کم کم چون این تمایل و جذبات محبت در ما قوت گیرد نه تنها نوع انسان را بنظر اخوت خواهیم نگریست بلکه خلقت را یك مجسمه زیبائی دیده و کائنات چون معشوقه‌ای سرا پا حسن در نظر ما جلوه گر خواهد شد:

«دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان یابی»

چنان روی دل آرای عشق و حسن از هر طرف ظاهر و طالع گردیده ما را فریفتهٔ خود سازد که سراسر جهان را نیکو و نشانهٔای از رحمت کامل الهی دانسته و عالم آفرینش را پر تو نور او خواهیم دید و این مقام مرحله ایست که همه عرفاً و حکماً چون بدان سر منزل یقین رسیدند وجمال غیبی را از پس پردهٔ طبیعت دیدند بی اختیار زبان جانشان بتوصیف عشق مشغول و آواز روحشان بر سرود محبت مترنم گردیده گفتند:

«بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

و دانستند گرچه ابناء بشر در صورت متفاوت و متعددند لکن چون به معنی نگریم همه از یك مصدر جلال و از یك روح واحد میباشد پس باید از عالم ظاهر و کثرت گذشته بجهان معنی و وحدت رسیم تا همه ابناء بشر را یکسان دیده برادران خود شماریم زیرا:

در معانی قسمت و اعداد نیست در معاني تجزیه و افراد نیست
اتحاد یار با یاران خوش است پای معنی گیر صورت سرکش است

ده چراغ ار حاضر آری در مکان   هر یکی باشد بصورت غیر آن
فرق نتوان کرد نور هر یکی   چون بنورش روی آری بیشکی

این عقیده و فلسفه نه تنها در عالم عرفان است بلکه در زندگانی اجتماعی و معاشرت نیز اهمیت فوق العاده دارد زیرا چون ما همه را یکسان دانستیم با همه بمحبت کامل رفتار خواهیم نمود و طبعاً محبت ما سبب تولید محبت در طرف نموده اثرات نیك آن متوجه خود ما خواهد گردید، پس اگر مایلیم مورد توجه و محبت همهٔ عالم گردید نخست باید بهمهٔ عالم محبت ورزیده طرف توجه خود قرار دهیم.

این است معني حقیقی « سپنتا آرمیتی » و اثرات نیك آن در عالم مادی و معنوی، اینك باید اندك تفکر کرده دانست اگر روح عشق و محبت کاملی که در « سپنتا آرمیتی » بتصور آمده در هر یك از ما ظاهر گردد و همهٔ بشر از این موهبت‌الهی و نعمت یزدانی بهره مند گردند تا چه اندازه جهان خرم و آباد و جهانیان شاد و آزاد خواهند گشت. چه نیکو بود اگر ما بجای صفات رزیله و افعال قبیحه مانند خشم و نفرت بغض و حسد قلب خود را جای عشق و محبت و رحم و شفقت ساخته روح را در پرتو انوار حقیقت و راستی منور میگردانیدیم و بجای خود پرستی و خود خواهی دوست همهٔ عالم و خیر خواه جمیع مخلوق میبودیم زیرا ریشهٔ جمیع فساد و بنیاد همهٔ رذائل خود خواهی است و اساس خود خواهی بر روی جهالت نهاده شده زیرا خود خواه از روی جهالت برای تحصیل سعادت و خوشی خود میکوشد و برای رسیدن بان بهر وسیله که ممکن است متشبث خواهد شد و از هر گونه عمل که بمنفعت او تمام شود ولو بضرر دیگران نیز باشد مضایقه

و خود داری نمی نماید و بسا باین خیال مرتکب اعمال نا شایسته خواهد شد پس پایهٔ اعمال نا شایسته او جمیعاً بر روی خود خواهی و نشان جهالت‌است زیرا اگر جاهل نبود و روح عشق در وجودش میبود میدانست همانطور که او یکی از افراد هیئت جامعهٔ انسانی است خوشی او نیز باید در سعادت جامعهٔ بشر باشد ، و اگر میدانست هرکس مایل است سعادتمند حقیقی گردد باید دیگران را سعادتمند نماید هرگز خود خواه نمیشد و بجای آنکه قلب تاریك خود را مملو از این صفـات رذیله نماید و برای کسب منفعت خود راه کج پوید دلرا جایگاه نور ایزدی سپنتا آرمیتی نموده در شاهراه راستی قدم میزد و آن محبت و شفقتی را که یافته بود در راه خدمت بدیگران و نوع پروری صمیمانه نثار جهان و جهانیان مینمود و تا زندگانی سپنج بجـا و فرصتی باقی داشت از این نعمت خداوندی یعنی عشق و محبت استفاده برده خود و دیگران را سعادتمند میساخت و معنی شعر خواجه را میدانست که فرمود :

ای نور چشم من سخنی هست گوش کن   تا ساغرت پراست بنوشان و نوش کن

پس وقتی که جذبات عشق کامل در روح ظاهر شود چهرهٔ دلربای کائنات و سراسر موجودات طالع گردد و روی دل آرای عالم آفرینش از پس پردهٔ غیب ظهور کند آنگاه عشق ما توسعه یافته همهٔ جهان را فرا خواهد گرفت و آنچه را که دیدهٔ محبت بنگرد بجا و نیکو خواهد دید و همانطور که آفتاب جهانتاب چون طالع گردد بر همهٔ جهان و جهانیان یکسان تابیده و از نور و حرارت خود همهٔ موجودات را بهره‌مند میسازد، محبت ما نیز شامل جمیع بشر گشته بوسیلهٔ خدمت و محبت آنانرا سعادتمند خواهد گردانید، چون

بدین مقام رسیدیم و محبت کل « سپنتا آرمیتی » در نهاد ما بحد کمال رسید آنگاه نه تنها با ضعفا و زیر دستان همراه و معاون خواهیم بود بلکه با جهال و گمراهان نیز بدیدهٔ انصاف و محبت خواهیم نگریست زیرا جوانمردی و فتوت آنست که بدی را به نیکی پاداش داده و در مقابل تنفر محبت ورزیم و الا بدی در مقابل بدی مقابله بمثل و قدر و امتیازی نخواهد داشت لکن چون در مقابل بدی و تنفر دیگران محبت و شفقت خود را ظاهر ساختیم حقیقت جوانمردی و بزرگواری را آشکار کرده و نه تنها بوظیفهٔ انسانیت خود رفتار نموده ایم بلکه طرف را نیز متنبه ساخته و بسا ممکن است سبب هدایت و نجات او شده باشیم ، این است محبت حقیقی و چنین است سعادت واقعی ، همین محبت کامل سبب شد که حضرت مسیح با آن عظمت و جلال روحانی با زن بدکار صحبت کرد و با گناهکار غذا خورد و از آن غافلان گمراه اظهار نفرت ننموده فرمود « من برای هدایت گمراهان آمده ام » زیرا هیچکس در آفرینش خبیث خلق نشده و فطرتاً کسی ملعون نیست بلکه عوارض طبیعت و پیش آمدهائی در زندگانی یا مقتضیات محیط وغیره موجد این نواقص روحی و اخلاقی او میگردد و از اینجاست که تمام معلمین روحانی بشر سعی کرده اند که اول بمحبت و ملایمت نواقص اخلاقی دیگران را اصلاح نمایند.

فلسفهٔ « سپنتا آرمیتی » و نتایج حسنهٔ مادی و معنوی آن بحدی مهم و دارای مقام عالی است که قلم از عهدهٔ تحریر آن بر نیاید. جمیع انبیاء و عرفا دارای همین روح و بوسیلهٔ همین قوه توانستند بشر را بشاهراه سعادت رهبری کنند آری هر کس عشقش کاملتر و محبتش سرشارتر است بیشتر از کشور روحانی و سعادت جاودانی برخوردار گردیده و بیشتر داخل بارگاه

با عظمت و جلال مزدا شده است اگر میخواهید بدانید که تا چه حد شخصی مقرب درگاه خداوندیست باید پرسید که چقدر محبت دارد. این است که مزدیسنا راه نجات را در راستی و محبت دانسته است تمام حکما و فلاسفه که تاریخ بما نشان میدهد با این عقیده همراه و بر صدق این گفتار گواهی داده و هر روشن فکر دور بینی بر حکمت و فلسفهٔ عالم مزد یسنا و تعلیم اشو زرتشت تصدیق دارد و معتقد است که روح عشق و حس تواضع و نوع پروری عامل قوی است که جهان را بسوی کمال و تعالی ترقی داده و جهانیان را بسرمنزل سعادت و بهروزی راهنمائی نماید

عشق و محبت جامع جمیع صفات نیك است،

عشق مایهٔ زندگانی و کلید باب سعادت ابدیست.

تعالی و ترقی جهان بسر حد کمال در نتیجهٔ اثرات و جذبات عشق صورت گیرد. عشق نه فقط دل را شاد و فکر را آزاد مینماید و نه تنها در روح انسانی موجد اثرات نیکو میگردد بلکه در صحت جسمانی و حفظ‌الصحه قواء بدنی نیز دخالت کامل داشته دارای اهمیت فوق العاده است و این مطلب کاملاً تجربه شده و به یقین پیوسته که اشخاص صالح و با محبت چون بغض و نفرت را در نفس خود کشته و با دیدهٔ محبت بر محسنات کائنات مینگرند طبعاً خوش و خرم وغالباً روحاً و جسماً شادمان و سلامتند.

دیو خشم و نفرت جهان را دوزخ و جهانیان را در عذاب میدارد بر عکس فرشتهٔ عشق و سلطان محبت در هر خطهٔ که خیمه زد بهشت برین با همه شکوه و جلالش در آنسرزمین ظاهر گردد و همای سعادت بر آن مرز و بوم سایه گسترد آنان که بهرهٔ از عشق نیافته اند و بوئی از انسانیت نشنیده‌اند فقط دوست خود و تنها برای تحصیل سعادت خود در تلاشند و بخدمت دیگران وقعی

نمیگذارند و در حقیقت گمراه و فرسنگها از سعادت و خوشی دور و محرومند زیرا سعادت و خوشی هر کس در خدمت بسعادت دیگران است و شخصی که دارای این روح باشد و خوشی خود را در خدمت بدیگران بداند و از آن لذت ببرد همیشه خوش و خرم خواهد بود و میتوان آنرا انسان حقیقی دانست سعادت و آسایش ما در آسایش و سعادت دیگران است و این است معنی و حقیقت بیانی که گفته اند « خدمت آورندهٔ سعادت است » و چون بدین مقام رسیدیم و در صدد آسایش جهان بر آمدیم جمیع لذائذ مادی و معنوی برای ما مهیا گشته و هر گونه سعادت غیر مترقبه بما روی خواهد آورد بدون اینکه ما در جستجو و تعاقب آن باشیم همین حقیقت بود که در چندین هزار سال پیش اشو زرتشت را وادار کرد در اولین قطعهٔ گاتها از اهورا مزدا قدرت طلب کند که بتواند روان آفرینش را از خود خوشنود سازد، آری این عقیده مقدس که اشو زرتشت آرزومند است عالم را سعادتمند سازد و جهان و جهانیان را آسایش و آرامش بخشد نشان محبت کاملی است که در وجود مقدسش جاگزین بوده چنانکه لذت معنوی و سعادت واقعی را در تحصیل خوشی برای دیگران دانسته و درنخستین قطعهٔ اشتود گاتها تاکید و تصریح بر این مطلب کرده فرماید:

« خوشی برای کسی است که برای خوشی دیگران درکار و کوشش است »

کی حقیقت این فلسفهٔ عالم بر جهانیان واضح گردد وچه وقت بشر این رویه را سر مشق زندگانی خود خواهد ساخت اینك این ندای غیبی غافلان گمراه را هشیار و خفتگان وادی جهالت را بیدار کرده بانك زند که هان راه را از چاه شناخته و بامید سعادت گرفتار چنگال شقاوت نگردید و بدانید هر کس جویای سعادت و اقبال و طالب نیکبختی و جلال حقیقی است باید نخست محبت

را دریافته و مطابق آن نسبت بجمیع مخلوق عمل نماید تا گمشده خود را بیابد و بسعادت حقیقی نائل گردد:

هر آن خجسته نظر کز پی سعادت رفت   بکنج میکده و خانهٔ ارادت رفت

سعادت و بهروزی را تنها در ثروت فانی و دولت جهانی یا لذائذ مادی و خوشی جسمانی دانستن اشتباه بزرگی است حیات جاودانی در عشق و مهربانی و سعادت واقعی در محبت است و بس.

چون تجلیات عشق حقیقی در عشق مجازی ظاهر شود و نفوذ آن در روح بوسیلهٔ عشق بعالم ظاهر صورت بندد عشق مجازی نیز یك عالم مقدس و بی آلایشی است چه عوالم عشق همه بیکدیگر مربوط میباشد یا بزبان دیگر عشق مطلقاً مقدس است خواه در مجاز و خواه در حقیقت ظاهر گردد. چیزی که هست اگر فقط تجلی عشق در عالم مجاز و صورت باشد نمیتواند خوشی روح و سعادت بشر را چنانکه مقصود ماست کاملاً تهیه و تأمین نماید زیرا همانطور که عالم مجاز فانی و مطلوب و محبوب ما فنا پذیر است خوشی وکامیابی عشق مجازی نیز داری دوام و بقائی نباشد زیرا بمحض وقوع فراق یعنی دوری از آنچه مطلوب ومحبوب ماست آن خوشی و کامرانی مبدل بغم و اندوه و سیه روزی خواهد گشت. بحدی هجر و فراق برای عاشق صعب و مشکل است که حتی در حال وصل و خوشی وقتی که خیال جدائی در مخیلهٔ او خطور کنند همه لذات و نعم عشق را فراموش کرده غم و اندوه بی پایان جانشین آن خواهد شد زیرا می فهمد دقایق و ساعات خوشی او با اوقات غم انگیز بد بختی بمجرد وقوع جدائی از یکدیگر جدا خواهد شد، اینجاست که جمیع آرزوها بنومیدی مبدل خواهد گردید، پس خوشی جاودانی و سعادت واقعی

را نباید تنها در عشق مجازی دانست بلکه بایستی عشق مجازی را پله ای فرض کرد بسوی عشق حقیقی و از این لذائذ فانی و کامیابی جسمانی بدارالملك جاودانی و عالم روحانی مقام مقدس فنا ناپذیری که غم و اندوه وهجر و فراق در آنجا راه ندارد پی برد وسعادتمند حقیقی شده خوشی جاودانی یافت این است فلسفهٔ اینکه اشو زرتشت میفرماید:

« فرشتهٔ محبت (آرمیتی) بکالبد انسانی پایداری و ثبات بخشد » (۱)

عشق پرتو ایزدی و حقیقت مطلق است و بهمین مناسبت فرموده:

« از آن تو بود آرمیتی » (۲)

و این اشاره به عشقی است که فضای حقیقت و رحمانیت توسعه یافته منبسط میگردد و شهباز بلند پرواز این طایر آسمانی در عالم علوی در طیران است نه گرفتار تنگنای جهان سفلی است و نه پابند قیود دینوی و نشان چنین عشق آن است که آلوده بآلایش جهانی وهوا و هوس نفسانی که باعث همهٔ بدبختیهاست نباشد زیرا:

عشقهائی کز پی رنگی بود — عشق نبود عاقبت ننگی بود
عشق پاك از نور حق دارد نشان — میبرد جانرا بدان جانب کشان

چنانکه سابقاً گفتیم عشق مجازی جذبات و تمایلاتی است که نسبت باشخاص یا اشیاء یا مقامات حاصل میگردد و بمحض اینکه مطلوب از میان برداشته شد خوشی و لذت آن عشق مبدل بغم و اندوه خواهد گشت پس تنها باین عشق موقتی نباید اکتفا کرد بلکه باید آنرا توسعه داد و پرورش نمود تا از عالم ظاهر و صورت پا بدایرهٔ کمال و معنی گذاشته ازشاهد ظاهری گذشته بمعشوق حقیقی

---

(۱) یسنا ۳۵ — قطعهٔ ۷.
(۲) یسنا ۳۱ — قطعهٔ ۹.

عشق ورزیم آنگاه خواهیم دید عشق مجازی فقط یك تجلی از عشق حقیقی و تنها واسطه و وسیلهٔ بوده که مارا بسرمنزل سعادت حقیقی و عشق جاودانی راهنمائی نمود، از اینجاست که اشو زرتشت «آرمیتی» را بروح عشق حقیقی تعبیر کرده و آن را جاودان دانسته همیفرماید «سپنتا آرمیتی باشخاص اندرز داده و آنها را بجادهٔ حقیقت راهنمائی می کند» (۱)

و نیز میفرماید که «محبت آرمیتی» بمردم قانون جاودانی حکمت تو را اعلان کند حکمت تو را کسی نتواند فریفتن» (۲)

آری عشق و حکمت الهی و در نتیجهٔ آن آسایش انفرادی واجتماعی را کسانی میتوانند تحصیل کنند که با اشو زرتشت هم آواز شده بطریق ذیل دعا کنند

«ای توانا تر از همه ای مزدا اهورا و ای محبت و پاکی بخشایش فردوس در دست شماست بمن گوش دهید و رحم آورید» (۳)

زرتشت در آیهٔ فوق نه تنها برای خود دعا کرده بلکه مطابق یسنای ٤۳ قطعه ۱٦ مایل است که این نعمت رحمانی شامل همهٔ نوع بشر گردد و باین امید از درگاه اهورا مزدا چنین مسئلت می کند:ـ

«در کشور خورشیدسان تو بشود که آرمیتی فرشتهٔ عشق همواره ساکن باشد» یعنی همه عالم ازنعمت محبت برخوردار شوند و غریق رحمت الهی گردند از پرتو همین عشق است که تمدن و آسایش حقیقی عالم تامین میگردد و و بوسیلهٔ آن سلطنت آسمانی در جهان برقرار میشود و بهشت با همهٔ نعمت هایش

---

(۱) یسنا ۳۱ — قطعهٔ ۱۲ .
(۲) یسنا ٤۳ — قطعهٔ ٦ .
(۳) یسنا ۳۳ — قطعهٔ ۱۱ .

در عالم ظاهر میگردد و با همین محبت کامل و عشق حقیقی است که اشو زرتشت مطابق اولین قطعهٔ گاتها میخواهد « روان آفرینش را خشنود سازد » لکن هنوز بشر ازاین موهبت الهی بی خبر و عقول از درك این معنی قاصر و عاجز اند و این است که خوشی حقیقی و سعادت واقعی را هنوز نشناخته تنها کامیابی موقتی عشق مجاز را غایت آمال خود قرار داده و از اصل گذشته فرع را پسندیده اند و فقط بسایه و انعکاس معشوق حقیقی دلشاد و آنرا محبوب واقعی پنداشته اند؛

مرغ بر بالا پران و سایه اش — میدود بر خاك و پران مرغ وش
ابلهی صیاد آن سایه شود — میدود چندانکه بی مایه شود
بی خبر کان عکس آنمرغ هواست — بی خبر که اصل آن سایه کجاست

عشق آبشخور حکمت و فروغ خرد مقدس است اشو زرتشت در بارهٔ آن میفرماید :—

« برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است باید نسبت باین خرد مقدس بهترین اعمال را بجای آورد خواه از گفتار زبان و سخنانیکه از خیال پاك است و خواه از کار بازو و کوشش پارسا » (۱)

آیهٔ فوق دستور کاملی است که باید با تمام قوه در انتشار محبت و توسعهٔ دایرهٔ آن کوشید و همه جهانیان را در این نعمت سهیم و شریك نمود تا آنکه صلح و سلامتی و نوع پروری در عرصهٔ گیتی مستقر گردد چنانکه فرماید :

« (ای اهورا مزدا) بتوسط سپنتا آرمیتی (بجهان) صلح و سلامتی

---

(۱) یسنا ۴۸ — قطعهٔ ۲ .

بخشیدی » همین عشق (سپنتا آرمیق) است که خوشی دنیوی و سعادت زندگانی را برای ما مهیا میسازد. « سپنتا آرمیق » آنکه بمنش پاك آراسته است از برای ما منزلهای نیك فراهم ساخت و بما پایداری و نیروی بخشید » (۱)

عشق اختصاص بطوایف یا اشخاص معدودی ندارد بلکه نعمت عامی است که همه بشر در آن شریك اند و هر کس در هر مقام و هر مرتبه ای که باشد باید سعی کنند تا از این موهبت الهی بهره مند گردد و انوار آرمیق پرتوی در وجود خود حاصل نماید و هر کس در حدود خود میتواند از آن استفاده کرده محبت خودرا برای خدمت بدیگران صرف بنماید متنفذین و حکمرانان مقتدر اگر از این سعادت برخوردار گشتند بیشتر میتوانند در سعادت مردم موثر واقع شوند و خدمات بزرگی بعالم انسانیت انجام دهند از اینجاست که اشو زرتشت میفرماید ؛

« پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نیك باید سطنت کنند نه آنکه شهریاران بد بر ما فرمانروا گردند » (۲)

آری عشق شخص را از جمیع قیود دنیوی آزاد ساخته و آسایش روحانی و صلح و سلامتی را بوی ارزانی میدارد عشق آئینهٔ دل را از زنگار جهل و گناه پاك کرده قابل تجلی نور مزدا مینماید و مارا بحکمت خداوندی و عرفان آشنا کرده روان را پاك و قابل صعود بعالم بالا میسازد از اینروست که اشو زرتشت بدرگاه اهورا مزدای یکتا چنین دعا میکند :

« کی ای مزدا « آرمیق با اشا و خشترا » نمودار خواهند شد » (۳)

---

(۱) یسنا ٤۸ — قطعهٔ ٦ . (۲) یسنا ٤۸ — قطعهٔ ٥ .

(۳) یسنا ٤۸ — قطعهٔ ۱۱ .

این است فلسفهٔ آرمیتی و عشق و شرح نتایج آن و کسی که از این نعمت برخوردار گشت مصداق قطعه ذیل واقع خواهد شد:

«از پرتو پارسائی بمقام تقدس رسند چنین کسی از پندار و گفتار و کردار نیك و ایمان خویش براستي ملحق گردد مزدا اهورا بدستیاری و هومن بچنین کسی کشور جاودانی ارزانی دارد مرا نیز چنین پاداش نیکی آرزوست»(۱)



(۱) یسنا ۵۱ — قطعهٔ ۲۱.

مرحله پنجم و ششم

سعادت و نجات

مطابق تعلیمات اشو زرتشت مقصود از خلقت و نتیجهٔ وجود زندگانی این است که هر فردی باید در آبادی جهـان و شادمانی جهانیان کوشیده و خود را بوسیلهٔ اعمال و گفتار و پندار نیك قابل عروج بعالم روحانی و باوج کمال و سعادت و نجات نماید. و بهمین مناسبت مراحل هروتات و امرتات یعنی سعادت و نجات درگاتها و اوستا با یکدیگر نام برده شده و مربوط به‌یکدیگر دانسته شده‌اند و از همین جاست که ما دو مراحل فوق را با یکدیگر توام شرح میدهیم.

اشو زرتشت تعلیم میدهد که ما باید قوای خود را صرف خدمت و سعادت دیگران نمائیم و موجبات آسایش آنان را فراهم آوریم تا بتوانیم جهان و جهانیان را سعادتمند سازیم اولین وسیله این کار و نخستین مرحلهٔ آن این است که خود را بشناسیم و بنفس خود معرفت کامل حاصل نمائیم تا بتوانیم در میان دیگران یك سلطنت روحانی تشکیل دهیم معنی « من عرف نفسه فقد عرف ربه » نیز همین است، زیرا ما پرتوی هستیم از آن فروغ بی پایان و نشانه ای میباشیم از آن حقیقت جاودان و چون در این حقیقت دقت نمودیم و باسرار مکنون وجود خود

پی بردیم پردهٔ وَهم و حجاب جهل از پیش چشم ما برداشته شده باسرار و حقایقی پی خواهیم برد که « خرد را در آنجایکه راه نیست » این است که علمای حکمت وجود انسانی را عالم صغیر میخوانند و بسا اسرار لاینحل در آن موجود میدانند چنانکه مولوی معنوی میفرماید:

« روح را توحید الله چون سر است   غیر ظاهر دست و پای دیگر است »
« بحر علمی در نمی پنهان شده   در سه گز تن عالمی پنهان شده »

اشو زرتشت تعلیم میدهد روحی که در ابدان بشری ساکن است از مرکز حقیقت صادر گردیده و پرتوی است مقدس وجاودانی که از عالم بالا نازل و در اجسام ظاهری ساکن شده و این جهان فانی و سرای سپنج نشانه ایست از عالم روحانی و ملکوت جاودانی ایزدی.

تعلیم فوق با این عقیده که زندگانی بشر با یك گناه عظیم شروع شده و نوع انسان گناهکار است منافات دارد، زیرا آنان عقیده دارند زندگانی انسان لکه دار است و فقط بوسیله ریاضت، مشقت، کشتن نفس، تحمل انواع مصائب و شکنجه و غیره میتوان سعادت و نجات اخروی را حاصل نمود ولی بقول شیخ سعدی:

عبادت بجز خدمت خلق نیست   به تسبیح و سجاده و دلق نیست

اشو زرتشت مانند بعضی پیشوایان آریائی تعلیم نمیدهد نجات هرکس درفنای اوست و باید از جمیع لذائذ مادی و جسمانی دست شسته درگوشهٔ انزوا باعمال شاقه ریاضت کشید بلکه برعکس میفرماید انسان برای زندگانی اجتماعی و کامل و مفید خلق شده و زندگانی را باید یك مبارزه دائمی بین بدی و نیکی دانسته مادام العمر پشتیبان راستی و درستی بوده و بر ضد بدی و زشتی بستیزد.

مقصود از آفرینش انسان این است که از پرتو کوشش خود جهان را آباد کرده و سلطنت آسمانی و اقتدار رحمانی (خشترا) را که در پیش شرح آن آمد در جهان برپا سازد و هر کس برای انجام این خدمت موظف است تمام قواء خود را بکار انداخته مشغول خدمت بدیگران گردد و بهمین سبب است که اشو زرتشت در اولین قطعهٔ «گاتها» از درگاه اهورا مزدای یکتا آرزومند است که اورا از بخشش ملکوتی و راستی و درستی و منش پاك برخوردار نماید تا بتواند «روان آفرینش را از خود خوشنود سازد» (۱) و در جای دیگر خواستار است که روان آفرینش از ستم، تزویر، و خشم و زور خلاص شده زندگانی پایدار و خرم یابد (۲)

کلید سعادت

هر کس برای حصول سعادت و خوشی راه‌های مختلف انتخاب نموده و برای رفع احتیاجات خود بوسایل گوناگون جد و جهد مینماید، بعضی سعادت را در ثروت و تحصیل و ذخیره مال پنداشته و جمعی آنرا در اقتدار و قدرت جستجو مینمایند، برخی سعادت را در لذائذ جسمانی میدانند، ولی هر یك از اینها پس از حصول بمقصود خود خواهند فهمید این نیز زنجیری است که آزادی روح را سلب نموده وبیشتر آنانرا محتاج و گرفتار میسازد آنگاه میفهمند که عنقای سعادت هرگز در دام کسی که در تعاقب اوست در نمی‌آید و هر کس در طلب این کیمیای هستی بشتابد بجائی نرسد و سودی نبرد، این آرزوئیست که بسی دلها در سر آن خون شده و حیات بسیاری را معدوم ساخته.

اشو زرتشت در یك جملهٔ مختصر کلید سعادت را این چنین تعریف فرموده :

(۱) گاتها یسنا ۲۸ قطعهٔ ۱. (۲) گاتها یسنا ۲۹ قطعهٔ ۱.

«بنا بخواهش هر یك، از اهورای حاجت بر آورنده خواستارم که آرزوها را بر آورده هر یك را از توانائی و پایداری و قوه راستی برخوردار سازد ای آرمئیق بهره‌ای از توانگری و سودی از زندگانی پاك منشی بمن ببخش.» (۱)

مرکز

اشو زرتشت تعلیم میدهد که مرکز جمیع کائنات و مبدأ تمام موجودات اهورامزدای قادر مطلق است ارادهٔ او لنگر عظیمی است که کشتی حیات بشری را درمیان امواج دریای طوفانی زندگانی نگاه داشته و با وجود آن هرگز بیم غرق شدن نیست.

ذره مینوی

اشوزرتشت میفرماید در نهاد هر یك از افراد بشر چه زن و چه مرد چه غنی و چه فقیر ذره‌ای از انوار ایزدی ساکن است و آن پرتو خدائی را بهر اسمی که بخوانید خواه روح خواه وجدان یا روح القدس یا هوش و عقل پرتوی است مینوی که در وجود ما بودیعه نهاده شده و سبب عمدهٔ ترقی و کمال ماست و قوهٔ فائقه ایست که از مبدأ اصلی خود جدا شده و برای مدت محدود و معین در عالم سفلی در ابدان خاکی ما منزل گزیده است این قوه ایست که ما را بدرجات عالیه ارتقا داده و از حالت حیوانی و انسانی بعالم فرشتگان میرساند و این طیران و ارتقاء همان سیر در عوالم حقیقت و وحدت است که مولوی معنوی بآن پی برده میفرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم — وزنما مردم بحیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حملهٔ دیگر بمیرم از بشر — تا بر آرم از ملائك بال و پر

وز ملك هم بایدم جستن ز جو — کل شی هالك الا وجهه

---

(۱) گاتها یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱.

این است که اشو زرتشت تعلیم میدهد که این ذره مینوی قادر است در طی زندگانی دنیوی مارا بسر منزل سعادت و خوشی راهنمائی نماید و در عالم آینده بدوستی اهورا مزدا پیوند سازد.

معرفت نفس

پس وظیفهٔ هر مرد و زن این است که خود را شناخته و از آن پرتو خدائی که در وجودش ساکن است مطلع گردیده ملتفت قدرت و استعداد آن شود تا قابل عروج بدرجات عالیه روحانی گردد و زندگانی جهانی را با کمال خوشی و سعادت در خدمت دیگران مصروف دارد تا چون دعوت عظیم از عالم ملکوت در رسد با کمال بشاشت آنرا اجابت کرده بوطن مألوف خود مراجعت نماید و در حضور اهورا مزدا در کشور راستی و نور داخل شود چنانکه زرتشت توصیف نموده:

برای نیل باین سعادت عظیم زرتشت ما را براه راستی راهنمائی میکند و در اوستا میفرماید:

« راه در جهان یکی است و آن راه راستی است »

ساده ترین تعلیم

اشو زرتشت برای اشخاص معمولی که کمتر از حقایق آگاه میباشند یك دستور ساده و سهل‌الفهم آورده که در فهم آن محتاج هیچگونه کمك خارجی نخواهند شد و آن تعلیم ساده و مختصری‌است که در سه کلمهٔ اساسی و اصول مذهب زرتشت (پندار نیك گفتار نیك کردار نیك) محتوی است و در واقع این سه کلمه ارکان محکم بنای روحانیت میباشد که شخص را از جمیع رذایل و قبایح دور ساخته و بعالم حقیقت نزدیك میسازد چنانکه در اوستا آمده است « اگر شخصی بخواهد وجدان را پاك نماید هیچ غسل مفید واقع نگردد جز آنکه بوسیله این سه کلمه جمیع مفاسد اخلاقی را از

خود دور سازد، شخص تاهر اندازه فاسدالاخلاق و گناهکار باشد میتواند بوسیله این سه کله خود را پاك ساخته و برای پذیرفتن زندگانی روحانی جاودانی حاضر سازد و در دوستی اهورا مزدا استوار گردد پس این تعلیم ساده برای جمیع جهانیان از پست ترین اشخاص بینوا و نادان گرفته تا دانا ترین فلاسفهٔ دنیا مفید و یك سر مشق کامل و دستور ساده ایست ویتنی (Whitney) فیلسوف آمریکائی میگوید «هیچ فلسفه و تعلیمی در عالم بهتر از سه کله اساسی زرتشت نمیتواند بشر را بسرمنزل سعادت و نجات راهنمائی نماید» فیلسوف مذکور اظهار میدارد ترقیات و کشفیات تمدن جدید دنیا تابهر اندازه پیشرفت کنند باز این سه کله در مقام و اهمیت خود باقی و تغییر ناپذیر خواهد بود.

بزرگترین تعلیم

زرتشت در تبلیغ این تعلیم ساده از برای عامه ناس اکتفا ننموده بلکه از برای کسانیکه در درجهٔ عالیتر واقع میباشد دستور کاملتری آورده و فهم آن نزد کسانیکه از فلسفهٔ عالی مزدیسنا و حقایق خداوندی بی اطلاع میباشند مشکل بلکه محال خواهد بود و آن فلسفهٔ عالی و مهم شش امشاسپندان است که راه سعادت حقیقی را بما نشان داده و مارا بشاهراه حقیقت دلالت میکند. اشو زرتشت میفرماید اهورا مزدای یکتا دارای شش صفات و قواء مقدسه است که سراسر کائنات را فرا گرفته و سبب نظم و ترتیب عالم میباشد و آنها را شش امشاسپندان نام نهاده بمعنی «مقدس جاودانی» ازاینقرار.

صفت ـ اشاوهیشتا، راستی و درستی و پیشرفت عالم کائنات.

صفت ـ وهو منو، نهاد پاك.

صفت ـ وهو خشترا، اقتدار مقدس و سلطنت آسمانی.

صفت ـ سپنتا آرمیتی، عشق و محبت و تواضع و اطاعت بخدا و خلق.

صفت ـ هرونات، کمال در این جهان.

صفت ـ امرتات، جاودانی و بیمرگی.

مطابق تعلیمات زرتشت هر یك از ما مرد و زن چه غنی و چه فقیر باید از این شش امشاسپندان و صفات ایزدی بهره مند بوده و آنرا در ضمیر خود پرورش دهیم تا بوسیلهٔ آن سعادت دیگران را تأمین نمائیم چنین شخصی در این جهان باوج کمال رسیده و در عالم دیگر رستگار خواهد گشت.

نظر اجمالی به شش مراحل

اشا وهیشتا

اشو زرتشت می‌فرماید اولین صفات اهورا مزدا صفت راستی و درستی است (اشا و هیشتا) که معنی آن بسیار مفصل میباشد و یکی از معانی متعددش قانون تغییر ناپذیر و جاودانی است که نه فقط زندگانی بشر بلکه جمیع کائنات را بسوی یك مقصد کلی میکشاند و در واقع معنی نمو و ارتقاء موجودات و سیر کائنات مطابق قانون طبیعت بطرف کمال در کلمه اشا و هیشتا جمع است. بعد از هزاران سال که این خیال بتوسط اشو زرتشت در جهان منتشر گردیده اینك شاعر معروف انگلیسی « تنیسن » (Tennyson) در یکی از اشعارش این فلسفه عالی را این طور بیان میکند:

« خداوندی که جاودان و مهربان است »

« یك خدا یك قانون یك « مادهٔ اصلیه »

« یك مقصد دور روحانی »

«که جنبش همه موجودات بسوی است.» (۱)

راستی

بهره ای را که ما میتوانیم از اشا و هیشتا داشته باشیم صفت مقدس راستی و درستی است که بر هر مرد و زن واجب است روح خود را بآن پرورش دهد کسانی هستند که براستگوئی افتخار میکنند و ادعا دارند که همواره در گفتار و کردار خود راستی و درستی را رعایت مینمایند ولی راستی ای که منفعت ما در آن دخالت دارد قابل اهمیت نمی باشد بلکه برعکس راستگوئی حقیقی و درستکار واقعی کسی است که اگر راستی بضرر او هم تمام شود باز از آن خود داری نماید، و در هیچ حال از شاهراه راستی و درستی انحراف نجوید شاید بعضی گمان کنند که این کار از عهده همه کس بر نمی‌آید و هر کسی قادر نیست برای حفظ راستی و درستی چشم از منفعت خود بپوشد ولی این اشتباه بزرگی است که شخص را از نعمت راستی محروم میسازد زیرا اگر روح خود را با صفت «اشا و هیشتا» و راستی و درستی پرورش دهیم و عنان نفس را بدست هوا وهوس نسپاریم اگر فقط در یك مبارزه بر ناراستی و کجی ظفر یابیم روح ما چنان شاد شده لذت خواهد برد که بعد از آن هرگز وجدان ما راضی بدروغ و ناراستی نخواهد شد همواره قوهٔ راستی که در وجود ما است ما را از کجروی باز داشته و بسر منزل راستی و دارالملك حقیقت رهبری خواهد نمود در این جای تعجب نیست زیرا راستی در ماست و آن پرتو ایزدی که گفتم در وجود ما ساکن است مظهر همان راستی میباشد.

---

(1) That God who always lives and loves.
One God, one Law, one Element.
And one for-off divine Event.
To which the whole Creation moves.

برونینگ انگلیسی Browning میگوید: «راستی در ماست و از هیچگونه عوارض خارجی پنهان نخواهد گردید در ضمیر ما مرکزیست که قوهٔ راستی بطور کمال در آن محل جادارد، دانا کسی است که سعی کند راهی بخارج یابد تا آن نور عظیمی که در وجود او مخفی است به بیرون بتابد و عالم را روشن سازد، نه آنکه بکوشد تا از خارج روشنائی یافته و در ضمیر خود از آن کسب نماید» (۱)

نگفته نماند یك افتخار نژاد ایرانی این است که بتصدیق جمیع تواریخ عالم در دورهٔ هخا منشی ایرانیان در راستی و درستی مشهور آفاق و ضرب‌المثل عالمیان بودند حتی مورخین مشهور مانند «هردوت» یونانی با اینکه از دشمنان ما محسوب میشدند و در کتب تواریخ خود از بدگوئی نسبت بایرانیان مضایقه نکردند ولی نتوانستند از تحسین و توصیف راستی و درستی ایرانیان خودداری نمایند و اغلب ایرانیان را در کتب خود براستی و درستکاری معرفی نموده و آنانرا برای این صفت پسندیده میستایند حتی مینویسند:—

ایرانیان از خرید و فروش و معاملات بازاری متنفر بوده اند زیرا مجبور بفریفتن همدیگر و دروغ گفتن میشدند و نیز مایل بقرض گرفتن و قرض دادن نبودند برای اینکه شاید در موعد از عهدهٔ تادیهٔ طلبکار برنیامده و دروغی از ایشان سر زند، یك شاهد بزرگ تاریخی نیز در این باب موجود

(1) "Truth is within ourselves. It takes no rise
"From outward things, whatever you may believe.
"There is an inmost centre in ourselves
"Where Truth abides in fullness ; and to know
"Rather consists in finding out a way
"Whence the imprisoned splendour may escape,
"Than by affecting entrance for a light
"Supposed to be without."

BROWNING.

و در تاریخ هخامنشی ضبط است که چون کورش به « لیدیا » تسلط یافت یونانیان باو پیغام فرستادند که از برای تسخیر یونان اقدامی ننماید و الا آنان برای دفاع از مملکت خود جنگ خواهند نمود، کورش جواب داد:ـ « اگر وقتی عازم تسخیر یونان شوم هرگز از ملتی که هرروز در بازار مرتکب هزاران دروغ میکردند بیم و هراسی نخواهم داشت »

داریوش کبیر در کتیبه خود یك وصیت جاودانی برای جمیع ملل و همهٔ سلاطین بعد از خود باقی گذاشته و بآنان دستور میدهد: هرکس میخواهد بنای استقلال مملکت و سعادت ملتش را براساس نیکی قائم سازد باید دروغ را از آن مرزوبوم رانده و راستي را در آنسرزمین استوار نماید.

هیچ یك از ملل قدیمهٔ عالم در تاریخ سندی باین اعتبار و نیك نامی با این همه افتخار ندارند و تا این درجه دوست و دشمن در مقابل محسنات اخلاقی و افعال پسندیدهٔ آنان سر تصدیق و تسلیم خم نکرده اند و چون بنظر دقت بنگریم با اغلب مورخین اروپائی و مدققین مغرب زمین هم عقیده شده خواهیم دانست جمیع این صفات حسنه وخصایل پسندیده که عالمی را متعجب ساخته و نظر صاحبدلان را بخود جلب نموده در اثر و نتیجهٔ تعلیم و تربیت عالی ایرانیان قدیم میباشد که روح ایرانی را تا این درجه براستی و درستی و پرهیزکاری پرورش داده که نام نیکشان تا قیامت با افتخار و عظمت بر سر دفتر تاریخ عالم ضبط خواهد بود.

و هومن

دومین صفت ایزدی که ما باید از آن بهره مند باشیم صفت مقدس « وهومن » یعنی منش پاك است که بما دستور میدهد دارای منش پاك و ضمیر تابناك گردیده و دیگران را از پرتو انوار « وهومن » و تجلیات خورشید حقیقت منش پاك منور گردانیده بشاهره سعادت رهبری و دلالت نمائیم.

بهمین سبب و مطابق همین فلسفه است که تربیت عمومی و تحصیل علم و هنر که اصل و از لوازم اولیهٔ پرورش هوش فطری است در دیانت مزدیسنا یکی از فرائض مذهبی شمرده شده و در این باب تأکید زیاد کرده اند، چنین شخص که هوش فطری و اکتسابیش در تحت قواعد فوق پرورش یابد از هیچگونه شداید و عورض طبیعت منقلب نگشته و تغییری در حالش ظاهر نخواهد شد و کوه استقامتش در مقابل تند باد حوادث نخواهد جنبید برعکس کسی که از این نعمت ایزدی و سعادت نامتناهی بی بهره بوده چون نه ای ضعیف از اندك وزش باد سر فرود آورد و از جائی بجائی رانده گردد.

بوسیلهٔ این تعلیم بزرگ انوار حقیقت و پرتو محبت و صلح و سلامت در قلب تابیده و انسان با راهنمائی حکمت و دانش بسر منزل سعادت ابدی هدایت میگردد بطوریکه شخص در هر راه قدم میزند بخطا نرفته و از شاهراه راستی و درستی منحرف نخواهد گردید تمام این صفات و فواید در دایره معنی « و هومن » و منش پاك جمع است، و بر هر یك از زرتشتیان فرض است که برای رسیدن باین مقام مقدس از هیچگونه جد و جهد فروگذار ننموده و مرکز دایره وجود را شناخته بمقصود اصلی و مبدأ واقعی پی برند، در گاتهای مقدس چند فقره تاریخی مهم جالب توجه راجع بعروسی « پور و چیست » دختر اشو زرتشت با جاماسب دیده میشود در یکی از این قطعات عروس دعا میکند که نور حقیقت و روشنائی ضمیر باو برسد، و نیز در آیهٔ دیگر جاماسب بواسطهٔ منش پاك ستوده شده در موقعی هم که اشو زرتشت مراسم عروسی را بجای میآورد بوسیلهٔ این عروس و داماد همهٔ زنان و مردان را خطاب میفرماید:

« ای دختران شوی کننده و ای دامادان اینك بیاموزم و آگاهتان

سازم پندم را بخاطر خویش نقش بندید و بدلها بسپرید با غیرت از پی زندگانی پاك منشی بکوشید هر یك از شما باید در کردار و گفتار و پندار نیك بدیگری سبقت جوید و از اینرو زندگانی خود را خوش و خرم سازید . »

این دو صفت ایزدی راستی و منش پاك یگانه عامل قوی ترقی انفرادی و اجتماعی هیئت جامعه انسانیت است و هنگامیکه این دو صفت با تمام مزایای خود در انسان ظاهر گشت و کردار و گفتار و پندار شخص مطابق قوانین راستی و درستی از پرتو انوار دانش منور گردید آنگاه نتایج این دو قوهٔ بزرگ بدیگران نیز اثر نموده و عالم را از اثرات خود آباد و عالمیان را شاد میسازد و بهشت با همه نعماتش در این جهان خاکی ظاهر میگردد .

خشترا

سومین صفت ایزدی « خشترا » است که معنی آن اقتدار قوه رحمانی وسلطنت آسمانی است ، شاید بعضی کوته نظران گمان کنند این صفت در زندگانی اجتماعی و عالم مادی چه نتیجه خواهد بخشید و ما را باقتدار رحمانی و سلطنت آسمانی چه کار ، «خشترا» نیز مانند سایر صفات اهورا مزدا دارای معانی متعدد است و یکی از آنها که عمل بآن از لوازم حیات اجتماعی بشری است « استعمال جمیع قوای انسانی بدون غرض » میباشد که هر مرد و زن در جهان برای ادامه زندگانی خود مطابق قوانین انسانیت و شرافت ناچار از قبول آن است .

تمام امور زندگانی از اعمال زراعتگران در مزارع و سلاطین بر تخت سلطنت باید در تحت این عقیده و باین صفت ایزدی متصف باشند و هر کس باید در حدود خود بدون هیچگونه غرض قوای خود را در خدمت بسعادت دیگران صرف کند زراعتگر نسبت بخانوادهٔ مختصر خود و سلطان نسبت برعایا و ملت خویش. اینك باید فکر کرد اگر مطابق این دستور اشو زرتشت

جمیع بشر از شاه تا گدا دارای این صفت ایزدی شده و قوای خود را برای خیر و سلامتی دیگران صمیمانه بکار اندازند نتیجه چه خواهد شد، عدل کل مستقر میگردد، غم و اندوه از جهان معدوم میگردد، جمیع بشر در تحت لوای محبت در مساعدت و معاونت یکدیگر شریك خواهند شد حقیقت برادری و برابری که قرنهاست بشر بجستجوی آن خود را خسته کرده با تمام معنی در عالم ظاهر میگردد، پس سلطنت آسمانی « خشترا » و اقتدار و قوهٔ رحمانی آن در عالم خاك بدست ما مستقر و برقرار خواهد شد.

شوکت و عظمت ایران قدیم و اقتدار سلاطین عظیم الشان هخامنشی تمام در تحت تاثیر این عقیده و مطابق این دستور وخشور ایران بوده است، چنانکه کورش با آنهمه اقتدار و قدرت فوق العاده که عالم آنروز را متزلزل ساخته بود چون بابل را فتح نمود، همه خزاین غارت شده بنی‌اسرائیل را بمعبد بیت المقدس برگردانید(۱) و یهودیان را از اسارت و پریشانی نجات داد حتی فرمان داد معبد خراب ایشان را تعمیر نمایند.(۲)

داریوش کبیر پس از فتح ممالك متمدن دنیای آنروز با هیچ یك از مراسم ملی و قوانین مذهبی و مملکتی آنان مخالفتی ننمود و با جمیع رعایای خود بهر مذهب و عقیده ای که بودندبدون فرق و تفاوت با عدالت و رأفت رفتار کرد،

---

(۱) رجوع شود به تورات کتاب عزرا باب ۶ آیه ۵ .

« و نیز ظروف طلا و نقرهٔ خانهٔ خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته ببابل آورده بود پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانهٔ خدا بگذارند. »

(۲) رجوع شود به تورات کتاب عزرا باب ۶ آیه ۳ .

« در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه در بارهٔ خانهٔ خدا در اورشلیم فرمان داد که آنخانه‌ای که قربانیها در آن میگذارند بنا شود و بنیادش تعمیر گردد » الخ .

همین طرز حکومت و عدالت گستری او سبب شد که نام نیکش تا ابدالآباد بر صفحهٔ تاریخ عالم به نیکی باقی ماند و سزاوار است اعمال او بهترین سرمشق همهٔ سلاطین و حکمرانان عالم باشد، کورش باندازهٔ با یهودیان مغلوب بمدارا و عدل رفتار نمود که در تورات او را مسیح موعود خواندند و من عندالله دانستند « هنری بر » (Henri Berr) فرانسوی در مقدمهٔ کتاب موسوم به « تمدن ایران » (1) مینویسد:

این پادشاه بزرگ برعکس سلاطین قسی القلب و ظالم « بابل » و « آشور » بسیار عادل و رحیم و مهربان بود زیرا اخلاق و روح ایرانی اساسش بر تعلیمات زرتشت بوده و بهمین سبب بود که شاهنشاهان هخامنشی خود را مظهر صفات « خشترا » میشمردند و همهٔ قوا و اقتدار خود را از خداوند دانسته و آنرا برای خیر بشر و آسایش و سعادت جامعهٔ انسان صرف میکردند.

سپنتا آرمئیتی

چهارمین صفت ایزدی که هرکس باید آنرا در ضمیر خود حاصل نماید (سپنتا آرمیتی) روح عشق و محبت و اطاعت و تواضع است، معنی آرمیتی اطاعت بخداوند و یك محبت و حس خیرخواهی است که در ضمیر هرکس موجود است متأسفانه ما از آن جوهر مقدس ایزدی که در اعماق قلبمان مخفی است بی خبریم.

عشق مجازی نیز جلوه‌ایست از جلوات عشق حقیقی و مانند شکوفه میباشد که از بهار نشان دارد و چون سپیده دم است که از طلوع خورشید خبر میدهد، محبت پدر بفرزند و محبت فرزند بوالدین و عشق مرد جوان بمعشوقه‌اش و عشق زن بشوهرش همه جزو همین عشق محسوب میشود بشرط

(1) Ancient Persia and Iranian Civilization.

آنکه سر آغاز یك محبت عمومی گردیده و دایره آن وسعت یابد و الا بی نتیجه و باطل خواهد ماند .

در گاتها « سپنتا آرمیتی » روح عشق و محبت اینطور تعریف شده که با غیرت و هیجان برای ترقی عموم میکوشد و عشق و محبت او شامل حال جمیع ابناء بشر حتی گناهکاران و بدعملان خواهد گردید، چنانکه در یکی از قطعات گاتها آمده است :—

« چون شخص در انتخاب بین راستی و دروغ مشکوك و مردد ماند و ایمانش متزلزل گردید آنگاه سپنتا آرمیتی بامداد او میشتابد . »

در واقع این صفت خود بتنهائی جامع جمیع محسنات اخلاقی بوده و بهترین راهنما بسوی سعادت است زیرا مطابق این عقیده خدمت و شرکت در امور اجتماعی و مساعدت و کمك بهر کس یکی از فرائض انسان است و از اینروست که ترویج زراعت وکمك بزراعتگران یکی از سفارشهای دیانت مزدیسنا میباشد و اشو زرتشت میفرماید :—

« ای مزدا بشود که آرمیتی روح محبت همیشه در ممالك خورشید سان تو جای گرفته و جهان را سر زمین خوشی و آسایش سازد »

و در جای دیگر فرماید :

« آرمیتی در سلطنت آسمانی نعمت و سعادت میآورد . »

عشق انسانرا از ظلمتکده جهل و زشتی براه راستی و پاکی راهنمائی مینماید و باین مناسبت است که چون زرتشت بتورانیان و رئیس آنان « فریانه » صحبت میکند میفرماید، هنگامیکه راستی بآنان ظاهر گردد وقتیکه طایفه «فریانه» از راستی و عشق بهیجان آیند خواهند دانست چگونه باید رستگار گردند آنگاه حقیقت این پیغام را خواهند فهمید .

هروتات

پس از آنکه شخص این چهار صفت ایزدی را تحصیل نمود آنگاه بحد کمال اخلاقی رسیده و اشو زرتشت این مقامرا نعمت و بخشایش هروتات مینامد و در مقام سعادت و بهروزی بدون اینکه ما در طلب آن خود را رنجه داریم بما روی خواهد نمود و همای سعادت بر سر ما سایه افکن خواهد گردید.

در این مقام کمالات روحانی و دماغی بدون کمال جسمانی ناقص میباشد بنا بر این صحت جسمانی بوسیله هروتات بما عطا میگردد و بهمین مناسبت حفظ‌الصحه نیز یکی از وظایف مذهبی زرتشتیان میباشد و نه فقط حفظ صحت وجود شخص خود بلکه حفظ‌الصحه دیه ها و شهرها و ممالك نیز بعهده ماست زیرا چنانکه گفتیم باید محبت ما عام باشد و شامل جمیع نوع انسان گردد و شواهد بسیاری در این باب در کتب قدیمه زرتشتیان موجود است بطوریکه میتوان منشاء همهٔ افکار و عقاید جدید را راجع بحفظ الصحه در معانی « هروتات » یافت.

امرتات

پس شخص چون این مراحل را طی نمود و باین مقام مقدس رسید خود را از عالم بشریت ترقی داده و بقول « تنیسن » (Tennyson) انگلیسی « هنگامیکه از پل میگذرد با خدای خود رو برو خواهد گردید » و بوصل محبوب حقیقی عالم نائل خواهد گشت آنوقت است که از نعمت « امرتات » یعنی جاودانی و بیمرگی بهره‌مند میگردد، پس چنین شخص زندگانی خود را به بهترین طور بانجام رسانیده و در سر انجام عمر طبیعی در حالی که مقصود از خلقت خود را دانسته و در طی زندگانی بوظایف خود عمل نمود بالاخره مبدأ و مقصد خود را نیز یافته است بوطن

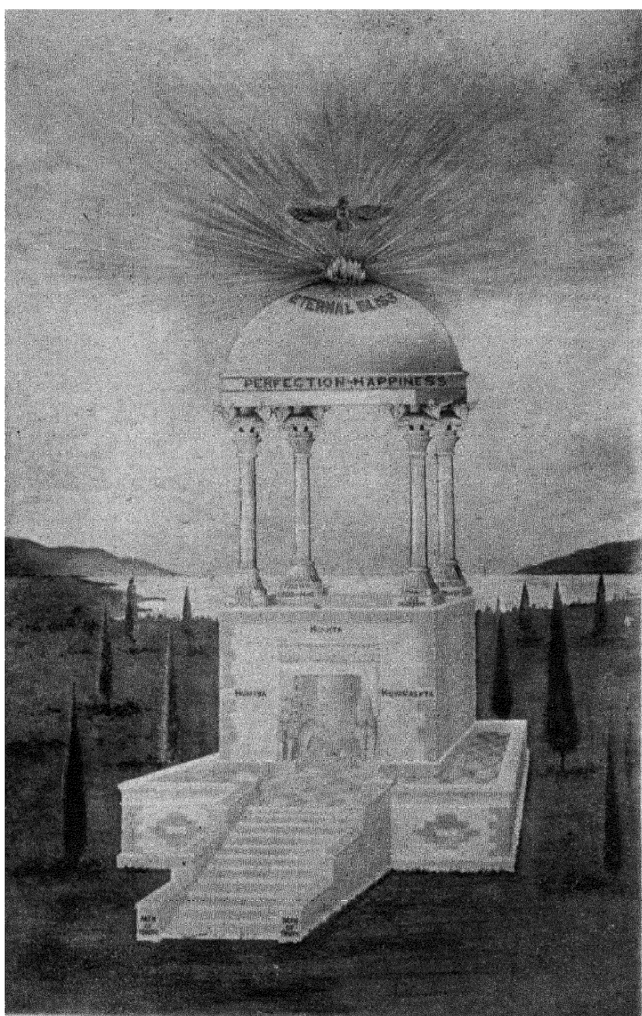
اصلی خود رجعت مینماید همان مقام مقدسی که اشو زرتشت آنرا بمکان سرود و مملکت نور تعبیر فرموده.

از این جاست که ما در « هفتن یشت » دعا میکنیم:

« ای اهورا مزدا و ای راستی ما خواستاریم آنچیزی را از برای خود برگزینیم و آن اندیشه و گفتار و کردار را بجای آوریم که درمیان اعمال موجوده برای هر دو جهان بهترین باشد. »

« ای اهورا مزدای یکتا این کلام الهام شده را ما خواستاریم که با بهترین راستی منتشر سازیم، ما میخواهیم تورا بادل و جان بستائیم، ما میخواهیم راستی (اشا و هیشتا) منش پاك (و هومن) قدرت رحمانی (خشترا) و آئین نیك و پاداش نیك، محبت و عشق (آرمیتي) را بستائیم با خیال پاك با راستي و درستي و با گفتار و کردار و آئین پاك ما میخواهیم بتو نزدیك شویم. »

بنای مزد یسنا



از پله های راستی که یگانه راه بنای سعادت است بالا رفته بدهلیز اندیشه و گفتار و کردار نیك وارد میشویم آنگاه بر سر آن مقام گنبدکمال را در حالی که بر چهار ستون راستی، منش پاك، قدرت مقدس و عشق و محبت برقرار است مشاهده خواهیم نمود و در سرانجام چون صفیر عرش و دعوت ایزدی فرا رسید فروهر پاك از پرتو فروغ امرتات بعالم نور ملحق خواهد شد.

مرحله هفتم

وصال

بروای طبیبم از سر که خبر ز سر ندارم   بخدا رها کنم جان که ز جان خبر ندارم

(حافظ)

شش مراحل فوق را پیمودیم، اینك در کجا هیستم ؟ آیا انتهای این راه بکجا انجامیده است ؟ جواب این سئوال ماوراء بیان است ؟

در طی شش مراحل گذشته مشعل عقل و نور تمیز راهنمای ما بود قوهٔ مدرکه و ایمان ما را در این شش مراحل سیر داد اعم از اینکه ما به زندگانی آینده معتقد باشیم یا نه، مجبوریم که شش مراحل فوق الذکر را به پیمائیم تا لااقل سعادت خود را در جهان مادی تامین نموده باشیم چه متعجبانه برای هر دو دسته خواه معتقدین بعالم روحانی خواه منکرین آن در راه ترقی و سعادت جهان مادی، شش مراحل گذشته مشترك و یکسان میباشد ولی مرحلهٔ هفتم متعلق بحیات دیگر میباشد و برای تصور آن تنها راهنمای ما ایمان کامل و مدد نور خارجی ایست که ما آنرا وحی یا الهام مینامیم معتقدین بحیات روحانی در باب این مرحله نظریات مختلف داشته و وصال ابدی را تعبیرات گوناگون مینمایند. ولی کسانیکه بدبختانه منکر وجود واجب الوجود خداوندی بوده یا در ذات آن شك و ریبی

دارند از این شادی روح و تسلیت خاطر بهره‌مند نخواهند بود چنانکه گفتیم برای هر یك از مؤمنین این شادمانی روح میسر بوده و بنابر افکار شخصی هر کس نسبت بآن دارای تصورات خصوصی‌ای میباشد.

اینك به بینم نوابغ نژاد ایران مهد فلسفه و عرفان از بدو تاریخ این تفکرات عالیه را چگونه در محیط ادراك خود آورده و چه تصوراتی راجع بآن داشته‌اند برای این مقصود شروع میکنیم از عقیده نخستین حکیم و شاعر ایران اشو زرتشت که از قدیمترین زمان تاریخی بما رسیده است.

اشو زرتشت میفرماید:ـ

« آری اکنون من میخواهم آن کشوری که (مقام) اندیشه و کردار و گفتار نیك است با دیدگان بنگرم پس از آنکه بتوسط راستی مزدا اهورا را شناختم درود و ستایش خود را در گرزمان (سرای سرود) (۱) تقدیم او کنیم » (۲)

« مزدا اهورا بتوسط وهومن واشای خویش وعده فرمود که در کشور خود مارا از رسائی و جاودانی و در سرای خویش از نیروی و پایداری متنعم سازد. » (۳)

« ما امیدوارم که کامیاب گردیده آنجائیکه اشا با ارمیتی متفق است در آن کشور جاودانی که از آن پاك منشان است در آنجائیکه مزدا اهورا برای کشایش بخشیدن آرام گزینند. » (٤)

---

(۱) گرزمان یا گروثمان در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده در اوستا گرودمان Garodemana میباشد یعنی « سرای سرود » و اشاره بعرش است.

(۲) یسنا ٤٥ — قطعهٔ ۸. (۳) یسنا ٤٥ — قطعهٔ ۱۰.

(٤) یسنا ٤٦ قطعهٔ ۱٦.

« کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم بر طبق آئین مقدس برایم بجای آورد چنین کسی در زندگانی آینده در سر زمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد. » (۱)

« اهورا بتوسط خشترا و ارمئیتی بما رسائی و جاودانی بخشد. » (۲)

« ای کسانیکه پاداش پاك منشان را بتوسط راستی خواستارید از همان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست آرامگاه او (مرد مقدس) در سرای تو خواهد بود ای اهورا » (۳)

« ای مزدا (و امشا سپندان) همواره خواستارم با سرودهای معروفی که از غیرت پارسائی است بسوی تان روی آورم همچنین ای اشا دستها را بلند نموده با ستایش ایمان آوردگان و با آنچه در خور منش پاك است در مقابل تان ایستم. » (٤)

« مزدا پس از سرآمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نیك و نغز است بآن کسی بخشد که خوشنودی او را بجای آورد. » (٥)

« پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد همین است که او اول در سرای پاداش مزدا اهورا دریافت نمود در رسیدن بآن ای اشا و ای وهومن چشم امیدم بسوی نیکی شماست. » (٦)

« از مقام پارسائی بمقام تقدس رسند چنین کس از پندار و گفتار و کردار نیك و ایمان خویش براستی ملحق گردد مزدا اهورا بدستیاری

---

(۱) یسنا ٤٦ قطعهٔ ۱۹ .
(۲) یسنا ٤٧ — قطعهٔ ۱ .
(۳) یسنا ٤٨ — قطعهٔ ۷ .
(٤) یسنا ٥٠ — قطعهٔ ۸ .
(٥) یسنا ٥۱ — قطعهٔ ٦ .
(٦) یسنا ٥۱ — قطعهٔ ۱٥ .

وهومن بچنین کس کشور جاودانی ارزانی دارد مرا نیز چنین پاداش نیکی آرزوست » (۱)

« من می شناسم آن کسی که ستایشش از روی راستی برایم بهترین چیز است آن کس مزدا اهورا است (و امشاسپندانش) که بوده وهستند من میخواهم از آنان اسم برده بستایم و با سرود نیایش بآنان نزدیك شوم » (۲)

در سراسر یشتها قسمت بازپسین اوستا که بعد از اشو زرتشت بوسیلهٔ پیشوایان بزرگ مزدیسنا تدوین و تألیف گردیده و در واقع تفسیر تعالیم کهن بشمارمیرود غایت آمال مزدیسنان و آخرین منزل روحانی وسرحد نجات وکمال بهمین طریق تعریف گردیده که ما بواسطهٔ طول کلام از شرح آن صرف نظر نموده و بمطالعهٔ یشت‌ها واگذار مینمائیم.

قرنها بعد از این عقیده و تعالیم :—

حافظ لسان الغیب شیراز آن مقام مقدس را مقام وصال حقیقت دانسته میگوید

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم — دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

و جز نیل به آن مقام از جمیع آرزوها رو برتافته تنها تسلی روح خود را در آن جایگاه میداند چنانکه فرماید :—

نیست ما را بجز از وصل تو در سر هوسی — این تجارت ز متاع دو جهان ما را بس

و نیز :—

درضمیر ما نمی‌گنجد بغیر از دوست کس — هر دو عالم را بدشمن ده که مارا دوست بس

و هم به وارستگی از سایر قیود و تعلق کامل به معشوق حقیقی چنین اشاره میماند :—

خاطرم وقتی هوس کردی که بیند چیزها — تا تو را دیدم نکردم جز بدیدارت هوس

---

(۱) یسنا ۵۱ — قطعهٔ ۲۱ . (۲) یسنا ۵۱ — قطعهٔ ۲۲ .

حافظ تنها مقصود حیات و نتیجهٔ زندگانی را وصل شاهد غیبی دانسته و بدون آن جان و دل را ارزشی نداده چنانکه گوید :ـ

ازدل وجان شرف صحبت جانان غرض است همه آن است والا دل و جان اینهمه نیست

و نیز حافظ بهدایت بوی جانان سعی دارد باین مقام برسد :

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم

تنها کشش معشوق و جذبات خود او کافی است که عارف را ذره وار جزو آن نور لا یتنهاهی گرداند :ـ

خیال روی تو در هر طریق همره ماست نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

حافظ چون بقدرت فوق العاده و اهمیت کامل آن ذره مقدسی که در وجود او بوده و از عالم بالا ودیعه نهاده شده نیکو معرفت حاصل نموده بود آنرا واسطه راهنمای خود به مبدأ اصلی قرار داده و با چنین مشعل تا بناکی از سرحد عدم باقلیم وجود قدم گذاشته میفرماید :

با چنین گنج که شد خازن او روح امین بگدائی بدر خانهٔ شاه آمده ایم

ره رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم

آری چون عارف کامل با این ایمان راسخ و عشق فوق العاده از سرحد عدم گذشته به دارالملك وجود پی برد آنگاه پرده ظلمت زندگی برطرف شده و جمال معشوق حقیقی را جلوه گر دیده و ذرهٔ وجود ناچیز خود را جزو آن خورشید فروغمند مشاهده مینماید آنگاه خواهد گفت :ـ

صبح امید که بد معتکف پردهٔ غیب گو برون آی که کار شب تار آخر شد

بعد از این نور بآفاق دهم از دل خویش که بخورشید رسیدیم و غبار آخر شد

عرفای دیگر ایران نیز در اطراف این تصورات سخنان گفته و درری سفته اند که مجملاً به بعضی از آنها اشاره مینمائیم.

سحابی استرابادی فرماید:—

از فرق سرم تا بقدم دیده شود روزی که جمال تو مرا دیده شود
در من نگری همه تنم جان گردد در تو نگرم همه دلم دیده شود

خواجه عبدالله انصاری فرماید:—

یارب ز تو آن من گدا میخواهم افزون ز هزار پادشا میخواهم
هرکس ز در تو حاجتی میخواهد من آمده‌ام از تو تو را میخواهم

نشاط اصفهانی فرماید:—

فارغ ز غم سود و زیانم کردی آسوده ز محنت جهانم کردی
ای عشق تورا چه شکر گویم که چنانك میخواستم آخر آنچنانم کردی

محمد قاسم مشهدی فرماید:—

عشق است یکی نقطه و عالم پرکار هر دایره را بود بر این نقطه مدار
در دایره مرکز محیط است یکی باشد ز محیط ره بمرکز بسیار

ابو سعید مهنه فرماید:—

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت
اکنون ز منش هیچ نمی آید یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

شیخ احمد جام فرماید:—

با درد بساز چون دوای تو منم در کس منگر که آشنای تو منم
گر بر سر کوی عشق ما کشته شوی شکرانه بده که خونبهای تو منم

سحابی استرابادی فرماید:—

روزی که عیان شود خداوند جهان　　لطفش به کهان باشد و قهرش بمهان
خورشید جهان فروز چون درتابد　　ذره شود آشکار و سیاره نهان

مولانا جامی فرماید:—

در کون و مکان نیست بغیر از یك نور　　ظاهر شده آن نور بانوار ظهور
حق نور و تنوع ظهورش عالم　　توحید همین است دگر وهم و غرور

و هم مولانا جامی فرماید: —

چون بحر نفس زند چه خوانند بخار　　چون شد متراکم آن نفس ابر شمار
باران شود ابر چون کنند قطره نثار　　و ان باران سیل و سیل بحر آخرکار

این بود تصورات و عقاید مختلف عرفای بزرگ ایران، خواه ما بر طبق عقیده و تعلیم اشو زرتشت در سر انجام حیات در شکل فروهران اشو در بارگاه باعظمت و جلال مزدا بسرود ستایش آن محضر عظیم پردازیم، یا بر طبق عقیده دانته (Dante) شاعر ایطالیا مانند پروانه های درخشانی گرد آن گل ملکوتی در پرواز شده از شمیم روحانی آن در وجد آمده تسلی یابیم یا مانند ذره‌ای بآن سرچشمهٔ فروغ سرمدی ملحق گردیم، یا منصور وار با آواز بلند اناالحق سرایان بسوی او رو نمائیم در هر صورت باقوهٔ فکر و قدرت ایمان ما میتوانیم یك حیات معنوی بیچون و زیبائی را که ما فوق تعریف و بیان ماست پیش بینی و تصور کنیم. هیچ فرق نخواهد داشت که در جوار آن ذات مطلق زیست نمائیم یا محو در آن گردیم ولی بدون شك و در هر حال در ماوراء جایگاه سرود و نور در حضور معشوق حقیقی

خواهیم زیست. جائیکه ما با شادمانی بیکرانی ملتفت خواهیم شد سدها و قیودی که ما را در عالم زیرین از یکدیگر جدا داشته بود درهم شکسته و در آنجایگاه قدس وجود ندارد و ارواح کامل و وارستهٔ همه ما خواه زرتشتی خواه موسوی و خواه مسیحی خواه مسلمان دوش بدوش مانند برادران در حضور پدر آسمانی از نعمت ایزدی و توفیق سرمدی برخوردار خواهند بود.